

گفته‌ام بارها و می‌گویم،
بی وجودش حیات مکروه است
همه عمر تکیه گاهم بود،
پدرم نام کوچکش «کوه» است
لا ادری

نقاش: فخرالدین مخبردی



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه‌های ایالتی و فدرال

- + جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
- + امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
- در دادگاه‌های ایالتی و یا فدرال
- + حل اختلافات بیمه گر با شرکت‌های بیمه

(408) 332-5885

شان انصاری

مشاور سرمایه گذاری در املاک

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در بی‌اریا

با بیش از ۳۰ سال تجربه

(408) 529-4574

www.ShawnAnsari.com



DRE #0188988

SHAWN ANSARI PRESENTS

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی ایریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

Expertise You Need, Results You Can Count On!



SOLD - Represented Seller
Portola Valley



SOLD - Represented Seller
Saratoga



SOLD - Represented Seller
Santa Clara



Shawn Ansari, Realtor

MS, e-PRO, Certified SRES, SFR, Probate



SOLD - Represented Buyer
Brooke Acres, Los Gatos



SOLD - Represented Buyer
Burgoyne, Mountain View



SOLD - Represented Buyer
Oak Drive, Menlo Park

(408) 529-4574

www.shawnansari.com

Shawn.Ansari@Compass.com

DRE: 01088988

COMPASS

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(408)298-1500

وکيل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکيل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسى به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

حسرت بزرگ انسان ها در هنگام مرگ

گلنار

آیا می‌دانید غم انگیزترین چیز در زندگی چیست؟ شاید فکر کنید که پیر شدن یا فرارسیدن مرگ ما باشد. اما نه. آن چیز اندوهی است که در پایان زندگی تجربه می‌کنیم، زمانی که در بستر مرگ دراز کشیده‌ایم و حسرت می‌خوریم که کاش طور دیگری زندگی می‌کردیم. ما انسان‌ها اغلب در بند انتظارات جامعه اسیر می‌شویم و اهدافی را دنبال می‌کنیم که با دستاوردهای هدفمند یا خوشحالی دوامدار خیلی کم یا هیچ ربطی ندارند. به خود وعده می‌دهیم که تغییر خواهیم کرد و برای اینکار چیزهایی را در اولویت قرار می‌دهیم که فکر می‌کنیم روزی برای ما اهمیت خواهد داشت، اما معمولاً زندگی به گونه‌ای رقم می‌خورد که آن روز هرگز از راه نمی‌رسد. در آن زمان به زندگی گذشته‌مان نگاه می‌کنیم و تازه پی می‌بریم تنها چیزی که برای ما باقی مانده حسرت است و بس. تصورش دشوار است. ولی می‌توان پیش از اینکه خیلی دیر شود، کاری انجام دهیم. در اینجا به پانزده نکته اشاره می‌کنیم که سالخورده‌گان به خاطر انجام ندادن یا کم انجام دادن شان حسرت می‌خورند.

کارهایی انجام دهیم که دوست داریم: انسان‌های بیشماری هستند که با وجود نفرت داشتن از کار یا شغل شان همچنان به آن ادامه می‌دهند و از چنگ آن خود را رها نمی‌کنند. خود نیز زمانی یکی از آنها بودم و این یکی از بدترین عاداتی است که به سختی میتوان خود را از دام آن نجات داد. جامعه از ما انتظار دارد دنبال کارها و شغل‌هایی باشیم که بیشترین دستمزد و حقوق را دارند، به این کارها بچسبیم، با سختکوشی کار کنیم و تا زمان فرارسیدن دوران بازنشستگی به انجام آن ادامه دهیم. زمانی که دیگر برای لذت بردن از چیزهایی که می‌بایست در هنگام جوانی انجام می‌دادیم، خیلی دیر شده است.

بدانیم که کیستیم: می‌دانم که گفتن این جمله خیلی آسان تر از انجام دادن آن است. خودشناسی یکی از پرسش‌هایی است که همواره در کانون توجه فلسفه غرب (و سایر اندیشه‌های فلسفی جهان) قرار داشته است. گرچه بدیهی است که هیچ انسانی رهنمود زندگی‌اش را به آسانی پیدا نخواهد کرد، ولی ما می‌توانیم برای خود آگاهی و شناخت بهتر از ماهیت خودمان چند گامی برداریم. به این فکر نکنید که اندیشه مصرف‌گرایی شما را به خریدن چه چیزی ترغیب می‌کند تا از آن طریق به خوشحالی دست یابید. به توقعات جامعه از خودتان نیز نگاه نکنید. همچنین به فشاری که از طرف گروه همسن و سال یا دوستان تان جهت همسان سازی شما وارد می‌شود، وقعی نگذارید. برای خودشناسی فقط به درون خودتان نگاه کنید.

ارزش‌های مان را اولویت‌بندی کنیم: یکی از مطمئن‌ترین روش‌ها برای نزدیک شدن به خودتان این است که چیزها، افکار یا اندیشه‌ها و تجربی را شناسایی کنید که برایتان خیلی ارزشمند است. این کار نه تنها درک بهتری از چگونگی شخصیت شما ارائه می‌دهد بلکه شما را کمک می‌کند تا از دنبال کردن چیزهای بی‌ارزش

در زندگی تان دست بردارید و سراغ چیزهایی بروید که واقعا برای شما ارزش و اهمیت دارند. **رو به پیش حرکت کنیم:** طبیعی است که ما انسانها، یا بیشتر ما، معمولاً در هر موقعیتی آسان‌ترین راه را انتخاب می‌کنیم. چرا؟ چون دوست نداریم کنج راحتی خویش را به سادگی ترک کنیم. حتی اگر ترک کنج آسایش ما موجب شود که بعداً در ازای آن پاداشی دریافت کنیم، باز هم در بیشتر موارد راحتی در لحظه کنونی را ترجیح می‌دهیم. اما اگر خودمان را رو به جلو حرکت ندهیم، در پایان زندگی نسبت به هر یک از موارد ذکر شده در این فهرست پشیمان تر خواهیم شد و اگر از کنج آسایش مان بیرون نشویم، هرگز قادر به انجام موارد دیگر نیز نخواهیم بود.

در لحظه کنونی زندگی کنیم: زندگی، به ویژه در عصر کنونی، پر است از مسئولیت‌ها و مشغله‌هایی (ذهنی) که برای جلب توجه مان مُدام با یکدیگر رقابت می‌کنند. این مشکل به اندازه ای جدی است که خیلی کم اتفاق می‌افتد تا ما لحظه ای توقف کنیم و زندگی را در عین همان لحظه با تمام وجود خویش حس و تجربه کنیم. در نتیجه وقتی زندگی را در هر لحظه تجربه نکنیم، احساس می‌کنیم که عمرمان به سرعت می‌گذرد، یک سال دیگر، پنج سال دیگر، یک دهه... و در پایان حیرت زده به این می‌اندیشیم که این همه وقت ما کجا رفت.

دنیاله مطلب در صفحه ۴۸

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار - فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	نامه های شگفت انگیز... (پهرام فره وشي)
صفحه ۵	آگهی
صفحه ۶	طنز در رمان و داستان کوتاه (حسن جوادی)
صفحه ۷	جدالی بر جدل ها (ایرج پارسی نژاد)
صفحه ۸	آگهی
صفحه ۹	اخبار
صفحه ۱۰	گاندی کیست؟ (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	زندگی و پیدایش کولیان (هما گرامی فره وشي)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	آگهی
صفحه ۱۵	آگهی
صفحه ۱۶	نقد و بررسی فیلم
صفحه ۱۷	آگهی
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	آگهی
صفحه ۲۱	اخبار
صفحه ۲۲	اخبار
صفحه ۲۳	آگهی
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	مصاحبه ناصر خسرو (سیروس مرادی)
صفحه ۲۸	آگهی
صفحه ۲۹	اخبار
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	مردهای «مریخی» و ساکنان «نونوس» (جان گری)
صفحه ۳۳	اخبار
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	فال - نیازمندی ها
صفحه ۳۶	انگلیسی با لهجه فارسی (فیروزه جزایری دوما)
صفحه ۳۷	آمریکا (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	داستان (ابوالقاسم حالت)
صفحه ۳۹	خاطراتی از هنرمندان (پرویز خطیبی)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	اخبار
صفحه ۴۲	دلتوشته
صفحه ۴۳	ساخت و اجرای طراحی دکوراسیون (هستی موسوی)
صفحه ۴۴	اخبار
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	اخبار
صفحه ۴۸	دنیاله مطلب
صفحه ۴۹	دنیاله مطلب
صفحه ۵۰	دنیاله مطلب
صفحه ۵۱	دنیاله مطلب
صفحه ۵۲	دنیاله مطلب
صفحه ۵۳	دنیاله مطلب
صفحه ۵۴	دنیاله مطلب
صفحه ۵۵	دنیاله مطلب
صفحه ۵۶	دنیاله مطلب
صفحه ۵۷	دنیاله مطلب
صفحه ۵۸	دنیاله مطلب
صفحه ۵۹	دنیاله مطلب
صفحه ۶۰	انگلیسی

در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۸۰ دلار
برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز: مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۲۲۱-۸۶۲۴-۴۰۸ (۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳۳-۴۰۸ (۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,

SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



LOS GATOS MEMORIAL PARK & DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆Funeral Services ◆Immediate Need ◆Pre Planning ◆Burial Services ◆Cremation Services



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆Prearranging freezes the cost at today's prices ◆Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

آقای کاردار مسکو نبودند و اگر به احترام او نبود، به اسقف توهین می کردند. از بزرگ و کوچک، کاتولیک و مسیحی همه به طور جمعی به تماشا شتافته بودند. از خارج از جلفا تا درب صومعه، تمام کوچه ها از جمعیت سرشار بود. میسیونرها تقریباً تنها کسانی بودند که در مراسم این ورود پیروزمندانه حضور نیافتند. آنها بیم آن را داشتند که مبادا حضورشان نتیجه نامطلوبی داشته باشد و نیز نمی خواستند که با عمل خود اجازه ضمنی به رفتار کاتولیک ها داده باشند که برخی از آنان به علت کنجکاو و بعضی دیگر به علت ترس و مابقی به سبب سیاستمداری و زرنگی در مراسم حضور یافته بودند.

موعظه های اسقف در مدت اقامتش در جلفا، فقط درباره اخراج میسیونرها در آینده، دور می زد. او در این مورد بی پرده سخن می گفت و قصد خود را علیه آنها مخفی نمی کرد. آقایان «شریمن» از موعظه های تحریک آمیز او متوحش شدند و با بعضی از سران کاتولیک ما به صومعه رفتند تا از او نظرگاه ادب ملاقاتی کنند و سعی کنند که به وسیله این ادب و نزاکتی که انجام می دهند، خشم او را آرام کنند. این مراسم ادب مورد قبول واقع نشد. بار دیگر پیش او رفتند. این بار نیز آنها را به حضور نپذیرفت. کوششی هم که بار سوم کردند، مانند دو بار دیگر بی نتیجه ماند. فقط کسانی پذیرفته می شدند که پیشکشی برای او می بردند. دوستان ما مناسب ندانستند که افتخار یک ملاقات را که ظاهراً اسقف اعظم را قابل انعطاف تر می کرد و نه کاتولیک ها را آسوده تر می ساخت، به بهای پیشکش بخرند. ارمنیان، در هنگامی که رفتن به حضور او را رد می کردند، دمی برای آنها گسترده. روسای ارمنیان، البته با همدستی خود اسقف و وارتاپت ها به پیش آقایان شریمن آمدند و پس از آنکه تظاهرات بسیار به دوستی کردند، به آنها گفتند که اگر می خواهید که با هم با صلح و آشتی و برادری زندگی کنیم، به پدران روحانی نصیحت کنید و از آنها قول بگیرید که تا موقعی که اسقف اعظم در جلفاست، آنها همگی از اصفهان بیرون بروند و هنگامی که او رفت، بازگردند. اگر این ادب را به جای آورند، بیش از همه اقدامات دیگر شما موثر خواهد بود.

البته این اندرز شفقت آمیز بود ولی کسانی که این اندرز را می دادند، شناخته شده بودند. آقایان شریمن نتیجه و عاقبت و سرانجام این به اصطلاح پیشنهاد آشتی را حس کردند و به آنها گفتند که چنین ماموریتی به هیچ وجه مناسب حال آنها و در حد قدرت آنها نیست که پدران را وادار کنند که از جلفا بیرون بروند. ارمنیان گفتند که شما قادر به این کار هستید و بر آنها نفوذ دارید. آنها سخن شما را خواهند شنید و اجرا خواهند کرد. به آنها بفهمانید که گران ترین سود آنها منوط به رفتن آنهاست که از همه چیز گذشته، خود کار بی اهمیتی است. آقایان شریمن به آنها گفتند که ما میسیونرهایی را که داریم اخراج نخواهیم کرد، ولی خود شما می توانید مستقیماً به خود آنها پیشنهاد کنید. این پاسخ منجر به قطع مذاکرات شد و بیش از آن پیش نرفت. مقاومت آقایان «شریمن» آنها را ناامید کرد و وقتی دیدند که حیلۀ آنان در آنها کارگر نشد، تصمیم گرفتند که خشونت به کار برند و آنچه را که نتوانستند با مهارت و زیرکی به دست آورند، با زور به دست آورند. پسر شاه به اندازه هشت تا ده روز راه به اصفهان نزدیک شده بود. آنها یقین کردند که این دادگاه سرانجام با آنها موافقت خواهد کرد و اگر دادخواست آنها خوب تهیه شود، در کار خود موفق خواهند شد. این دادخواست را تهیه کردند و خانه به خانه و دکان به دکان رفتند و درخواست امضاء در زیر دادخواست کردند و همه ارمنیان عموماً آن را امضاء کردند. این دادخواست مانند دادخواست قبلی پر از تهمت علیه پدران روحانی و آقایان «شریمن» بود و مخصوصاً در آنجا از قتل کشیشی که از مشهد باز می گشت ذکری شده بود و مرگ او را به مسیحیان و میسیونرها نسبت داده بودند. این دادخواست توسط دو وارتاپت برده شد و به بهانه رسیدگی به امور مذهبی به شهری که با اصفهان چهار روز راه فاصله داشت رفتند و شاهدان را در آنجا یافتند و دادخواست خود را به او تقدیم کردند و در موقع دادن آن به او گفتند که حاضرند در برابر ما متهم اصلی را نشان دهند. پسر شاه از اطمینانی که آنها به سخنان خود داشتند، متعجب شد و چون اتهامات سنگین بود، به حاکم اصفهان فرمان داد تا متهمان را نزد خود او ببرند.

ماهنامه پژواک
(۴۰۸) ۲۲۱-۸۶۲۴

نامه های شکت الکیز از کشیشان فرانسوی در دوران صهیون و انگلیس

(بخش هفتاد و ششم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی



اگر خداوند این ضربت را رد نکرده بود، کار مذهب کاتولیک در ایران تمام بود. خداوند اجازه داد که کسی که این فرمان را به اصفهان می برد در راه غارت گشت و کشته شد. کشیش را مامور بردن فرمان کرده بودند. وارتاپت و اسقف اعظم که در مشهد مانده بودند، او را پیش از خود فرستاده بودند و اصل حکم را به او سپرده بودند و حتی فکر نکرده بودند که رونوشت های رسمی از آن بگیرند. کشیش با جمع اندکی از مشهد عزیمت کرد و هنگامی که در جلفا خبر عزیمت او را شنیدند، در عین حال خبر مرگ او را هم شنیدند. همه همراهان او نیز با وی به قتل رسیدند. در آنوقت وارتاپت هنوز در راه بود و وقتی از این واقعه غم انگیز آگاه شد، نزدیک اصفهان رسیده بود. این واقعه سر و صدای بزرگی به راه انداخت و ارمنیان و وارتاپت های آنها شایع کردند که میسیونرها و آقایان «شریمن» عاملان مخفی این واقعه بوده اند و آنان قاتلان را بر این کار گماشته بوده اند، ولی این تهمت چنان بزرگ و خشن بود که در میان ارمنیان، آنهایی که در اثر عقاید پوچ کور دل نشده بودند، به هیچ وجه آن را باور نکردند، بنابراین خود به خود فراموش شد. پس از این که این طوفان برطرف شد، تا رسیدن اسقف اعظم ساکت و آرام ماندیم. ما خصوصیات تند و جسورانه و خشم آلود او را می دانستیم، فقط حضور او کافی بود که آتشی را که کاملاً خاموش نشده بود دوباره برافروزد. او در «ازمیر» و «استانبول» نشان داده بود که کینه شدیدی نسبت به کاتولیک ها دارد و آزار و شکنجه های مذهبی شدیدی را نسبت به آنها برانگیخته بود. ورود او به جلفا بیشتر شبیه ورود یک شاهزاده بود تا یک فرد مذهبی و با چنان شکوه و جلال و کویه از میان بازار شهر گذشت که ایرانیانی که شاهد آن بودند، نفرت خود را از این کار ابراز داشتند و اگر در پیشاپیش او نوکران

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun
Attorney at Law



♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست ♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE
♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی
برای اشخاص و شرکت ها ♦ تصادفات ♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق
♦ آماده کردن فرم های مهاجرت ♦ اشتباهات پزشکی

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit
Formation ♦ Tax preparation for individuals & small businesses,
Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate
♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Personal Injury
♦ Immigration Services ♦ Medical Malpractice

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

51 E. Campbell Ave., Campbell, CA 95008

پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

800-261-1314

Payam Mark Shayani, ESQ

Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian
Slip & Fall, Work Injury

- تصادفات رانندگی
- صدمات ناشی از کار
- زمین خوردگی
- صدمات منجر به مرگ
- حمله حیوانات

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات
دریافت صدها میلیون دلار خسارت
با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105

زنش می خواهد طلاق بگیرد، می گوید: «این هم کاری است مثل همه کارها و این که دلیل طلاق نمی شود...» و دختر ایرانی گوشش به این حرفها بدهکار نیست. داستان از زبان یک دختر ایرانی گفته می شود و حاوی نکات و ریزه کاری های زیاد است. مثلاً به قسمت زیر توجه کنید. دختری که در ایران بزرگ شده پنییر هلندی را خوب می شناسد، ولی اسم پنییر ليقوان را اصلاً نشنیده است.

«... و کجا؟ نه، متشکر. تحمل ودکا را ندارم. اگر ویسکی باشد حرفی، فقط یک ته گیللاس. قربان دست تان. نه، تحمل آب را هم ندارم. سودا دارید؟ حیف. آخر اخلاق سگ آن کثافت به من هم اثر کرده... نه قربان دست تان. زیاد به هم ندهید. حالم را خراب می کند. شکم گرسنه و ویسکی. همان یک ته گیللاس دیگر بس است. اگر یک تکه پنییر هم باشد بد نیست... ممنون اوا. این پنییر است؟ چرا آن قدر سفید است؟ و چه شور! مال کجا است؟... ليقوان؟ کجا باشد؟... نمی شناسم هلندی و دانمارکی را می شناسم. اما این یکی را... اصلاً دوست نداشتم. همان با پسته بهتر است. متشکر، خوب چه می گفتم؟ آره، تو کلوب آمریکایی ها باهاش آشنا شدم. یک سال بود می رفتم کلاس زبان. می دانید که چه شلوغی است. دیپلم که گرفتم اسم نوشتم برای کنکور. ولی خوب می دانید دیگر، میان بیست سی هزار نفر چطور می شود قبول شد؟ این بود که پایا گفت برو کلاس زبان. هم سرت گرم می شود، هم یک زبان خارجی یاد می گیری و آن وقت آن کثافت معلم کلاس بود. بلندبالا، خوش ترکیب، موهای بور، یک آمریکایی کامل و چه دست های بلندی داشت. تمام دفترچه تکلیف را می پوشاند. خوب دیگر، از همدیگر خوش مان آمد. از همان اول خیلی هم با ادب بود. اول دعوتم کرد به یک نمایشگاه نقاشی. به کلوب تازه عباس آباد. ازین ها که سر بی تن می کشند یا تپه تپه رنگ بغل هم می گذارند یا متکا می کشند به اسم آدم و یک ققد می گذارند روی سرش یا دو تا لکه قهوه ای وسط دو متر پارچه. پایا و ماما را هم دعوت کرده بود که قند توی دل شان آب می کردند. از همان شب کار رو به راه شد. بعد دعوتم کرد به مجلس رقص. یکی از عیدهاشان. به نظرم «تنکس گیوینگ» بود. اوا! چطور نمی دانید؟ یک آمریکاست و یک «تنکس گیوینگ» یعنی روز شکرگزاری دیگر. همان روزی که آمریکایی ها کلک آخرین سرخ پوست ها را کردند. شب «کریسمس» دعوت مان کرد خانه اش. دیگر شب «کریسمس» را که می شناسید پایا و ماما هم بودند. دوتا بوقلمون پخته از خود «لس آنجلس» برایش فرستاده بودند. اوا! پس شما چه می دانید؟ همان جایی که «هولیوود» هم هست دیگر. نه این که فقط برای او فرستاده باشند. برای همه شان می فرستند که یعنی شب عید غربت زده نمانند.» (۶۷)

در رابطه با این داستان و موضوع غرب زدگی باید از داستان دیگری به نام «تصادف» از سیمین دانشور ذکری به میان آورد. زنده یاد سیمین دانشور (۱۳۹۰-۱۳۰۰) یکی از برجسته ترین نویسندگان معاصر ایران به شمار می رفت و رمان مشهورش سووشون (۱۳۴۸) بی شک یکی از بهترین رمانهای معاصر فارسی شمرده می شود. خانم دانشور در زمان خود و قصه های کوتاهش زیاد به طنز و انتقاد که موضوع مورد بحث ماست نپرداخته است و «تصادف» شاید تنها داستان او باشد که بحث درباره اش در اینجا مناسب است. زندگی زن ایرانی تحت شرایط مختلف و تحلیل احساسات و عواطف او، یکی از عمده ترین مطالب مورد نظر خانم دانشور است. در این داستان ها کمتر زن ایرانی مورد انتقاد قرار می گیرد، بلکه طرز فکر و اعمال او نتیجه محیطی است که او در آن زندگی می کند، ولی در داستان «تصادف» صحبت از زنی است که به خاطر چشم و هم چشمی با زن همسایه شوهرش را مجبور می کند که یک ماشین بخرد، و داستان امتحان رانندگی دادن او کمدی مضحکی را به وجود می آورد. آخر سر هم در تصادفی، ماشین را کاملاً داغون می کند. در واقع «تصادف» طنزی است گیرا در حق بعضی زنان طبقه مرفه الحال ایران در چند سال پیش که در تقلید از زنان اروپایی راه افراط می پیموندند. شاید چند نقل کوتاه از آخر داستان شخصیت این خانم را بیشتر ترسیم کند:

گفت: «می دانم جانم، من ضد دوام و بقای زندگی زناشویی هستم، ازدواج از اداهای بورژوازی است.» این حرفها حرف زنم نبود، حرف جناب سرهنگ هم نمی توانست باشد. حرف صدیقه خانم زن همسایه هم مطلقاً نبود. حرف کسی بود که از مصرف و قسط و ملل عقب افتاده و تاکسی و واکسی و زرق و برق افسرها و زنها اطلاع داشت. دل به دریا زدم و گفتم: «خیال داری از من طلاق بگیری؟» لبخندی زد و گفت: «بله، خوب فهمیدی و خودت می دانی که طلاق خواهی داد. پس آبروی خودت را نبر و زودتر دست به کار شو.» پرسیدم: «خیلی وقت است که با او آشنایی؟» و خون خونم را می خورد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

طنز در رمان و داستان کوتاه

بخش هفتم

دکتر حسن جوادی



بعد از چوبک باید به بررسی بعضی از آثار جلال آل احمد (۱۳۴۸-۱۳۰۲) بپردازیم. آل احمد در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد و پدرش از روحانیون بود. هر چند که آل احمد سبکی گویا و زنده دارد ولی حوصله پرداختن به ریزه کاری ها و پروراندن شخصیت هایش را ندارد. این است که گاهی شخصیت های او بیش از یک نقاشی به یک طرح شباهت دارند. برای آل احمد سنن و اصالت فرهنگی اهمیت خاصی دارند و او با تحسر به از میان رفتن آنها و دگرگونی عادات و اعتقادات و غرب زدگی عده ای از مردم نگاه می کند. اگر آل احمد از مذهبیون انتقاد می کند، انتقادش از روی اخلاص و ایمان است و از تعصب بی دلیل و فنانیزم بی رویه نیز انتقاد می کند. مثلاً در داستان «سه تار» موسیقیدان جوانی سه تاری دارد که بدان سخت علاقه مند است. روزی آن را به مسجد شاه می برد و متعصبی خشمگین آن را بر زمین زده خرد می کند. داستان دیگری از مجموعه سه تار (۱۳۳۷) «وسواس» نام دارد و انتقادی است از مردی که به خاطر افراط در امر طهارت تمام روز خود را در حمام صرف می کند و تازه غسلش را موقوف به فردا می کند.

گذشته از چنین موضوعات یکی از عمده ترین مطالبی که مورد انتقاد آل احمد قرار می گیرد مسأله «غرب زدگی» است که به نظر او سنن و فرهنگ ایرانی را به هم می زند. یکی از داستان های جالب و طنز آمیز او در این خصوص «شوهر آمریکایی» است. یک دختر غرب زده ایرانی با یک مرد آمریکایی مقیم تهران ازدواج می کند و با او به واشنگتن می رود، ولی در آنجا می فهمد که کار شوهرش گورکنی در گورستان ملی آرلینگتون است. اختلاف طرز فکر ایرانی و آمریکایی وقتی به وضوح دیده می شود که کار این دو به طلاق می کشد و قاضی در دادگاه چون می فهمد که به علت کار مرد،



دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Foot related diseases ♦Bunion, Callus, Corn ♦Hammer Toe, Ingrown Toe Nail ♦Sports Medicine & Injuries ♦Heel Pain & Diabetic Foot Care ♦Ankle Arthroscopy ♦Pediatric Foot Conditions ♦Flat Feet & Orthotics ♦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

زحمت تردید و تأمل معاف می دارد و چهره حق به جانبی که مخصوص داندگان رموز تاریخ و تحول جامعه است به ما می بخشد.» (ص ۴۵)

یارشاطر یادآور می شود: «در این تردید نیست که مغول ها با مغلوبان در نهایت بیرحمی رفتار می کردند و این نیز درست است که ساکنان برخی شهرها مثل هرات و نیشابور را قتل عام کردند، اما این که در هرات، به گفته حبیبالسیر یک میلیون و شصدهزار نفر را کشتند و یا در نیشابور یک میلیون و چهل و هشت هزار نفر را از دم شمشیر گذراندند فقط حکایت از عددشناسی ما می کند. چگونه در شهری مثل شادیاخ (نیشابور نو)، که شاید بیش از سی چهار هزار تن جمعیت نداشته، بیش از یک میلیون و هفتصد هزار نفر را به قتل آورده اند؟ این از نوع پریشان گوئیهای است که در کتب «عجایب المخلوقات» می توان یافت. وانگهی باید پرسید که شمرده است؟ که فرصت شمردن داشت؟ کدام آمار به چنین اعدادی راهبر شده؟» (ص ۲۴۸)

یارشاطر در ادامه استدلال خود در رد مبالغات تاریخی مورخان با اشاره به نبود سلاح های آتشی از قبیل توپ و خمپاره برای ویرانی بناها، اساساً در این ادعا تردید می کند که چنین کاری برای فاتحان چه سودی می توانست داشته باشد؟ اما غارت و کشتار البته باورپذیرتر است، البته نه در حد روایت جوینی در «تاریخ جهانگشا» که درباره کشتار اهل مرو میگوید: «سیدعزالدین نسابه، از سادات کبار، به ورع و فضل مشهور... سیزده شبانه روز شمار کشتگان شهر کرد. آنچه ظاهر بوده است و معین، بیرون مقتولان در نقب ها و سوراخ ها و رساتیق و بیابان ها، هزار و سیصد هزار و کسری در احصا آمده» (جلد اول، ص ۱۲۷).

باید پرسید عفونت اجساد چگونه مجال می داده؟ و این سید جلیل القدر و همراهنش خود چگونه از دام بلا جسته بودند تا سیزده شبانه روز به شمارش اجساد پردازند؟ و این چه صاحب فضلی است که نمره حسابش را صفر باید داد؟

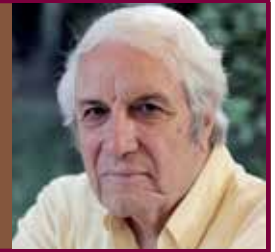
یارشاطر گفته مورخان در انحطاط فرهنگی حاصل از حمله مغولان را نیز رد می کند: «هنر ایران پس از حمله مغول، که به آشنایی با نگارگری چین منجر شد، در راه پیشرفت افتاد و پس از ویرانگری های تیمور در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم (سده های پانزدهم و شانزدهم میلادی)، یعنی دوران حکومت سلطان حسین بایقرا تا اواخر حکومت شاه طهماسب، با ظهور بهزاد و آقامیرک و معاصران آنها به اوج رسید. هنر معماری نیز پس از مغول به توسعه و ترقی رو آورد.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

جدالی بر جدل ها

بخش دوم

دکتر ایرج پارسی نژاد



احسان یارشاطر، یادداشت ها، واشنگتن: بنیاد مطالعات ایران، ۲۰۲۱

یکی دیگر از «غلط های مشهور» مورد بحث و جدل یارشاطر تأثیر حمله مغول و نتایج مترتب بر آن است. موضوع حمله مغول به ایران و اصل مورد قبول همگان در این که این حمله جز کشتار و ویرانی برای ایرانیان حاصلی نداشته، مرا به یاد درس استاد فروزانفر در موضوع تاریخ ادبیات عصر مغول انداخت. به یاد دارم که استاد در مقدمه درس خود گفت: «درباره آنچه از قتل و غارت مغولان در کتابهای تاریخی عهد مغول و بعد از آن خوانده اید شک کنید. حمله مغول، جز کشتار و ویرانی، برکاتی هم در رشد اقتصادی و فکری و ادبی و هنری ایرانیان داشته است که مورخان یادآور آن نشده اند.» استاد در بیان اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن عصر تاریخی توضیحاتی می داد که آرای نقل شده در تاریخ پیشینیان از قبیل جهانگشای جوینی و حبیبالسیر خواندمیر و جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله را مورد تردید و تأمل قرار می داد.

یارشاطر، از شاگردان ممتاز استاد فروزانفر، در یادداشت خود درباره نتایج حمله مغول به ایران بحث می کند و علت العلل تنزل و سقوط ایران بر اثر آن را درخور بازنگری می داند. به گفته او براساس این فرض، «همه گمان داریم که اگر سپاهیان مغول به ایران نتاخته و شهرها را نسوخته بودند ما امروز حیات مرفه و خوشرنگ و بویی داشتیم و در راه پیشرفت قدم می زدیم. البته یک حسن بزرگ چنین تصویری این است که ما را از رنج تفکر می رهند و علت ساخته و پرداخته ای شبیه «توطئه استعماری» و یا «تقدیر» و یا «حکمت بالغه الهی» در اختیار ما می گذارد و ما را از

دکتر فتنه هوشداران کایروپراکتر

تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی، صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



Fataneh Hooshdaran, D.C.

♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد

♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست

♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism

♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

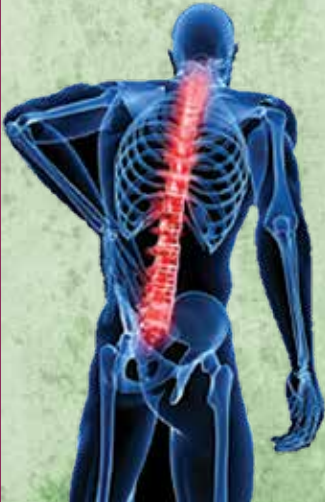
Serving: San Jose & Santa Clara

www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677

2797 Park Ave., Suite #103

Santa Clara, CA 95050





کیک و شیرینی بی بی

مجله ترین و جدیدترین کیک های عروسی، نامزدی، تولد و جشن های شما. تازه ترین انواع شیرینی تر، خشک و میوه ای با مرغوب ترین مواد اولیه اروپایی.



(408) 247-4888

441 Saratoga Ave., San Jose, CA 95129

زنان پرده‌نشین، راویان حسرت یک زندگی نرمال

سولماز ایکدر

«مهدی»، یک راننده اسنپ است، یکی از بی‌شمار راننده‌هایی که پس از اعتراضات سال ۱۴۰۱ تصمیم گرفت به جای درگیری با زنان و تبدیل شدن به بخشی از چرخه خشونت، شیشه‌های ماشینش را دودی کند. او می‌گوید: «من چه کاره بودم که به زنان در مورد پوششان تذکر بدهم؟ هر کسی باید بتواند حداقل لباسش را انتخاب کند، این ماشین اما ابزار کارم بود و من محتاج هر ساعت کار. بیست روز اضافه کار کردم تا شیشه‌های ماشین را دودی کنم، مهدی اما یکی از اولین افرادی است که به دلیل دودی کردن شیشه‌های ماشینش، جریمه شده است.

رییس مرکز اجرائیات پلیس راهور فراجا، ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۳ اعلام کرد که نرخ جریمه شیشه دودی در سال ۱۴۰۳ برای شیشه جلو ۵۰۰ هزار تومان، برای شیشه‌های بغل جلو ۲۰۰ هزار تومان و برای شیشه عقب و شیشه‌های بغل عقب، ۱۰۰ هزار تومان است. او امروز هشتصد هزار تومان، معادل درآمد چند روز کارش را جریمه شده است و تصمیم گرفته که دیگر مسافران زن را سوار نکند. مهدی در پاسخ به این پرسش که «فکر نمی‌کنی با خودداری از پذیرش مسافران زن، به سرکوب زنان کمک می‌کنی، گفت: «من حاضر نیستم به زنی بگویم روسری به سر کند، بعد مهسا روی این خاک خون ریخته شده، من خون را فراموش نمی‌کنم.»

سرکوب زنان در رابطه با حجاب اجباری محدود به حمل‌ونقل عمومی نمی‌شود، توقیف خودروهای شخصی به دلیل داشتن سرنشین بدون حجاب اجباری، تبدیل به یکی از جدی‌ترین چالش‌های زندگی روزمره زنان ایرانی شده است. کاربری در این رابطه نوشت: «از خشم دارم می‌ترکم. نمی‌تونم با ماشینم از تهران خارج شوم، چون ممکنه به بی‌شرفی وسط جاده ماشینم رو به‌خاطر توقیف حجاب بخوابونه پارکینگ، نمی‌خوامم درگیر خوابوندن ماشین و کلاس حجاب و اینا بشم. احساس خفگی می‌کنم.»

کاربر دیگری به تجربه توقیف ماشین در جاده‌های برون شهری اشاره کرد: «دیروز ماشین رفعت توقیف شد، ولی هنوز ترخیص نشده و پارکینگ است. در این ۱۰ روز هر کسی شنید ماشینم به‌خاطر حجاب توقیف شده، گفت تو چرا؟! خودم هم هنوز نمی‌دانم چرا باید سرهنگ مملکت با ۲۵ سال خدمت، ماشینم را روی پل پارکینگ، وقت ورود به پارکینگ توقیف کند، بعد سرش را بندازد پایین و بگوید ببخشید.»

دنیاله مطلب در صفحه ۵۰

روزی نیست که تصاویری از ضرب‌وشتم یک زن توسط نیروهای انتظامی به بهانه عدم تمکین از پوشش معیار جمهوری اسلامی منتشر نشود. یک روز نیروهای «حافظ حجاب» زنی را برهنه می‌کنند و سبانه کتک می‌زنند و روزی دیگر، ماموران با لباس فرم نیروی انتظامی زنی را با خشونت فیزیکی بازداشت می‌کنند. اعمال این خشونت عریان اما تنها به قصد بازگرداندن حجاب اجباری به تن زنان نیست، هدف هر چه که باشد، موجب حذف زنان از فضای شهری می‌شود. هر چند سیاست کلان جمهوری اسلامی در طی چهل و پنج سال گذشته، همین پرده‌نشین کردن زنان بوده است.

روایت‌هایی از حذف زنان از معابر شهری: «نازنین» از اولین روزهای اعتراضات «زن، زندگی، آزادی»، تمامی شال‌ها و مانتوهایش را کنار گذاشته و به‌همراه مادر و پدرش، حضور هر روزه در معابر عمومی شهر، شیراز را، به عنوان بخشی از فعالیت روزانه‌اش در حمایت از حق انتخاب نوع پوشش زنان برگزیده. او می‌گوید: «از نیمه مهر ۱۴۰۱ دیگر روسری نپوشیدم، مانتو نپوشیدم، روزانه به خیابان‌ها، کافه‌ها و... می‌رفتم تا بخشی از یک مبارزه بزرگتر باشم. در تمامی این روزها هم از حمایت خانواده‌ام برخوردار بودم.» این حمایت اما به پایان رسید، هم‌زمان با شدت گرفتن خشونت عاملان طرح «نور» یا «سفیران مهر»، پس از آن بود که نازنین با فشار خانواده‌اش مجبور شده بین تن دادن به حجاب معیار جمهوری اسلامی یا خانه‌نشینی، یکی را انتخاب کند. طی روزهای گذشته زنان بسیاری در شبکه‌های اجتماعی از تجربه مشابه نوشتند، از محروم شدن از فضای شهری. یکی از کاربران شبکه اجتماعی «ایکس» در رابطه با فضاهایی نوشته است که به مرور از زنان دریغ شد «نمایشگاه کتاب، سینما، رستوران، کافه و...» و کاربری دیگر از رویایش که پیاده‌روی با پوشش اختیاری در خیابان ولیعصر تهران است.

دکتر علی اسماعیلی

دندانپزشک و جراح ایمپلنت های دندانی

۲۰ سال تجربه در درمان و آموزش در دانشکده های دندانپزشکی ایران و آمریکا

Clinical Assistant Professor at University of the Pacific, San Francisco



Dr. Ali Esmaili DDS

♦ دندانپزشکی عمومی ♦ جراحی ایمپلنت های دندانی ♦ جراحی کشیدن دندان و پیوند استخوانی

♦ General Dentistry ♦ Dental Implants ♦ Surgical Extractions & Bone Graft



Thursday & Saturday 9:00AM – 6:00 PM

Tel: (408) 320-2849

Text: (408) 549-4840

info@nobleprodental.com

www.nobleprodental.com

2150 The Alameda San Jose, CA 95126

گاندی کیست!

بخش آخر

دکتر احمد ایرانی



هند باید همچنان به مبارزه خود با بریتانیا ادامه بدهند. اما نباید به توانایی های جنگی آن آسیبی برسانند. این مرد آرام، بی آزار که قلبی سرشار از مهربانی و گذشت در سینه اش می تپد، از نظر سیاسی آنچنان خام اندیش و ناپخته است که دو نامه برای هیتلر می فرستد و انتظار دارد او به جنگ پایان دهد، اما نامه هایش بی جواب می ماند. گاندی چنین می اندیشد که با سیاست بی آزاری و از راه مهربانی قلب هیتلر نرم می شود. در نخستین سال های جنگ، در هند بیشتر از سیاست، عدم همکاری با دولت و شیوه بی آزاری بهره برداری می شود. اما عدم همکاری در سطح چندان گسترده ای نیست. رهبران استقلال طلب هند که بریتانیای کبیر را بهتر از گاندی می شناسند، پیوسته بر شدت مبارزه های خود می افزایند. نهر و بازداشت و به چهار سال زندان محکوم می شود. بیش از ۲۰،۰۰۰ از هواداران کنگره هند به زندان می افتند. گروهی از اعضای کنگره از دست زدن به شورش های بزرگ در سراسر هند هواداری می کنند. گاندی همچنان بر نظریه عدم همکاری و مبارزه بدون خشونت پا می فشارد. دولت انگلیس در پدید آوردن دو دستگی و شکاف در میان رهبران هند پیروز شده است. از سوی دیگر پیوسته بر قدرت «اتحادیه مسلمانان هند» افزوده می شود و آوازه رهبر آن، محمد علی جناح، بالا می گیرد. «شیر بریتانیا» صحنه نمایش را برای کشمکش هندوها با مسلمانان آماده کرده است.

در تابستان سال ۱۹۴۲ طرح مشهور به «هند را ترک کنید» از سوی گاندی اعلام می شود. براساس این طرح انگلیسی ها باید با نظم و ترتیب از هند بیرون روند و در پایان هند به صورت کشوری یک پارچه به استقلال کامل دست یابد. اما ارتش انگلستان می تواند در هند باقی بماند. گاندی و برخی از رهبران هند نگران پیدایش هرج و مرج بزرگ در صورت ترک ناگهانی و کامل انگلیسی ها هستند. در همین زمان کنگره ملی هند برنامه بیرون رفتن انگلیس ها را از کشور تصویب می کند. گاندی می گوید یا مرگ یا آزادی هند. مدتی نمی گذرد که گاندی و بسیاری از رهبران کنگره بازداشت و زندانی می شوند. برخلاف سفارش های بسیار گاندی، برخی از رهبران تند روی سیاسی، مردم را به شورش و خشونت فرا می خوانند. در بسیاری از شهرهای هند شورش های خونین و برخوردهای پر از کشتار روی می دهند. بسیاری از مراکز انگلیسی ها به آتش کشیده می شوند. در اداره های دولتی خرابکاری می شود. هرج و مرج گسترش می یابد و اختیار رهبری و آرام سازی شورش ها از دست گاندی بیرون می رود.

«مسیح» و «ابلیس» قرن ما: در سال ۱۹۳۷ دولت بریتانیا اعلام می کند که به هند «خودمختاری» خواهد داد و قانون اساسی تازه ای در هند اجرا خواهد شد. زمامداران انگلیسی می گویند خود مختاری هند تدریجی یا چند مرحله ای خواهد بود. اما هدف راستین «شیر بریتانیا» این بار نیز ایجاد چند دستگی و شکاف میان رهبران هندی در کنگره ملی هند است. نهر و طرح تازه انگلستان را «فرمان بردگی» می نامد. اما برخی از رهبران سیاسی هند به خود مختاری تدریجی روی خوش نشان می دهند. رهبران تند روی کنگره استقلال کامل می خواهند و در نتیجه دو دستگی و شکاف نمایان می شود. در این زمان «اتحادیه مسلمانان هند» به رهبری «محمد علی جناح» قدرت گرفته و پیوسته بر نیروی آن افزوده می شود.

با روشن شدن شعله های جنگ جهانی دوم و درگیری انگلستان در جنگ، گروهی از رهبران تند روی کنگره در نظر دارند با بهره برداری از درگیری انگلستان در جنگ، دست به مبارزه نهایی برای دستیابی به استقلال کامل بزنند. دولت امپراتوری می گوید اگر هند در کوشش های جنگی همکاری کند در پایان جنگ به آن کشور استقلال کامل خواهد بخشید. گاندی با رهبران تند روی کنگره دست به مخالفت می زند. وی می گوید که دوران جنگ است و این شیوه جوانمردی نیست که ما به انگلستان زخمی از پشت خنجر بزنیم. این رهبر مذهبی - اخلاقی هند بارها و بارها گفته است که دین، مذهب، ملیت و در پایان تمام ارزش های زندگی را فدای حقیقت خواهد کرد. وی بارها یادآور شده است که براساس باورهای خود و به ویژه «ساتیا گراها» حتی «آزادی» را در راه «حقیقت» فدا خواهد کرد. او در پایان کار و در عمل در راه حقیقت «جان» می دهد. از نظر گاندی «حقیقت» این است که بریتانیا زخمی است و ارزش هایی چون محبت، مهربانی، گذشت، خویشتن داری و از خودگذشتگی اجازه نمی دهند به کسی که زخمی شده ضربه ای وارد شود. گاندی می گوید مردم



WWW.AMINIRANIANLAW.COM



شکوفه امین

وکیل سابق دادگستری

- ◆ تهیه و کالتنامه و ارسال آن به ایران
- ◆ تنظیم وصیتنامه ایرانی و صلحنامه
- ◆ اخذ شناسنامه و گذرنامه ایرانی
- ◆ ثبت ازدواج، طلاق، و فوت

(۷۲۸۲-۶۴۲) (۸۱۸)

(۰۰۳۰-۶۴۲) (۷۱۴)

با ذکر نام ماهنامه پژواک ۱۰٪ تخفیف بگیرید

Gabeh Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند



رفوگری،
لکه و رنگ برداری،
براق شور

خرید، فروش
و
معاوضه

برآورد و
قیمت گذاری
جهت بیمه

*Wash
&
Repair*

*Buy, Sale
&
Trade-ins*

*Expert
Appraisals
for Insurance*

(408) 876-9495

By Appointment Only

3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051



زندگی و پیدایش کولیان (بخش سوم)

خیک جریان می یابد و به داخل کوره می رود و همزمان با این عمل، خیک دیگر را بالا می آورد و هوا در آن جمع می شود، بعد آن را پایین می برد و هم زمان خیکی را که پایین برده بود، بالا می آورد. حسن این نوع دم این است که به دلیل هم زمان بالا و پایین بردن خیک ها یک جریان مداوم باد، به درون کوره می رود و دایما جریان هوا به ذغال ها نفوذ می کند و ذغال ها زودتر سرخ می شوند و آهن سریعتر گداخته می گردد. وقتی که کوره ها آماده شدند و دم ها را وصل کردند، مردان به استراحت می پردازند، تا صبح دیگر فرا رسد و آنان به کار آهنگری، مشغول شوند. زنان نیز زمانی که آب آورده اند و غذا آماده کرده اند در کنار شوهران و فرزندان استراحت می کنند و یا با زنان دیگر قبیله در یک چادر جمع می شوند و به صحبت می پردازند، تا پاسی از شب بگذرد و آنگاه به چادرهای خویش باز می گردند، تا صبح که باید بچه های شیری و کوچک را به پشت خود ببندند و اسباب و ابزار فروش را جمع کنند و به داخل شهر، یا ده بروند و آنها را تا عصر و غروب بفروشند.

در مورد برپا نگه داشتن چادر و ساختمان آنها باید بگویم که چادر قبایل کولی، ساده ترین چادری است که در ایران از آن استفاده می شود. رنگ چادرها سیاه است و جنس آن از برزنت می باشد. شکل ظاهری این چادرها شبیه به هشت است. دو تیر چوبی، یکی در جلو و دیگری در عقب، هر چادر را سرپا نگه می دارد و دو طناب بلند که به نوک چادرها وصل است آنها را در زمین، محکم نگه می دارد. در اطراف چادرها طناب هایی کوتاه دوخته شده است که چادر را از باد و طوفان، حفظ می کند. در هر چادر معمولاً چهار نفر جای می گیرند، ولی کولی ها در هر چادر، شش الی هفت نفر را جای می دهند. قیمت این چادرها از صد تا سیصد تومان است که در بازار به فروش می رسد. البته، چادرهایی با قیمت های بالاتر هم وجود دارد، ولی کولی ها چادرهای با قیمت پایین، از صد تا سیصد تومان را مورد استفاده قرار می دهند. مهمترین وسیله برای معیشت کولی ها آهنگری است، آنها با ساختن وسایلی از قبیل بیل، بیلچه، انبر، سه پایه، سیخ کباب، خاک انداز، آتش گردان، داس، چاقو، تبر، ساطور، قیچی، کلنگ، تیشه و قندشکن زندگی خود را می گذرانند. در کنار آهنگری، دختران که از رفتن آنها به شهر ممانعت می گردد و پیر زنانی که از راه پیمایی و فروش اجناس در شهر، عاجزند و پیرمردانی که دیگر قدرت زدن پتک را ندارند به ساختن سبد و غربال و سرنند می پردازند. بعضی از مردان قبیله نیز، به کار خراطی، برای ساختن دسته بیل و داس و دیگر وسایل مشغولند. معمولاً این وسایل، بسیار ساده ساخته می شوند و با روحیه دست نخورده مردان، که اکثراً در کوه و دشت و بیابان به سر می برند، تطبیق می کند. از نقش ها و ترکیبات پیچیده در این وسایل، استفاده نمی کنند. شکل و ترکیب این وسایل طوری ساخته می شوند که بشود از آنها حداکثر استفاده را برد و خطوطی که روی وسایل را پوشانده اند از ساده ترین خطوط و ساده ترین اشکال نظیر خط راست، خط شکسته، نقطه و دایره، مربع و مستطیل، می باشد. ماده اولیه عمده وسایل که معمولاً آهن است از آهن های دور ریخته شده، یا ماشین هایی است که به دره سقوط کرده و آتش گرفته اند و صاحبانشان، آنها را ته دره جا گذاشته اند و یا آهن های باقیمانده و غیرقابل مصرف، که از کاروانسراها و انبارها به دست می آیند. کولی ها، بابت این آهن ها یا مقدار کمی پول می پردازند و یا آنها را جمع می کنند و برای کار، به قبیله می آورند. معمولاً این آهن ها در زمان کوچ و جابجایی در جاده ها و کاروانسراها و انبارهای کارهای مکانیکی در خارج شهر به دست می آیند.

در قبایل کولی معمولاً دو نوع کوره ساخته می شود:

۱- آنها که در زیر چادر کار می کنند. روی زمین زیر چادر، چاله ای به شکل یک کاسه که قطر دهانه آن معمولاً سی سانتی متر و گودی آن، بیست سانتی متر است حفر می کنند و در کنار این گودال شیباری به عمق گودال ایجاد می کنند لوله را در آن شیار قرار می دهند، طوری که سرآزاد لوله دم، چسبیده به گودال قرار بگیرد و بعد روی شیار را با گل می پوشانند. روی گودال، چارپایه آهنی به ارتفاع ۲۰ سانتی متر قرار می دهند. بعد زغال سنگ در گودال می ریزند و زغال که سرخ شد، آهن را میان ذغال سنگ ها جای می دهند. چهارپایه ای که روی گودال قرار می دهند هم آتش را حفاظت می کند و هم برای دم کردن چای و گرم کردن و پختن غذا مورد استفاده قرار می گیرد.

۲- آنها که در زیر سایه بان آهنگری می کنند، کوره های کامل تری می سازند و اول نظیر کوره قبلی، گودال و شیباری تقریباً به شکل و اندازه قبلی می سازند و لوله دم را در آن قرار می دهند. بعد دور گودال چهار دیوار گلی به شکل مکعب مستطیل می کشند و روی بدنه یکی از این مستطیل ها سوراخی به شکل نعل اسب، برای بیرون آوردن و گذاشتن آهن در کوره ایجاد می کنند. بعد از آن لبه بالایی این مکعب مستطیل را با گل، به صورت دایره بالا می برند و لوله ای به شکل دودکش روی آن می گذارند و روی لوله را با گل، می پوشانند. دم، که برای روشن نگه داشتن و سرخ کردن ذغال سنگ ها و گداخته کردن آهن، از آن استفاده می کنند دو نوع است:

۱- این دم تشکیل شده از دو صفحه بزرگ چوبی، به شکل قلب که در قسمت پایین به هم متصل و لوله ای از آن خارج شده است. این دو صفحه، طوری به هم وصل شده اند که دو صفحه روی هم قرار می گیرند. دور تا دور این دو صفحه به وسیله قطعات چرم، به هم دوخته شده، که انعطاف زیادی دارند و به هم متصل شده اند، این قطعات چرم به هم دوخته شده شبیه به صفحات وسط اکوردیون می باشد. این چرم ها که بر دور و لبه دو صفحه چوبی، به جز قسمت انتهایی دوخته شده، ایجاد فضایی در درون صفحات می کند که هوا در آن جمع و فشرده می گردد و از سوراخ انتهایی آن خارج می شود. یکی از این دو صفحه ها را روی زمین به وسیله میخ محکم می کنند و صفحه دیگر را به یک اهرم، وصل می نمایند. وقتی اهرم را می کشند، صفحه بلند می شود و هوا در زیر آن ذخیره می گردد. بعد که اهرم را رها می کنند، به صفحه فشار می آید و هوا به درون لوله می رود و با ذغال برخورد می کند. از این نوع دم، آهنگران در شهرها نیز استفاده می کنند.

۲- نوع دیگر آن عبارت است از دو خیک ساخته شده از پوست گوسفند یا گاو که نوک آنها به یک لوله متصل است و آن لوله با کوره در تماس است. قسمت دیگر این دو خیک به دو چوب دوخته شده است. یک نفر در میان این دو خیک می نشیند و با دو دست، چوب خیک را می گیرد. بعد به یکی از آنها فشار می آورد و هوای داخل

فرامرز رفیع زاده

کارگزار مستقل و متخصص در امور بیمه مدیکر

با اخذ قرارداد از شرکت های خصوصی
ارایه دهنده بیمه مدیکر در ایالت کالیفرنیا

Medicare Advantage Plans
Medicare Supplement Plans
Medicare Prescription Drug Plans

(408)-309-7006

Email: Faramarz@Medicareforcalifornians.com



Faramarz Rafizadeh
Independent Insurance Agent

مشاوره رایگان و فروش بیمه مدیکر
در سرتاسر ایالت کالیفرنیا

CA License# OH15555



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین



Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provide burial services in accordance to the Islamic laws.

Please contact the office for details **(510-832-7600)**



Marriage: Islamic marriage ceremony and recitation of "Khutbeh Aghd" at ICCNC or via ZOOM.

ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washington D.C.



Accepting Islam: ICCNC helps the individual interested in giving "Shahada" and become a Muslim.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.icnc.org (510) 832-7600
info@icnc.org or facebook.com/ICCNCORG Telegram: @icnc



برنامه های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه های می و جون ۲۰۲۳

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.icnc.org (510) 832-7600
info@icnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @icnc

کلاس های دکتر عبدالکریم سرش

کلاس های علم و دین و یا گفتار دفتر ششم مثنوی: هر یکشنبه، ساعت ۱۱ صبح، از طریق زوم و یوتوب
کلاس های گزینش و شرح کیمیای سعادت غزالی: اولین شنبه هر ماه، ساعت ۵ بعد از ظهر، از طریق زوم و یوتوب

نماز جمعه در مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا از ساعت یک بعد از ظهر

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای انواع پوشاک،
کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات روزمره به بی خانمان ها.

suzaun.hirbod@icnc.org

برای دریافت اطلاعات دیگر برنامه های این مرکز، لطفاً به دفتر و یا وبسایت مرکز مراجعه شود!

وبسایت www.icnc.org کانال تلگرام @icnc

برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۷۶۰۰-۸۳۲ (۵۱۰) تماس بگیرید و یا با ایمیل info@icnc.org مکاتبه کنید



Harmony's Floral & Gifts

*Welcome to our Blooming Paradise,
where we celebrate new beginnings with elegance & style*

به گالری گل و هدایای هارمونی خوش آمدید،
محیطی که هر شکوفه‌ای داستانی که با روح و جان شما ارتباط دارد را روایت می‌کند.



با نزدیک به نیم قرن تجربه در امور طراحی و گل آرایی، کارکنان مجرب ما آماده هستند تا در هر مناسبتی به تمام نیازهای شما پاسخگو باشند!

عروسی، سفره عقد، مهمانی و جشن ها، بر میتصوا، بت میتصوا، مراسم سوگواری و کلیه مناسبت های دیگر

Specialist Arrangements for Any Occasion

Floral Arrangements for Weddings, Funerals, Corporate Parties & Events

با ذکر نام ماهنامه پژواک
Free Delivery
(تا شعاع ۱۰ مایلی)

سفارشات مطابق با
سلیقه و بودجه شما

Online Order
www.harmonysfloristandgifts.com

با ورود به کلاب هارمونی، تا ۶۰٪ از تخفیف های ویژه ما برخوردار گردید



info@harmonysflorist.com ❖ www.harmonysflorist.com

(408) 229-3113

405 Saratoga Ave., #50, San Jose, CA 95129



ETMINAN MARKET



Hot Food Special

زرشک پلو بامرغ



\$16.99

باقالی پلو با ماهیچه



\$18.99

چلو خورشت فسنجان



\$18.99

چلو خورشت قیمه بادمجان



\$14.99

چلو خورشت قورمه سبزی



\$14.99

روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه

BBQ KABOB

کباب کوبیده



Ground Kabob
\$5.99

جوجه کباب زعفرانی



Zaafrani Chicken Kabob
\$7.99

کباب تیکه ای (چنجه)



Shish Kabob
\$9.99

1373 Kooser Rd. San Jose CA 95118
(408) 622 - 6778

نقد و بررسی فیلم «توهین» (The Insult)

منتقد: میثم کریمی

نقد و بررسی فیلم «مست عشق»

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: زیاد دویری **هنرپیشگان:** عادل کرم، کامل الباشا
خلاصه داستان: این فیلم داستان تنش میان دو عضو از جامعه عرب لبنان (فلسطینی مسلمان و مسیحی ارتودکس عرب) و تفاوت‌های فرهنگی میان آنها را روایت می‌کند و با نگاهی عمیق، تأثیر مشکلاتی با ریشه‌های عمیق در گذشته (تروما) را بر روی جامعه امروزی لبنان ارائه می‌دهد.

نقد فیلم: «The Insult» گریزی به جنگ داخلی لبنان می‌زند. جنگ داخلی لبنان در قرن بیستم، یکی از طولانی‌ترین و خشن‌ترین جنگ‌های داخلی بوده که کمتر در رسانه‌های جهان به آن پرداخته شده است. سلسله جنگ‌های بلند مدتی که میان مسیحیان و مسلمانان شکل گرفت و به قتل و کشتار وسیع منجر شد که کشتار دامور در سال ۱۹۷۶ یکی از این موارد به شمار می‌رود. جنگی که سبب مهاجرت مسلمانان و مسیحیان از منطقه مورد نظر شد و در سال‌های بعد نفرت فزاینده‌ای را در میان شهروندان این کشور رقم زد که حتی تا به امروز نیز باقی‌مانده است.



«The Insult» اثری است که با الهام از این نفرت ساخته شده و داستان دو شهروند به نام‌های تونی و یاسر را روایت می‌کند. تونی شهروند لبنانی مسیحی است که دل‌خوشی از فلسطینی‌ها ندارد و یاسر مرد فلسطینی است که در لبنان مشغول به کار شده است. مواجهه اتفاقی این دو و رقم‌زدن یک مشاجره بسیار ساده، سبب ایجاد یک بحران ملی در لبنان می‌شود که... فیلمنامه توهین (The Insult) به خوبی موفق می‌شود تا در ابتدای مسیر، دو شخصیت جذاب ایجاد کرده و پرداخت آنها را به درستی انجام دهد. فیلمساز در این جا سعی نکرده تا یکی از این دو را انسانی موفق، سعادت‌مند و یا شریف معرفی کند، بلکه هدف این بوده که این دو به طور یکسان، انسان‌های شرافتمندی معرفی شوند که در عمل، تفاوت چندانی با هم ندارند و تنها یک عامل سبب نزاع آنها گردیده و آن هم سیاست است.

فیلم به درستی در نیمه ابتدایی، تقابل حماقت‌آمیز این دو را به تصویر می‌کشد. جایی که به نظر می‌رسد تونی از سر بغض، در حالی خالی‌کردن عقده‌های قدیمی بر سر یاسر است و یاسر هم که چاره‌ای جز تحمل ندارد و در عین حال می‌خواهد سرسختی خود را حفظ کند، تن به سکوتی آزاردهنده می‌دهد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۴**

قرار دارد. این که وضعیت دیالوگ‌نویسی‌های «مست عشق» این چنین بنجل از آب درآمده، واقعا مایه تأسف است.

در میان بازیگران فیلم نیز عملکرد سینوسی مشاهده می‌شود. متأسفانه پارسا پیروزفر در نقش مولانا عملکرد قابل‌قبولی ندارد و مخصوصاً در بیان دیالوگ‌های ادبی، مشکلاتی در بیان او مشاهده می‌شود. در نقطه مقابل، شهاب حسینی در نقش شمس تبریزی عملکرد نسبتاً بهتری دارد و می‌تواند دیالوگ‌ها را به شکل بهتری بیان کند. در میان بازیگران ترک نیز کیفیت‌های اجرا متفاوت است. ابراهیم چلیک کول، بهترین بازیگر ترک تبار فیلم به شمار می‌رود و در نقطه مقابل، هانده ارچل ضعیف‌ترین بازیگر فیلم است. اما در مقابل تمام ضعف‌هایی که «مست عشق» دارد، باید به نکته مثبت فیلم که موسیقی متن آن است نیز اشاره کرد. موسیقی متن زیبایی که توسط آهنگ‌ساز ترک، فاهیر آتاک اوغلو ساخته شده است و مخصوصاً در سکانس پایانی فیلم به خوبی، زیبایی‌های خود را نشان می‌دهد.

«مست عشق» اثر ضعیفی درباره مولانا و شمس است و نمی‌توان از تماشای آن لذت برد. انتظار می‌رفت که پس از حواشی فراوان ساخت فیلم، در نهایت اثری شایسته درباره یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های تاریخ ساخته شود که حتی پتانسیل عرضه جهانی هم داشته باشد. اما «مست عشق» نه تنها چنین پتانسیلی ندارد، بلکه حتی می‌تواند عملکردی معکوس در شناخت تماشاگر غیرایرانی از این دو شخصیت بزرگ داشته باشد.

کارگردان: حسن فتحی که یکی از مشهورترین سریال‌سازان ایرانی به شمار می‌رود. از حسن فتحی تا به امروز سریال‌های مشهور زیادی از جمله «شهرزاد»، «جیران»، «میوه ممنوعه» و «مدار صفر درجه» منتشر شده است.

هنرپیشگان: پارسا پیروزفر، شهاب حسینی، هانده ارچل، ابراهیم چلیک‌کول، بنسو سورال، بوران کوزوم، سلما ارچچ، حسام منظور، هالیت ارگنچ
خلاصه داستان: داستان این فیلم درباره آشنایی مولانا و شمس تبریزی است. آشنایی که سبب می‌شود تا دنیای مولانا کاملاً تغییر کند و رابطه‌ای عرفانی میان او و شمس برقرار شود.

نقد فیلم: زمانی که فیلم «مست عشق» آغاز می‌شود، جمله‌ای بر روی صفحه درج می‌شود با این مضمون که «این فیلم برداشتی آزاد است» ساخته شده است. جمله‌ای که به تماشاگر می‌گوید باید منتظر تغییراتی در روایت داستان باشیم. اما فیلم تقریباً



در تمام موارد به همان اطلاعات تاریخی در مورد شمس و تبریزی اشاره کرده است. باین‌حال، یکی از عجیب‌ترین تغییراتی که در فیلم قابل‌مشاهده است، تبدیل شمس تبریزی به یک جادوگر است! این که چرا می‌بایست در داستان شمس و مولانا، شمس تبریزی دست به سحر و جادو بزند، موضوعی است که هرگز در فیلم توضیح داده نمی‌شود و تماشاگر را با همین تعریف از شمس تبریزی به حال خود رها می‌کند. در واقع، می‌شد انتظار داشت که این سحر و جادو، در واقع یک تلقین ذهنی به سبب اوج عرفان شمس قلمداد شود، اما فیلم چنین رویکردی را اتخاذ نمی‌کند.

در فیلم، سکانشی وجود دارد که فردی در بازارچه، با شمس درگیر می‌شود و زمانی که قصد دارد به او خنجر بزند، خنجر از کار می‌افتد و فرد هم دچار سکنه قلبی می‌شود! تعریف چنین ساز و کاری درباره شمس تبریزی بی‌آن که منطقی برای آن تعریف شده باشد، یکی از عجیب‌ترین بخش‌های فیلم به شمار می‌رود. این وضعیت زمانی بفرغ‌تر می‌شود که حتی در طول فیلم این چنین استنباط می‌شود که مولانا بیش از آن که جذب کلام شمس شده باشد، عاشق سحر و جادوی او شده!

دیگر مشکل بزرگ فیلم «مست عشق»، فیلمنامه چند پاره آن است. فیلمنامه‌ای که به طور مشخص، مشکلات سازندگان و اختلاف‌نظری که بر سر تدوین و مسائل دیگر به وجود آمده، از کیفیت آن به شدت کاسته است. در طول فیلم، فلش‌بک‌های متعددی را شاهد هستیم و نکته عجیب این که گاهی حتی در داخل فلش‌بک‌ها، یک فلش‌بک دیگر هم گنجانده شده است! به این وضعیت باید ازدیاد شخصیت‌ها و تمایل فیلم به پرداختن به همه آنها را نیز لحاظ کنیم که از متمرکز ماندن قصه به شدت کاسته و مولانا و شمس را به حال خود رها می‌کند. در این میان باید به دیالوگ‌های بسیار ضعیف فیلم هم اشاره کرد که شنیدن آنها جای تعجب دارد. در یکی از سکانس‌های فیلم در مکتب‌خانه، این دیالوگ میان شمس و مولانا مطرح می‌شود:

شمس تبریزی: «از روی این کتاب‌ها درس میدی؟» مولانا: «با اجازه حضرت عالی!»
متأسفانه، جنس دیالوگ‌هایی که در «مست عشق» بیان می‌شود، امروزی و به شدت شکسته است و این در حالی است که خیلی از مدت زمانی که ما سریال‌هایی نظیر «امام علی» را از تلویزیون شاهد بودیم نگذشته است. سریالی که دیالوگ‌نویسی‌های آن کماکان از بهترین تجربه‌های سریال‌سازی در ایران به شمار می‌آید. در سینما و تئاتر نیز گنجینه‌ای به اسم بهرام بیضایی در تاریخ این کشور وجود داشته که ادبیات مورد استفاده او در آثارش در خصوص تاریخ این کشور کماکان در دسترس عمومی

FAMOUS
KABOB

رستوران فیمسی کباب

رستوران فیمسی کباب با تغییرات داخلی و دکوراسیون جدید و با غذاهای بسیار خوشمزه، با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت، آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است



کترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

www.famouskabob.com

(916) 483-1700

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Indoor & Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

- * Breakfast & Brunch
- * Omelettes
- * Sandwiches
- * Salads
- * Coffee & Tea
- * Fresh Juices
- * Dessert
- * Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 8:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with **DOORDASH**

منطقه فضول آباد

این آدم ها را آدم حساب نکن!

- ♦ آن که فقط پول جمع می کند و زن و بچه اش در فقر زندگی می کنند!
- ♦ آن که به آینده بچه هایش فکر نمی کند!
- ♦ آن که چشم ناپاکی دارد!
- ♦ آن که ثروتمند است اما به پدر و مادرش کمک نمی کند!
- ♦ آن که در دستگاه ظالمان نوکری می کند و تملق می گوید!
- ♦ آن که روزنامه نگار شریف را زندانی می کند!
- ♦ آن که همه جا به نفع خود همه چیز را به دیگری تحمیل می کند!
- ♦ آن که فقط از خبرهای بد خوشش می آید!
- ♦ آن که به حرف های هیچکس با دقت گوش نمی کند!
- ♦ آن که هرگز حقیقت را نمی گوید!
- ♦ آن که برایش مهم نیست کی در وطنش حکومت می کند!
- ♦ آن که دروغ می گوید!
- ♦ مردمی که اشتباه بزرگی کرده اند ولی حاضر نیستند بگویند ما اشتباه کرده ایم!
- ♦ آن که ۲۴ ساعت شب و روز بی دلیل می نالد!

این رسانه را بیاورد، حاضر دو برابر قیمت به او بپردازم. نویسنده **گان ممنوعه واتیکان**: در سال ۱۵۵۷ میلادی، واتیکان فهرستی منتشر کرد در ۵۵۰ صفحه و پنج هزار کتاب را ممنوع اعلام کرد. اما امروزه کلیسا در مورد کتاب هایی که شاید از نظر اخلاقی مضر باشند فقط یک اظهاریه صادر می کند که از قوه اجرایی بی بهره است و تنها بعنوان یک راهنمای اخلاقی قلمداد می شود. نام چندتایی از این نویسندگان و آثارشان از این قرار است. ویکتور هوگو «بینوایان»، بالزاک بخاطر تمام آثار عاشقانه اش، الکساندر دوم بخاطر کلیه آثار عاشقانه، ژان ژاک روسو بخاطر کتاب قراردادهای اجتماعی، ژان پل سارتر تمام آثار، امیل زولا تمام آثار، دانیل دوفو بخاطر کتاب تاریخ شیطان. البته این فهرست همچنان ادامه دارد.

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمان - کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



بزرگوار، متین و بی لبخند بود: او دکتر حمیدی استاد درس نظم ما بود. به انتخاب خود اشعار چند تن از شاعران طراز اول قدیم را در کتابی جمع آورده و نام آن کتاب را گذاشته بود «بهشت سخن» و همان کتاب را به ما درس می داد. درک شعر داشت و نمره آوردن از درسش خیلی آسان نبود. باید می فهمیدی تا نمره درخشان می گرفتی. استاد، دکتر حمیدی، به معجزات و کرامات عرفان اعتقادی نداشت و شدیداً به عطار نیشابوری از این بابت حمله می کرد. دشمن درجه یک شعر امروز بود و این گفته ها را شعر نمی دانست. حتی می گفت: «بروید مجالس شان را بهم بزنید، هرگز لبخند او را ندیدم. اهل مزاح نبود شاعر پرتوانی بود. مردی بود نازک اندام، با قدی متوسط. نام بعضی از کتاب های او از این قرار است: «بهشت سخن»، «درباره گوهر».

استخرهای بی حفاظ: گرچه بهار نزدیک پایان است ولی برخی عاشق شنا کردن هستند. باید از هم اکنون به فکر استخرهای حادثه ساز بی حفاظ و رها باشیم تا خدای نکرده لباس سیاه نپوشیم. خواهر زیبا و سه ساله خودم در حوض بسیار کم آب خفه شد. در یک بعدازظهر گرم تابستان جنوب، یکی از بستگان هم لیز خورد افتاد توی استخر خفه شد. کودک پنج ساله ای هم در غیاب مادرش در استخرخانه جان داد. این کودک ظاهراً نزد مادر بزرگش بود. مادرش به یک سفر اضطراری ایران رفته بود.

از ایران برایم مجله بی نظیر بخارا بیاورد: در ایران به همت و سخت کوشی و ابتکار جناب دهباشی، این مجله چند ماه یک بار چاپ و منتشر می شود. هر شماره اش دست کم سیصد صفحه است. مطالعه مداوم آن کلی آگاهی بخش و دانش افزا است. من به خود می بالم که چند جلد از این نشریه معتبر را در خانه دارم. هر وقت دوستی به ایران رفته می گویم چند شماره بخرد و برایم بیاورد. اگر کسی همت کند و برایم

Cupertino Florist For Every Occasion

با ۶۰ سال سابقه درخشان و با سبکی کاملاً متفاوت در طراحی گل ها



Wedding



Birthday



Anniversary



Funeral



Any Occasion

20% off any order
for a limited time

Whether you love a look that's Elegant & Natural, Chic & Modern,
or Rustic & Organic, our Designs are tailored to fit your style

فروش و کاشت درخت
و گیاه در منازل شما

Tel: (408) 252-3560 * Fax (408) 252-5788

Same Day
Delivery

info@cupertinoflorist.com * www.cupertinoflorist.com

7280 Coronado Drive, San Jose, CA 95129

Hours:
9am - 7pm
7 Days a week

انور بازار با مدیریت جدید ایرانی

Anwar Bazaar & Bakery

عرضه کننده انواع مواد غذایی،

گوشت و مرغ حلال، لبنیات، میوه و سبزیجات تازه، حبوبات، نان بربری داغ و تازه

تمامی مایحتاج شما زیر یک سقف



سوسیس و کالباس، خشکبار و تنقلات ایرانی و افغان، برنج و چای در مارک های متنوع



نان بربری داغ و تازه ۷ روز هفته

کباب در روزهای جمعه، شنبه، و یکشنبه از ساعت ۱۱ به بعد

(408) 559-6175

از ۹ صبح تا ۸ شب

2626 Union Ave, San Jose, CA 95124

پاسخ هوش مصنوعی به سوالات رایج سلامت

گردآورنده: سولماز مولوی

سازمان بهداشت جهانی ماه پیش از ابزاری رونمایی کرد که با استفاده از هوش مصنوعی مولد به مردم کمک می‌کند تا پاسخ پرسش‌های بهداشتی خود را پیدا کنند. این دستیار هوشمند برای سلامتی (یا به اختصار سارا)، از طریق میکروفون دستگاه به پرسش‌های کاربران گوش می‌دهد و همزمان پاسخ می‌دهد، و جواب‌ها هم توسط انیمیشن یک زن روی صفحه نمایش منتقل می‌شود. این ابزار به گونه‌ای طراحی شده است که درباره موضوعات



گوناگون مهم پزشکی اطلاعات ارائه دهد. سارا در حال حاضر می‌تواند عربی، چینی، اسپانیایی، پرتهالی، هندی، روسی، فرانسوی و انگلیسی بفهمد. دکتر تدروس ادناهوم قبریسوس، مدیرکل سازمان بهداشت جهانی در این باره گفته است «آینده بهداشت

دیجیتالی است. سارا به ما نشان می‌دهد که چگونه می‌شود در آینده از هوش مصنوعی برای بهبود دسترسی به اطلاعات بهداشتی به گونه‌ای تعاملی‌تر استفاده کرد.» این سازمان خواستار ادامه پژوهش‌ها شده است اما هشدار هم می‌دهد: «با این که هوش مصنوعی پتانسیل عظیمی برای تقویت بهداشت عمومی دارد، به نگرانی‌های اخلاقی مهمی نیز دامن می‌زند، از جمله دسترسی برابر، حریم خصوصی، امنیت و دقت، حفاظت از داده‌ها، و البته جانبداری.» آیا سارا توصیه‌های خوبی می‌کند؟ ما ۹ پرسشی را که بیش از هر چیز دیگری در حیطه بهداشت به انگلیسی جست‌وجو شده‌اند از او پرسیدیم و سپس پاسخ‌هایش را برای ارزیابی پیش یک پزشک بردیم.

بهداشت روانی خود را چطور بهبود بدیم؟ راه‌های زیادی برای بهبودی بهداشت روانی وجود دارد، مانند عادت به خودمراقبتی، کمک گرفتن از نزدیکان و یا یک درمانگر حرفه‌ای، و پرداختن به فعالیت‌هایی مانند نرمش و مدیتیشن که سطح تنش را پایین می‌آورند. پیشنهاد می‌کنم که نگاهی به برنامه عمل سازمان بهداشت جهانی برای بهداشت روانی بیاندازید، چون حاوی منابع و استراتژی‌هایی برای مراقبت از بهداشت روانی است. همچنین، به یاد داشته باشید که اهمیت دادن به بهداشت روانی مهم است، همان‌طور که به سلامت جسمی خود اهمیت می‌دهید.

چه غذاهایی برای سلامت خوب هستند؟ غذاهای زیادی وجود دارند که برای سلامت مفید هستند، اما نکته مهم این است که رژیم غذایی شما متوازن و متنوع باشد. میوه، سبزیجات، سبوس، پروتئین‌های کم‌چرب، و البته چربی‌های سالم همگی باید در یک رژیم غذایی سالم حضور داشته باشند. همچنین مهم است که مصرف غذاهای فرآوری‌شده و دارای شکر زیاد را محدود کنید.

سرطان چه نشانه‌هایی دارد؟ سرطان انواع گوناگونی دارد، و نشانه‌های هر کدام مختص به خودش است. با این حال، برخی از نشانه‌های متداول شامل کاهش وزن بی‌دلیل، خستگی، تغییر در روال دفع، و توده‌ها یا برجستگی‌های غیرعادی روی بدن می‌شوند. مهم است که در صورت روبه‌رو شدن با هر نشانه نگران‌کننده‌ای به پزشک مراجعه کنید. بهترین راه جلوگیری از سرطان داشتن زندگی سالم است. از کشیدن سیگار خودداری کنید، مصرف الکل را محدود کنید، رژیم غذایی متوازنی داشته باشید، و فعالیت فیزیکی را کنار نگذارید. بررسی و آزمایش پزشکی مرتب نیز می‌تواند به تشخیص زودهنگام کمک کند.

چرا سلامت معده مهم است؟ سلامت معده نقش مهمی در سلامت کلی دارد، چرا که بر هضم، جذب مواد غذایی، و دستگاه ایمنی تاثیر می‌گذارد. معده سالم در عین حال مزاج و فعالیت‌های شناختی را هم بهبود می‌بخشد. توصیه‌های گوناگونی برای حفظ سلامت معده وجود دارد، از جمله داشتن رژیم متوازن و حاوی مقدار زیادی فیبر، نوشیدن آب کافی، اجتناب از غذاهای فرآوری‌شده و شکر مصنوعی، کاهش سطح تنش، و داشتن فعالیت فیزیکی مرتب.

چگونه جلوی خروپف را بگیریم؟ چندین راه برای جلوگیری از خروپف وجود دارد، از جمله کاهش وزن، خوابیدن به پهلو، نوشیدن مشروبات الکلی پیش از خواب، و حفظ پاکیزگی محیط خواب. ادامه خروپف می‌تواند نشانه وقفه تنفسی در خواب

باشد و مهم است که در این صورت حتماً با پزشک مشورت کنید. **دلیل فشار خون بالا چیست؟** فشار خون بالا می‌تواند ناشی از عوامل مختلفی باشد، از جمله مصرف دخانیات، مصرف بیش از حد مشروبات الکلی، تنش، و عادت‌های غذایی ناسالم. البته موارد دیگری نیز هست، مانند مسائل ژنتیکی، سن، و مشکلات زمینه‌ای. مهم است که مرتب فشار خون خود را تحت نظر داشته باشید و در سبک زندگی خود تغییراتی ایجاد کنید که خطر ابتلا به فشار خون بالا را کاهش می‌دهند.

دلیل فشار خون پایین چیست؟ فشار خون پایین، یا هایپوتانسیون، می‌تواند ناشی از عوامل گوناگونی چون کم‌آبی، مشکلات قلبی، اختلالات دستگاه درون‌ریز، کمبودهای غذایی، و داروهای خاص باشد. مهم است که با مراجعه به پزشک دلیل اصلی را پیدا کنید و تحت درمان مناسب قرار بگیرید.

ورزش‌های انفرادی چگونه می‌توانند وضع سلامت را بهتر کنند؟ رو آوردن به ورزش‌های انفرادی می‌تواند تاثیرات مثبت گسترده‌ای بر سلامت جسمی و روانی بگذارد. می‌تواند سلامت قلبی-عروقی را بیشتر کند، عضلات و استخوان‌ها را تقویت کند، تنش و اضطراب را کاهش دهد، و اعتماد به نفس را بیشتر کند. علاوه بر این، می‌تواند در فرد حس دستاورد ایجاد کند و مزاج کلی را بهبود بخشد. اگر می‌خواهید ورزش‌های انفرادی را در برنامه روزانه خود بگنجانید، پیشنهاد می‌کنم در قدم اول سراغ فعالیت‌هایی چون دویدن، شنا یا دوچرخه‌سواری بروید. و یادتان نرود که به بدن خود توجه کنید و در صورت نیاز برای استراحت توقف کنید.

چطور سسکه را متوقف کنیم؟ سسکه می‌تواند آزاردهنده باشد، ولی خوشبختانه چند کلک برای توقفش وجود دارد. می‌توانید نفس خود را برای ۱۰ ثانیه حبس کنید و خیلی سریع یک لیوان آب بنوشید. کارهای دیگری هم می‌توانید بکنید، مانند این که زانوهای خود را تا کنید و نزدیک سینه بیاورید، یا به آرامی پشت گردنتان را بمالید. شیوه دیگری که شاید مفید باشد این است که یک قاشق شکر یا سرکه بخورید. این کار می‌تواند عصب‌های حلق را تحریک کند و باعث توقف سسکه شود. همچنین می‌توانید با تمرکز بر کار یا فعالیتی مشخص حواس خود را پرت کنید. بعضی وقت‌ها، می‌شود با تحمل کردن و کشیدن نفس‌های عمیق و آهسته مشکل را حل کرد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴



کار را به کاردان بسپارید!
دفتر «خدمات آسمان»
با مدیریت «لیدا کوچصفانی»



- ✓ دریافت حقوق SSI و دریافت مزایای دولتی Calfresh, CAPI
- ✓ دریافت حقوق پرستاری
- ✓ مدیکر و مدیکل
- ✓ اخذ تابعیت آمریکا (بدون امتحان، برای واجدین شرایط)
- ✓ دریافت گرین کارت از طریق خانواده و ازدواج
- ✓ تنظیم دعوت نامه و تنظیم فرم های اداره مهاجرت
- ✓ تمدید گرین کارت
- ✓ اخذ ویزای نامزدی
- ✓ اخذ پاسپورت سفید
- ✓ ترجمه اسناد و مدارک
- ✓ امور مربوط به دفتر حفاظت منافع (وکالتنامه، تجدید گذرنامه و غیره)

Not a Law Office

(408) 269-7283

Lida.asemanservices@gmail.com

1777 Hamilton Ave., Suite 2350, San Jose, CA 95125

عروس داغدار و یتیم‌دار، یک لک و پنجاه هزار افغانی گرفته بود. پسر اولش در ۳۴ سالگی طعمه مین کنار جاده شده و به جرم افسر اردو بودن کشته شده بود. خانه‌اش یک‌شبه تارومار شده بود و زن و فرزندش در هزاران کیلومتر آن‌سوتر گم و گور شده بودند. پسر اول ده سال در اردوی افغانستان خدمت کرده و در ولایات مختلف وظیفه اجرا کرده بود و در آخر هم طعمه مینی کنار جاده در ولایت میدان وردگ شده و جسد تارومارشده‌اش با دو لک افغانی پول به خانواده‌اش واپس فرستاده شده بود. مادرش می‌گفت: «تازه خانه خود را آباد کرده بود. تعمیر انداخته بود. کلین و دروازه نشانده بود که از آن بی‌نصیب شد.»

پسر دومش در ۲۸ سالگی طعمه جنگ تن به تن طالب و نیروهای جمهوریت شده و به قول خودش او هم شهید شده بود. زن و فرزند او را نبرده بودند. پسر دوم دکان‌دار بود. اصلاً به اردوی حکومت یا به جمع طالبان نپیوسته بود. برخلاف برادرانش، او به کاروبار و غریبی مصروف بود اما قصه همان قصه آشنا است که وقتی خطری برادر بزرگ و کوچک را تهدید کند، بی‌گمان تو هم در امان نیستی. او به علت همان خطری که هر دو برادرش را در دو صف جنگ تهدید می‌کرد، کشته شد و به قول مادرش خانه‌اش خراب و فرزندانش یتیم و زنش دست‌نگر مردم شده بود. زن می‌گفت: «خانه‌خراب! وقتی جنگ شده، تانک‌ها آمده، زخمی‌ها را بار کرده در موتورها از نزدش گذشته‌اند اما او دکان خود را بسته نکرده، فکر نکرده که در آن جنگ و بگیر و نمان چه کسی از دکان تو سودا می‌گیرد. اجلش رسیده بوده. اجل که برسد همین‌طور می‌شود. در میان یک جنگ داغ، دکان خود را باز گذاشته و راکت به دکانش خورده و خودش هم تکه تکه شده بود.» خانواده عروس دوم گفته بودند که وسعشان نمی‌کشد از یک بیوه و چند یتیم نگاه‌داری کنند. زن سرپرستی یتیم‌ها و عروس بیوه‌اش را به دوش گرفته بود و از همه چیزی می‌خواست که برای آنها ببرد. به من گفت: «لباس‌های کهنه و چیزهایی را که استفاده نمی‌کنی بده به عروسم ببرم. هر چیزی که باشد. جاکت، لباس، چادر، دستکول...» من غرق آن همه رنج و محنتی شده بودم که زمانه به آن زن تحمیل کرده بود. خودش می‌گفت: «پسر دومم از بی‌عقلی خود کشته شد.» گیرم که پسرش عقل نداشت یا عقلش کم بود اما او هم از خدا نخواست که با فایر یک مرمی راکت نیست و نابود شود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

نگذاشتم که آغوش مادرش خالی شود!

آلما بیگم

در لابه‌لای سوز و گدازش احوال‌پرسی می‌کرد و از همه می‌پرسید که چه حالی دارند. در آخر هم می‌گفت: «خداوند حالتان را خوش داشته باشد.» وقتی لبخند می‌زد دو دندان زرد که تنها دندان‌های باقی‌مانده در دهانش بود، دیده می‌شد. صدایش بم بود و می‌لرزید. از سوز دل گریه کرد و گریه‌اش فضای خانه را سنگین ساخته بود. نفسم بند آمده بود و مبهوت آن همه رنج و حرمان شده بودم. اصلاً نمی‌شد سن و سالش را حدس زد، تو گویی هزاران سال عمر کرده بود. به اندازه صدها سال چین و چروک دور گردنش حلقه بسته بود. در دست‌هایش دو سه انگشت نقره داشت و چادر مندرسی را نشان داد و گفت: «فلانی برایم داده بود. سال‌هاست می‌پوشم و دعای نیکش می‌کنم.» از من خواست لباس‌های کهنه‌ام را برایش بدهم. گفت: «به عروسم می‌برم.» در مورد عروسم حرف زد که خیلی جوان بوده که بیوه شده است، و در مورد شوهر خودش گفت که با مرگ فرزندان کمرش خم شده و از راه رفتن مانده و زمین گیر شده است. یتیم‌های پسر دوم، زن بیوه پسر دوم، شوهر زمین گیر و به قول خودش یک روزگار بزرگ به دوشش افتاده بود. او باید به همه رسیدگی می‌کرد و هیچ مرجعی جز مردمی که به آسانی به صحبت‌هایش گوش نمی‌سپردند، نداشت که برود و بپرسد چرا به چنین سرنوشتی دچار شده و پسرانش به چه جرمی کشته شده‌اند.

وقتی در مورد پسر بزرگش حرف می‌زد از سنگینی اندوهش تکان خوردم. هنگام حرف زدن به مشکل هوا را قورت می‌داد و تصویرش به صخره سختی شبیه شده بود که نمی‌شد از جا تکانش داد. بغضی در گلویش شکست و به تلخی گریه کرد. گفت: «مین ورداشت. خودت دیده بودی. چه قسم جوانی داشت. اولادهایش را هم بُرد.» وقتی در مورد اولادهای پسرش حرف می‌زد دوباره لرزه به اندامش افتاد و گریه کرد. من از حرفی که زد به گریه افتادم. «یتیم‌هایش را نگرتم. گفتم بگذار در بغل مادرشان باشند.» پدر عروسم حتی یک سال هم صبر نکرده بود. دخترش را با دو فرزندش به مزارشرف برده و با فرزندانش یک‌جا به مردی داده و در بدل آن

پیام شایانی وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Payam Mark Shayani, ESO
Accident Attorney

800-261-1314

وکیل تصادفات Lyft & Uber

Lyft & Uber Accident Attorney

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات
و دریافت صدها میلیون دلار خسارت با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Rd., Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105

NEW! سوپر کوپرتینو **NEW!** Super Cupertino

عرضه کننده خشکبار، برنج، سبزیجات خشک، حبوبات، لبنیات، چای، ادویه، سبزیجات و میوه جات تازه، انواع نان و...



هدف ما جمع آوری کلیه مواد غذایی ایرانی زیر یک سقف با سرویس عالی و قیمت های مناسب، همراه با انواع کباب ها و خوراک های خوشمزه ایرانی

قبول کیتینگ

(408) 775-9725



هفت روز هفته از ساعت ۱۰ صبح تا ۸:۳۰ شب

7335 Bollinger Rd., Suite E, Cupertino, CA 95014



ناهار و شام را با انواع کباب ها و خوراک های خوشمزه در رستوران پرشین کباب در شهر زیبای کوپرتینو میل کنید!

کیتینگ پذیرفته می شود!

پخت انواع کباب در منزل شما

هفت روز هفته از ساعت ۱۰ صبح تا ۸:۳۰ شب

(408) 257-1900

7335 Bollinger Rd., Suite D, Cupertino, CA 95014

408 257 1900

جدید! رستوران پرشین کباب

Persian kebabs Restaurant

7335 Bollinger road
Cupertino CA 95014

حلال HALAL

«چشم»، دکتر معاینه اش کرد و خواست برایش نسخه بنویسد. گل آقا رو به من کرد و گفت: «به دکتر بگو فلان دارو را برایم بنویسد، خجالت می آمد ترجمه اش کنم. دکتر پرسید: «چه می گوید؟» گفتم: «می گوید فلان دارو را برایم بنویس»، دکتر گفت: «مگر می شود همینطور قضا قورتکی نسخه نوشت؟» برای گل آقا ترجمه اش کردم. گل آقا گفت: «ای آقا! یک نسخه نوشتن که اینقدر دنگ و فنگ ندارد! ما در ایران هر دارویی بخواهیم از خیابان ناصر خسرو می خریم. از کوچه عرب ها! نسخه هم لازم نداریم! یک بار هم یکی از این مشدی غضنفرها آمده بود آمریکا. مریض شد. بردمش بیمارستان. دیماجش شدم. دیدم ای بابا! این آقا خودش یک پابوعلی سیناست! به دکتر می گفت: «دکتر جان! مطمئن هستم شقاقولوس گرفته ام!» دکتر گفت: «چه می گوید؟» نمی دانستم شقاقولوس به انگلیسی چه می شود. گفتم: «دکتر جان! می گوید لوز المعده اش از کار افتاده است!» دکتر از صندلی اش پا شد گفت: «ای آقا! ایشان که خودشان یک پا دکترند! بگویاید اینجا جای من بنشیند.»



بچه که بودم از تاریکی می ترسیدم. مادر می گفت: «تاریکی که ترس ندارد پسر جان». بزرگ تر که شدم از معلم تعلیمات دینی مان، آقای تقوا می ترسیدم. مادرم می گفت: «آدم فقط باید از خدا بترسد. برای چه از آقای تقوا می ترسی؟» آقای تقوا می آمد کلاس، عمامه اش را می گذاشت روی میز، یک شلاق می گرفت دستش و می کوبید روی کله ما تا به ما نماز یاد بدهد. من هرگز نتوانستم نماز یاد بگیرم. از تعلیمات دینی و قرآن و نماز و عربی و آقای تقوا می ترسیدم. از ده دوازده سالگی از آژان و ژاندارم و مار و خرچنگ و مبصر کلاس مان می ترسیدم. مادر می گفت: «آدم فقط باید از خدا بترسد. اینها که ترس ندارد». رفتم دانشگاه، از خبر چین های ساواک و ساواکی های خبر چین می ترسیدم. انقلاب که شد از پاسدار و کمیته چی و آخوند و امام و شیخ و حاکم شرع و دادگاه انقلاب می ترسیدم. دیگر مادرم نبود بگوید «آدم باید فقط از خدا بترسد». مادر دق کرده بود و مرده بود. حالا که پیر شده و مختصری عقل به کله ام آمده، با نگاه کردن به کشورهایی که خدا با شلاق و شکنجه و اعدام و زندان در آنجاها حکومت می کند به خودم می گویم: «راستی راستی مادر حق داشت! فقط باید از خدا ترسید! خدا خیلی ترسناک است»



عصمت الملوک مریض شده بود. می گفت: «انگاری توی دلم رخت می شورند! از نوک پا تا فرق سرم آتش گرفته!» گفتند: «باید ببریمش دکتر». قرعه به نام من افتاد. گشتیم یک دکتر ایرانی پیدا کردیم. گفتیم خدا را شکر عصمت الملوک می تواند به زبان شیرین فارسی دردهایش را به دکتر بگوید و ما هم مجبور نباشیم برای دکتر آمریکایی یا هندی یا بنگلادشی شرح بدهیم «توی دلم انگار رخت می شورند، یعنی چه!» تلفن کردیم، وقت گرفتیم و رفتیم مطب دکتر. برای ساعت دو بعد از ظهر قرار داشتیم. نیم ساعت زودتر رسیدیم آنجا. دو سه نفر به انتظار نشسته بودند. ما هم گوشه ای نشستیم. به عصمت الملوک خانم گفتم: «حاضر باش حالا نوبت مان می شود». توی این گیر دار یک بچه ای هم مدام نق می زد. آنقدر عر و گوز کرد که رفتم از توی ماشینم هد فون ام را آوردم گذاشتم روی گوشم. ساعت دو شد نوبت ما نشد. ساعت سه شد نوبت ما نشد. ساعت چهار شد کسی نگفت عمو جان خرت به چند! گفتم: «ای بابا! نکند اشتباهی به درمانگاه باسمه ای علی آباد سفلی به قول شیرازی ها به ملاقات آقای دکتر زغالی آمده ایم!» نزدیکی های ساعت پنج بود که صدای مان کردند. رفتیم پیش دکتر. گفتم: «دکتر جان! اگر می خواستی ما را ساعت پنج ببینی، کاشکی می گفتمی همان ساعت پنج می آمدیم. دق کردیم آنجا از بس ناخن هایمان را جویدیم»، طفلکی عصمت الملوک فشار خونش رفته بود صد و شصت. من هم از زور گرسنگی فشارخونم افتاده بود پایین! خوب شد غش نکردیم و به رحمت خدا نرفتیم!

یادم می آید یک وقتی همشهری مان آقای گل آقا را برده بودم دکتر. من دیماج اش شده بودم. دکتر گفت: «هر چه می گوید بی کم و کاست برایم ترجمه کن.» گفتم:

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

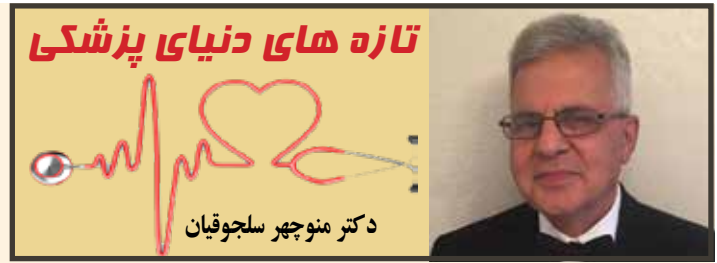
(408) 738-1960
597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

مناسب و خوب، باعث استراحت مغز شده، ولی عدم غذای خوب و با کیفیت مناسب، مغز را دچار علائم کم ذهنی می کند. غذاهای شیرین، الکل و مصرف بیش از حد کافئین می تواند در عملکرد مغز تاثیر بگذارد.

مغز انسان به وسیله هورمون های متعددی کار خود را انجام می دهد و چنانچه میزان این هورمون در خون بالا و یا پائین بیاید، ممکن است کل سیستم بدن دچار اختلال شود. تعادل مواد شیمیایی بدن می توان عملکرد مغز را بالا ببرد.

از جمله عوامل دیگری که باعث مغز مه آلود می شود و فرد را دچار عدم شخصیت طبیعی و با نشاط می کند التهاب در بدن است که ریشه اصلی آن سیستم ایمنی بدن انسان است. بیماری های گوناگونی باعث اختلال روحی و ذهنی از جمله افسردگی، بیماری زوال عقل و بی خوابی می شود که نیاز به بررسی پزشکی بیشتر دارد. داروهای متعددی در بروز مغز مه آلود مقصر هستند. اغلب این داروها التهاب مغز را افزایش داده و ایجاد اختلال در کار بعضی از هورمون ها می کنند. در مواردی که داروهای مصرف می شود که در خلق و خوی بیمار تاثیر می گذارد و سطح انرژی بدن را پائین می آورد باید با پزشک مشورت کرده و علائم مغز مه آلود را پیگیری و به حداقل برسد. **درمان مه مغزی:** دانشمندان معتقد هستند که استفاده کمتر از تلفن های دستی، کامپیوتر، خواب کافی، رژیم غذایی مناسب و استفاده از ویتامین های لازم، به آرامش مغز و کمتر شدن استرس کمک می کند. همین طور انجام یوگا، مدیتیشن و کنترل استرس، در کمتر کردن مه مغزی بسیار موثر است. استفاده از سبزیجات سبز رنگ مانند اسفناج و بروکلی و مشابه ها و بعضی قارچ ها موثر خواهند بود. در رابطه با ویتامین بیشتر ویتامین B12 و ویتامین D و آهن و منیزیم از مواد معدنی کمک می کند. بسیاری از افراد Omega 3 fatty acids بسیار راضی و معتقدند که مه مغزی را کاهش می دهد. در گزارش ها استفاده از زردچوبه و جینجر و پولی فنل ها و روغن ماهی نیز گزارش شده است. در مورد فرآورده ای که اخیرا راجع به آن صحبت می شود یا Prevagen گزارش های ضد و نقیض آمده است و فقط ۴۸ درصد داروسازان آن را توصیه کرده اند و تعدادی نیز اعلام کرده اند که بیماران نظر مثبتی راجع به آن نداشته اند. ورزش حتی ۳۰ دقیقه در روز به بهبود حافظه و برطرف کردن مه مغزی بسیار گزارش شده است.



مه مغزی (Brain Fog)

مه مغزی یک پدیده ای است که فرد دچار گیجی و خستگی ذهنی شده و این حالت باعث دشوار شدن تفکر واضح می شود. مه مغزی در افراد مختلف متفاوت می باشد ولی همیشه با کاهش عملکرد مغز همراه است. این افراد تصور می کنند که قادر به انجام کارهای ذهنی نیستند و یا در تصمیم گیری دچار مشکل می شوند. علائم دیگر آن فراموشی کوتاه مدت و ناتوانی در انجام تصمیم همزمان با چند کار می باشد. بعضی افراد پس از مه مغزی دچار عدم شفافیت ذهنی، عدم آرامش و کاهش انگیزه می شوند و احتمالا علائمی همچون اضطراب و افسردگی در خود احساس می کنند. **علائم مغز مه آلود عبارتند از:**

عدم تمرکز: عدم تمرکز رایج ترین علامت مه مغزی است که در این حالت فرد نمی تواند به ساده ترین تصویرها تمرکز کند و مواجه با مشکل می شود. در این حالت فرد ممکن است دچار اشتباهات ساده ای نیز بشود.

کم شدن قدرت تمرکز: این حالتی است که سلول های مغز تحت تاثیر یک بیماری قرار گرفته و قدرت تفکر فرد کاهش می یابد. در این حالت فعالیتی که انجام آن شاید ۱۰ دقیقه بطول انجامد نیاز به ۳۰ تا ۴۰ دقیقه داشته باشد.

عدم توانایی در انتخاب واژه ها: در این حالت فرد قدرت مکالمه و نوشتن را تا حدودی از دست می دهد. فرد نمی تواند اراده صحیح برای برقراری ارتباط با دیگران را پیدا کند. اغلب فکر می کند لغت مورد نظر را می داند، ولی نمی تواند آن را به زبان بیاورد. اغلب فرد دچار کمبود حافظه کوتاه مدت شده و مجدداً این حالت دوباره به دست می آید.

عدم انجام چندکار در یک زمان: این حالت باعث می شود که فرد نتواند چند کار را همزمان انجام دهد و علت آن عدم هماهنگی در تمرکز می باشد.

دلایل گوناگونی برای مه مغزی گزارش شده اند: مه مغزی یکی از رایج ترین علائم طولانی مدت کورونا گزارش شده است. افراد پس از کورونا به دلیل التهاب رگهای مغز که نقش رسیدن تغذیه به بافت مغز را انجام می دهند دچار مه مغزی شده و آن را گزارش کرده اند.

عدم خواب کافی باعث خستگی ذهنی و مه آلود شدن مغز شده را همراه دارد. اغلب بین ۷ تا ۸ ساعت خواب با کیفیت خوب برای هر انسان لازم است. رژیم غذایی

معرفی کتاب

Nutrition Topics for Healthcare Professionals



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

ناشر: شرکت AuthorHouse

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ♦ Driving
- ♦ Training
- ♦ Traffic School
- ♦ Drivers Education
- ♦ Seniors, Teens & Adults
- ♦ Free Home & School Pickup
- ♦ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جرمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 394-5249 ♦ (408) 370-9696



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 ♦ (408) 455-2330



Soheila Rezae
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA

را شکست و گفت: «با این پاسپورت افغانستان میتونی بدون ویزا بری جمهوری دومینیکن و هائیتی در دریای کارائیب و یا جزایر میکرونزی در اقیانوس آرام. متاسفم روی پرونده تو مهر خورده که بهت اجازه ورود به آمریکا نمی دهند. کاری از دست کسی ساخته نیست. فقط رئیس جمهور ایالات متحده میتونه طی فرمانی کتبی ورود تو را به ایالات متحده بلامانع اعلام کنه.»

ناصر خسرو تاملی کرد و پرسید: «اداره مهاجرت آمریکا دلیلی برای رد تقاضای مهاجرت من تو پرونده ام نوشته؟» مامور مصاحبه مدتی سکوت کرد و بعد گفت: «من مجاز نیستم رسماً دلایل رد تقاضای تو را برایت بخونم و اگر در آینده چیزی از جانب من در شبکه های اجتماعی به خصوص فیسبوک و اکس مطلبی عنوان کنی تکذیب و حاشا خواهم کرد. در اینجا به وسعت دانش تو و این که به کشورهای مختلفی از قبیل جمهوری آذربایجان، ارمنستان، ترکیه، سوریه، لبنان، اسرائیل، عربستان، تونس، لیبی، سودان و مصر مسافرت کرده ای و دانش کافی در شناخت این کشورها داری اشاره شده. همه صفحات پاسپورت تو پر ویزای کشورهای مختلف است. تو موفق شده ای ویزای شینگن هم بگیری، هر چند تاکنون از اون استفاده نکرده ای. همه اینها و تسلط تو بر جنبه های متنوع فرهنگ ایرانی و فارسی نکات مثبتی هستند که مورد توجه قرار گرفته، اما... دوباره سکوتی طولانی برقرار شد. سرانجام پاراگراف نهائی صحبت های افسر مصاحبه گر شروع گردید و گفت: «بررسی کنندگان تقاضای مهاجرت تو به آمریکا خیلی از روش همکاری تو در هزار سال گذشته با حکومت های استبدادی مستقر در منطقه تعجب می کنند. تو با سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی، سلطان جغری بیک و طغرل سلجوقی، و المستنصر بالله خلیفه عباسی و همچنین محمدظاهر شاه، داود خان که بر ضد پادشاه خودش کودتا کرد، حکومت کمونیستی نورمحمد ترکی، حفیض الله امین که بر ضد نورمحمد کودتا کرد و حتی با بیرک کارمل که دست نشانده رسمی شوروی بود همکاری نزدیکی داشتی. تو در روزنامه حقیقت انقلاب ثور، ارگان رسمی حکومت کمونیستی افغانستان مقاله می نوشتی. برای طی دوره های تکمیلی روزنامه نگاری به برلین شرقی اعزام شدی. آلمانی را خوب یاد گرفته و حتی کتابی هم به زبان آلمانی در باره مسائل لنینیسم نوشتی. تو حتی با داعش، طالبان، حامد کرزی، اشرف غنی و به خصوص با حکومت دوم طالبان همکاری نزدیکی داشتی.» و بعد زیر لب زمزمه کرد: «تو دیگه چه جونوری هستی!»

دنباله مطلب در صفحه ۵۳



مصاحبه ناصر خسرو

سیروس مرادی

ناصر خسرو، پیر، خسته و بیمار، متولد سوم سپتامبر سال ۱۰۰۴ میلادی، برای صدمین بار ایمیل اش را در گوشی همراه مارک شیائومی ۱۳ چینی اش چک کرد. برای روز سه شنبه ۲۹ اسفند سال جاری برابر با ۱۹ مارس ۲۰۲۴ وقت مصاحبه در سفارت آمریکا، در ترکیه و یا به قول ترک ها ABD ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه صبح داشت. آنکارا در آن روز ابری و خاکستری، میزبان ناصر خسرو شد. سفارت آمریکا در محله اعیان نشین جانکایا و منطقه قدیمی انبارهای Cukurambar ظاهر معماری آمریکائی پرستون، نظیر ساختمان وزارت خزانه داری دارد، اما ساختار کلی از معماری سنتی بومی ترکیه الهام گرفته که مثل معماری ایرانی حیاط در حیاط است.

ناصر خسرو آن صبح سرد آخرین روز زمستان، با لباس و عمامه افغانی سفید، بیشتر شبیه عموی بن لادن بود تا نویسنده ای ناراضی که قصد مهاجرت دارد. او می توانست برای مصاحبه پایتخت دیگری را انتخاب کند، مانند دویبی و یا حتی ابروان و باکو و تفلیس، اما شنیده بود که اغلب افسران مصاحبه گر آمریکائی مستقر در ترکیه، بیشتر از همتایان خود با زبان فارسی آشنا هستند. حکومت جدید طالبان اعلام کرده که افغان ها می توانند با پاسپورت های دوران اشرف غنی مسافرت کنند تا مدارک جدید سفر منقش به آرم جدید دولت طالبان چاپ و آماده توزیع گردد.

ناصر خسرو با لباس سنتی افغانی به در ورودی مختص مصاحبه شوندگان نزدیک و مامور ترک با لبخندی ساختگی پذیرایش گردید. ناصر خسرو خیلی سریع خود را در برابر افسر مصاحبه گر دید که ظاهراً پرونده قطور وی را در دست داشت. مصاحبه کننده انگار از ایرانیان مهاجری بود که به دلیل آشنائی با زبان فارسی استخدام شده بود. بدون هیچ مقدمه شروع کرد به پرسش هایی به زبان انگلیسی. ناصر خسرو با لهجه غلیظ انگلیسی بریتانیائی پاسخ او را داد. مصاحبه گر کم آورد و پرسید: «کجا انگلیسی را این قدر خوب یاد گرفته ای؟» ناصر خسرو هم به طعنه گفت: «حتماً در پرونده من آمده که با نیروهای متحد غربی SAF مستقر در افغانستان از سال ۲۰۰۱ همکاری می کردم.» افسر مصاحبه گر بدون هیچ دلیلی در برابر ناصر خسرو احساس کمبود می کرد. در صفحه مانیفور فهرست بلند بالائی از تالیفات و همچنین مقاصد جهانگردی ناخسرو را می دید. افسر بادی در گلو انداخت و گفت: «تو زاده قبادیان تاجیکستان هستی، اما پاسپورت افغان داری. می تونی توضیح بدی؟» ناصر خسرو نگاه عاقل اندر سفیدی به مصاحبه گرش که حالا دیگر در نقش بازجو ظاهر شده بود انداخت و گفت: «من اهل کشور بزرگ ادبیات و زبان فارسی هستم. دلم می خواهد در یمگان ایالت بدخشان افغانستان بمرم. اما در هر حال تبعه کشور زبان فارسی باقی خواهم ماند.» افسر مصاحبه گر اصلاً انتظار چنین پاسخ و تند و تیزی نداشت. زبان در کام گرفت. مدتی به سکوت گذشت. ناصر خسرو خیلی هوس یک فنجان چای و یا قهوه کرده بود. افسر مصاحبه گر باید نظرش را درباره پذیرش و یا رد مهاجرت ناصر خسرو به آمریکا می نوشت. چند سرفه کوتاه معنی دار کرد و پرسید: «دارم می بینم که متولد سال ۱۰۰۴ میلادی هستی و حالا حدود هزار و بیست سال داری. چه اصراری هست که به آمریکا مهاجرت کنی؟ چرا انگلیس و یا هر کشور دیگری نمیری؟ مطمئن هستم دانشگاه های معروف اونجا خیلی با اشتیاق تو را می پذیرند.» ناصر خسرو سکوت کرد و آنقدر به سکوتش ادامه داد که مصاحبه گر تصور کرد شاید متوجه سئوالش نشده. با آرامش کامل دست برد کیف دستی اش و پذیرش هابی را که از دانشگاه های هاوارد و جرج واشنگتن داشت به مامور مصاحبه نشان داد. افسر مربوطه از دیدن این مدارک تعجب نکرد. دیگه حوصله هر دو سر رفته بود. مامور مصاحبه دقایقی زل زد به چشمان ناصر خسرو و گفت: «متاسفانه در اینجا از طرف مقامات عالی رتبه اداره مهاجرت و دفتر مبارزه با تروریسم کامنتی نوشته شده و اکیدا توصیه شده است که از پذیرش تو تحت هر عنوانی به ایالات متحده جلوگیری شود. راستی توصیه نامه ای هم از طرف Kitty Winn هنرپیشه هشتاد و یک ساله آمریکائی در پرونده ات هست که درخواست کرده تو حتماً باید بری آمریکا. اصلاً متوجه نیستم که تو چطور تونستی این خانم را راضی کنی که چنین درخواستی بنویسه. احتمالاً در ایفای نقش معتاد با ارسال مواد مخدر ناب از افغانستان کمکش کردی.» و بعد آهی کشید و گفت: «خدا می داند!»

ناصر خسرو تکانی خورد اما همچنان خونسردی خودش را حفظ کرد. مامور مصاحبه دقایقی خودش را با اسناد روی میز مشغول نشان داد و سرانجام سکوت طولانی

کیترینگ بانو

دلان برای طعم غذاهای اصیل ایرانی تنگ شده و یا حوصله و وقت آشپزی ندارید؟

بسپارید به کیترینگ بانو

با بهترین عطر و طعم در خدمت شما عزیزان هستیم!



باقالی پلو با گوشت ۱۸.۵۰ دلار



باقالی پلو با ماهیچه ۱۷.۵۰ دلار

باقالی پلو با مرغ ۱۴.۵۰ دلار

لوبیا پلو با گوشت ۱۲.۵۰ دلار

زرشک پلو با مرغ ۱۶.۵۰ دلار

چلو خورش قلمه سبزی ۱۴.۵۰ دلار

چلو خورش قلمه سبب زمینی ۱۳.۵۰ دلار

چلو خورش قلمه بادمجان ۱۴.۵۰ دلار



طعم واقعی انواع غذاها را با کیترینگ بانو تجربه کنید!

Serving San Jose & Surrounding Cities

(408) 590-4639

شرکت مالیاتی و حسابداری توس

Tous Inc.



برنامه ریزی و اداره کارهای مالیاتی و حسابداری شما تخصص ماست

- Full Accounting and Tax services
- Accounting structure modifying
- Business formation and consulting
- کلیه امور حسابداری و مالیاتی
- اصلاح و ایجاد ساختارهای حسابداری
- مشاوره و ثبت انواع شرکت

All Personal Tax Returns Are Protected Against IRS Audit and Identity Thefts

Tax Professional | Reza Farshchi

email: Reza@tous.services cell: 650 720 0182

T 408 610 9440 F 408 645 5129 ✉ info@tous.services 🌐 www.tous.services

📍 21060 W Homestead Rd #208, Cupertino, California 95014

علی اصغر حکمت، از ساختن دانشگاه تهران تا وزر شگاه امجدیه

پرویز نیکنام



علی اصغر حکمت

میرزا علی اکبر تا میانه عمر احوالی نامساعد داشت و از این زمان بود که در اندیشه افتاد تا به وسیله علم و دانش لقمه نانی یا مقام و شأنی حاصل سازد. او سرانجام یکی از اطباء نامدار صاحب مال و ضیاع و عقار گردید.

پدرش میرزا احمدعلی معظم الدوله نیز مستوفی (مستول دخل و خرج) فارس بود و به حشمت الممالک شهرت داشت. مادرش فاطمه نیز دختر میرزا حسن فسایی، مؤلف فارسنامه ناصری است. علی اصغر حکمت در ۲۳ فروردین ۱۲۷۱ در شیراز به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی و علوم قدیم را در مدرسه منصوریه گذراند که موقوفه نیاکانش بود. او در شیراز زبان فارسی و عربی

آموخت. حکمت در اسفند سال ۱۲۸۶ اولین یادداشت روزانه زندگی اش را نوشت: «در یوم چهارشنبه چهارم صفر در حالی که فردی از افراد شهر به خود مشغول و جمیع دوایر و ادارات بر حسب معمول دایر و آثار غوغاطلی یا شورش ظاهر نبود».

به نوشته کتاب حکایت حکمت: «علی اصغر حکمت متعلق به نسلی بود که شاهد دوره جدیدی از تاریخ ایران شد، دوره‌ای که ایران وارد تاریخ مدرن خود گردید. این نسل در میانه سنت و تجدد قرار داشت. علی اصغر از شانزده سالگی از لحاظ احاطه بر ادبیات و فرهنگ و زبان مادری از چنان تبحری برخوردار بود که یادداشت زندگی خود را در کمال قوت و شیوایی می‌نوشت.»

حکمت در نوجوانی سری پرشور داشت و در هر گروه و انجمنی حاضر می‌شد. او با حضور در انجمن انصار سعی داشت در حمایت از مشروطه بکوشد. بعد اما از مشروطه خواهان فاصله گرفت. او در ایام جوانی کمیته‌ای با عنوان «کمیته اخوان الصفا» تشکیل داد. علی اصغر در یادداشت سه شنبه، ۲۲ آذر ۱۲۸۹ از نگارش نظام‌نامه هیئت اخوان الصفا می‌نویسد که بر اساس آن افراد بایستی برای ورود به کمیته به کتاب آسمانی قسم می‌خورند. مراسم سوگند هم در حرم شاهچراغ انجام می‌شد. اگر فردی پس از قرائت نظام‌نامه عضویت را نمی‌پذیرفت، بایستی برای عدم افشا متعهد می‌شد. پرداخت حق عضویت از دیگر شرایط ورود به انجمن بود. بعد از آن او در دوم اردیبهشت ۱۲۹۱ در این باره نوشت: «در باب کمیته اخوان الصفا به علت این که این عمل یک درجه مخالف آئین جوانمردی است، ترک گویم.»

در این ایام علی اصغر به هر جمعی سر می‌زد. از یک سو در مدرسه مسعودیه درس حاشیه ملاعبدالله و سیوطی می‌خواند، از سوی دیگر در مدرسه کشیش زبان انگلیسی تعلیم می‌دید. حوزه مطالعات او هم متفاوت بود. کنت دومونت کریستو و سه تفنگدار، دو کتاب مورد توجه مشروطه خواهان، از جمله کتاب‌هایی بودند که علی اصغر شانزده ساله می‌خواند. رمان غربی از دل مشغولی‌های او بود. کتاب مسالک المحسنین هم از دیگر کتاب‌هایی بود که حکمت در دوره جوانی مطالعه کرد. این کتاب از جمله آثار میرزا عبدالرحیم طالبوف، اندیشمند ایرانی مقیم قفقاز در دوره مشروطه، و مشتمل بر اندیشه‌های فلسفی و انتقاد اجتماعی است. از یادداشت‌های روزانه‌اش بر می‌آید که باورهای مذهبی جدی داشت. چنان‌که یادداشت‌های رمضان سال ۱۳۲۶ (۱۲۸۷ خورشیدی) حکایت از روزه گرفتن و قرائت قرآن در برنامه صبحگاهی روزانه دارد.

تحصیل در مدرسه آمریکایی: آشنایی‌اش با میرزا علی‌خان خیاط، زندگی علی اصغر را متحول کرد. او در پانزده مرداد ۱۲۹۱ با او دیدار کرد و خودش در آستانه هفتاد سالگی در باره آن دوره می‌نویسد: «از سنین عمر من بیست سالی می‌گذشت. بر حسب تصادف توفیق ملاقات و مصاحبت بزرگی دست داد که در جامه و زری اهل زمان از اهل زمان یک درجه بالاتر بود. با آن که ظاهراً همه رسوم و آداب اجتماعی را رعایت می‌کرد، در معنی از قید همه آنها رسته و بند عادات و علایق را گسسته، بر سریر آزادی و آزادمنشی نشسته بود و به اصطلاح خودش مردی به تمام معنی قلندر به شمار می‌آمد. این مرد دانشمند که مفاوضات و سخنان او در نهاد من تأثیری اساسی داشت پایه متینی بر سراسر زندگانی من برقرار ساخت.»

علی اصغر ابتدا تصمیم داشت برای تحصیل در کالج آمریکایی‌ها به بیروت برود اما با مشورت یکی از آشنایان تصمیم گرفت که راهی تهران شود. برای همین هم در دوم شهریور ۱۲۹۴ راهی تهران شد و به محض رسیدن به تهران در مدرسه آمریکایی‌ها ثبت‌نام کرد. از روز دوازدهم شهریور ۱۲۹۵ در مدرسه آمریکایی که بعدها به کالج البرز شهرت یافت، مشغول تحصیل شد و همزمان پیش میرزا طاهر تنکابنی فقه و اصول یاد می‌گرفت.

در اسفند ۱۳۱۳ شمسی در هیئت وزراء صحبت از عمارات جدید و ساختمان‌های تازه که در تهران برپا شده است در میان آمد، همه گفتند طهران در عصر اعلی حضرت خیلی آباد شده است و من موقع را غنیمت شمرده گفتیم: ساختمان‌هایی که در شهرهای بزرگ امروز در درجه اول نمایان است، همه جا عمارت انیورسیتی (دانشگاه) می‌باشد. این برای پایتخت دولت شاهنشاهی کمال نقص است که انیورسیتی نداشته باشد. شاه فوری گفت: امسال شروع کنید و بسازید. چند شب بعد رو به وزیر مالیه، مرحوم علی اکبر داور نموده و گفت: در بودجه سال آینده مبلغ دویست و پنجاه هزار تومان به معارف بدهید که انیورسیتی بسازند. من نیز به شوق فراوان درصدد پیدا کردن اراضی وسیع و مناسبی برای ساختمان مذکور برآمدم.»

علی اصغر حکمت شیرازی در یادداشت‌های روزانه‌اش از چگونگی نحوه تصمیم‌گیری درباره ساخت دانشگاه تهران در هیئت وزیران و نحوه انتخاب زمین با جزئیات شرح داده و نوشته است که بعد از تصمیم به ساخت دانشگاه تهران، او دو زمین پیدا کرد، یکی در بهجت‌آباد و دیگری در جلالیه. در آن جلسه رضاشاه گفت «اراضی جلالیه بهتر است من اینجاها را به دقت دیده‌ام. اراضی بهجت‌آباد سیل‌گیر است و مناسب نیست»، فردای آن روز حکمت برای خرید باغ جلالیه و زمین‌های مجاور وارد گفت‌وگو با صاحبان آن شد و به مبلغ یک‌صد هزار تومان دویست هزار ذرع خریداری شد به انضمام یک رشته قنات مخصوص آن باغ.

آندره گدار مهندس فرانسوی که در آن زمان در وزارت معارف کار می‌کرد، برنامه اجرایی کار را برعهده گرفت و با انتخاب زمین، کلنگ ساختمان اولین دانشگاه ایران را به زمین زد. بعد از آن علی اصغر حکمت شروع به ساخت دانشکده طب کرد که تالار تشریح دانشکده پزشکی در پانزدهم بهمن ۱۳۱۳ افتتاح شد و مراسم رسمی آئین گشایش دانشگاه تهران در روز جمعه ۲۴ اسفند همان سال در تالار دانشکده حقوق برگزار شد. در این مراسم به نوشته روزنامه اطلاعات علی اصغر حکمت به عنوان وزیر معارف گفت: «امیدوارم همان‌طور که یک دسته علاقه‌مند به گذشته پرافتخار معارف ایران هستند، به آینده درخشانی هم که در پیش است علاقه‌مند بوده باشند. امروز ما به صورت ظاهر یک چیز کوچکی را شروع می‌کنیم ولی همین چیزی که در ظاهر کوچک به نظر می‌رسد پایه‌های بزرگ در درون آن نهفته که در آینده نزدیک از بناهای بزرگ و آباد خواهد بود و ژنی ایرانی در تمام مراحل زندگانی بشری مؤثر بوده است، حال هم که کانون تحقیقات علمی تشکیل می‌گردد انتظار همین تأثیر از ایرانی در زندگانی بشری می‌رود.»

علی اصغر حکمت زمانی که به وزارت معارف رسید در فرانسه مشغول تحصیل بود. او وزارت معارف را خوب می‌شناخت و چند سال در آن وزارتخانه کار کرده بود. پیش از تأسیس دانشگاه تهران از سال ۱۳۰۷، سالانه یک صد نفر از محصلین ممتاز برای تحصیل به اروپا فرستاده می‌شدند و این کار هفت سالی تا پیش از شروع به کار دانشگاه تهران ادامه داشت. بعد از آن رضا شاه خطاب به علی اصغر حکمت گفت «از این به بعد دیگر این اقدام را موقوف داشته و نیم نفر هم به خارج نفرستید. باید وسایل تحصیلات جوانان ایران در خود ایران فراهم شود.»

لایحه تأسیس دانشگاه که در ۲۲ اسفند سال ۱۳۱۲ به مجلس داده شد دارای پنج دانشکده بود: دانشکده علوم معقول و منقول، دانشکده علوم طبیعی و ریاضی، دانشکده ادبیات، فلسفه و علوم تربیتی، دانشکده طب و دوسازی و دندانسازی و دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی. با آن که در اساسنامه دانشگاه تهران، انتخاب رئیس دانشگاه شورایی بود ولی با تأسیس دانشگاه تهران، به گفته حکمت، رضا شاه گفته بود: «خود وزیر معارف که دانشگاه را تأسیس کرده همچنان به ریاست دانشگاه برقرار باشد»، او پنج سال رئیس دانشگاه تهران بود و سال‌ها در دانشگاهی که خود درست کرده بود به عنوان استاد، تاریخ ادیان و ادبیات درس می‌داد و در سال ۱۳۴۲ از دانشگاه تهران بازنشسته شد.

خاندان حکمت: «اجداد حکمت از جانب پدر و مادر از مشاهیر فارس بودند. جد اول میرزا علی اکبر طبیب، از حکیمان مشهور شیراز بود. آن‌گونه که پدر حکمت نقل کرده، میرزا علی اکبر تا چهل سالگی عامی و بی‌سواد بوده است. گویا خانواده میرزا علی اکبر تا پیش از این از مکتب و شأنی برخوردار بودند و پریشانی روزگارشان بر اثر آشوب‌های زمانه نادرشاه افشار و اوایل سلطنت زندیه رخ داده بود، از همین رو

idents[®]

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Powerfulinjurylawyers.com

urg & Brock, dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B

مردهای «مریخی» و ساکنان «نوس»

نوشته: دکتر جان گری ترجمه: اشرف عدیلی (بخش اول)

انتظار دارند که زنها مانند آنها بیندیشند و گفتگو کنند و واکنش نشان بدهند. زنها به غلط توقع دارند که مردها مانند آنها احساس کنند و حرف بزنند و واکنش نشان بدهند. ما فراموش کرده ایم که قرار بر این است که مردها و زنها با هم تفاوت داشته باشند! در نتیجه، روابط ما مملو از اختلافات بیجا و اصطکاک و برخورد شده است. روشن است که اگر توجه و احترام ما به این تفاوت‌های موجود جلب شود، عمیقاً با جنس مخالف مان برخورد بهتری می‌توانیم داشته باشیم و ابهام ذهنمان نیز کاهش می‌یابد. هر بار که به یاد بیاورید مردها از سیاره مریخ و زنها از سیاره ونوس هستند، همه چیز را می‌شود توجیه کرد.

داشتن نیت و قصد خوب کافی نیست: عاشق شدن همیشه سحر آمیز است گویی تا ابدیت ادامه دارد. به سادگی بر این باوریم که به گونه‌ای، از مشکلاتی که والدین مان داشتند، معاف هستیم و رها از «طاق بودن طاسمان»، و این که عشق ما فانی خواهد بود. مطمئن هستیم که این عشق سرنوشت ما بوده و تقدیرمان بر این است که تا آخر عمر خوشبخت زندگی کنیم. ولی زمانی که تأثیر این جادو کمتر می‌شود و زندگی روزمره جانشین آن می‌گردد، مردها باز متوقع می‌شوند که زنها نظیر آنها فکر کنند و واکنش نشان بدهند. زنها نیز انتظار دارند که مردها مثل آنها احساس بکنند و رفتارشان مثل آنها باشد. ما بدون آگاهی روشنی از تفاوت هایمان، وقتی را صرف شناسایی و احترام به یکدیگر نمی‌کنیم و طلبکار و رنجیده خاطر و بازخواست کننده و غیرقابل اغماض می‌شویم. عشق با داشتن بهترین و عاشقانه ترین قصد و نیت ها فروکش می‌کند. آرام آرام و به نحوی، مسائل شاخ و برگ پیدا می‌کنند و بنای رنجش ها پایه گذاری می‌شود. ارتباط از هم می‌پاشد و «بی‌اعتمادی» افزون می‌شود و نتیجه آن جز طرد و سرکوبی چیزی نیست. جادوی عشق می‌شکند و گم می‌شود. از خودمان می‌پرسیم که چطور اتفاق افتاد؟ چرا اینطور شد؟ چرا برای ما اتفاق افتاد؟

برای پاسخ به این سؤالات، بزرگترین اندیشه‌ها و الگوهای فیلسوفانه و روانی ما به گونه‌ای درخشان توسعه می‌یابد. اما باز هم الگوهای قدیمی برمی‌گردند. عشق می‌میرد و تقریباً برای همه این اتفاق پیش می‌آید. روزانه میلیون‌ها نفر در جستجوی جفتی هستند که با او حال و هوای عشق را تجربه کنند. هر سال میلیون‌ها جفت عاشق وصلت می‌کنند و سپس به طور دردناکی از هم جدا می‌شوند، زیرا آن حال و هوای عاشقی را از دست داده‌اند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

فرض کنیم که مردها از سیاره مریخ و زنها از سیاره ونوس هستند. در روزگاران قدیم، روزی مریخی‌ها با تلسکوپ‌های خود، ونوسی‌ها را کشف کردند. با نگاهی کوتاه، احساساتی در آنها برانگیخته شد که بی‌سابقه بود. آنها عاشق شدند. در فضا به سیاره ونوس پرواز کردند و ونوسی‌ها با آغوش باز به آنها خوش آمد گفتند. آنها ناخودآگاه می‌دانستند که چنین روزی پیش خواهد آمد. دل‌های شان مملو از عشقی شد که قبلاً احساس نکرده بودند. عشق بین ونوسی‌ها و مریخی‌ها سحر آمیز بود. آنها از با هم بودن، و یاری و همکاری و مشارکت با یکدیگر لذت می‌بردند. هر کدام از دنیای دیگری بودند و از تفاوت‌هایشان خوش شان می‌آمد.

ماه‌ها صرف شناخت یکدیگر کردند و احتیاجات و سلیقه‌ها و امیال و رفتار طرف مقابل شان را کشف کردند و تفاوت‌های خود را ارج نهادند. سال‌ها با عشق و آرامش در کنار یکدیگر زندگی کردند. سپس مصمم به پرواز به کره زمین شدند. در آغاز همه چیز شگفت‌آور و زیبا بود ولی آنها تحت تأثیر جو زمین قرار گرفتند و یک روز صبح، همگی با نوعی «فراموشی انتخابی!» از خواب برخاستند. هم مریخی‌ها و هم ونوسی‌ها فراموش کردند که از سیاره‌های جداگانه‌ای هستند و ملزم به داشتن تفاوت‌ها می‌باشند. همان روز صبح، هر چیزی که در مورد تفاوت‌هایشان آموخته بودند از خاطرشان زوده شد. از آن روز بود که برخورد و کشمکش بین مرد و زن آغاز شد.

یادآوری تفاوت‌هایمان: ما حتی بدون در نظر گرفتن این که ملزم به متفاوت بودن از یکدیگر می‌باشیم، با هم برخورد و اختلاف داریم. غالباً از دست جنس مخالف خود عصبانی و کلافه می‌شویم چرا که حقیقت مهمی را فراموش کرده ایم. انتظار داریم که جنس مخالف کاملاً مثل ما باشد. خواسته ما این است: «هر چه من می‌خواهم بخواه» و «مثل من احساس کن»، به غلط می‌پذیریم که اگر همسرمان دوستانه دارد، باید همان رفتار و واکنشی را داشته باشد که ما در مورد کسی که دوستش داریم، اعمال می‌کنیم. این وضع هر لحظه ما را ناامیدتر می‌کند و مانع از آن می‌شود که با در نظر گرفتن تفاوت‌هایمان فرصتی جهت تفکر در روابط دوستانه مان داشته باشیم. مردها به غلط



همین امروز برای
درخواست دهید:
HealthyAC.org



از 1 ژانویه 2024، بزرگسالانی با سن 26 تا 49 می‌توانند در طرح جامع Medi-Cal ثبت‌نام کنند. این یعنی افراد با هر سنی، فارغ از وضعیت مهاجرتشان، اکنون به‌طور بالقوه واجد شرایط طرح جامع Medi-Cal هستند، مشروط به اینکه همه الزامات دیگر واجد شرایط بودن را دارا باشند.

**چگونه می‌توانم
برای Medi-Cal
درخواست دهم؟**

سازمان‌های جامعه‌بنیاد در نزدیکی شما برای کمک به شما در ارائه درخواست در دسترس هستند و به هر سؤالی که ممکن است داشته باشید پاسخ خواهند داد. کافی است همین امروز به **HealthyAC.org** مراجعه کنید.

**پوشش بیمه طرح جامع
Medi-Cal چیست؟؟**

- مراقبت‌های سلامت اضطراری
- معاینات معمول
- درمان سوءمصرف مواد
- مراقبت‌های پزشکی، دندانپزشکی، سلامت روان، تنظیم خانواده و بینایی (چشم)
- نسخه‌ها و موارد دیگر




مراقبت‌های سلامت موردنیازتان را فارغ از وضعیت مهاجرتتان با Medi-Cal دریافت کنید.




نقش تلفن‌های هوشمند و شبکه‌های اجتماعی در ایجاد افسردگی و اضطراب

سوفی مک‌بین - برگردان: عرفان ثابتی

تنها بیش از دیگران از تلفن‌های هوشمند استفاده می‌کنند، بنا به گزارش سال ۲۰۲۲ «پیو میدیا»، ۴۶ درصد از نوجوانان «تقریباً همیشه» آنلاین هستند، بلکه آسیب‌پذیرترین کاربران نیز به شمار می‌روند، از جمله به این علت که نوجوانی دوره رشد سریع اجتماعی و عاطفی است. هایت می‌گوید که تلفن‌های هوشمند «جلوی تجربه را می‌گیرند»: فقط کافی است که ببینیم وقتی نوجوانان شروع به وقت‌گذرانی در اینترنت کردند، اینفلوئنسرهای بی‌بو و بی‌خاصیت را دنبال کردند، به فکر جلب «لایک» افتادند و ارتباط سطحی آنلاین را جایگزین دوستی عمیق در زندگی واقعی کردند از چه فعالیت‌های پرباری محروم شدند. شبکه‌های اجتماعی به مقایسه اجتماعی دامن می‌زنند، و این می‌تواند دردناک و رنج‌آور باشد. این حرف‌ها ممکن است از مداخلات به نظر برسد، اما در عین حال درست است. کدام آدم میانسالی از اینکه قبل از ظهور تلفن‌های هوشمند بزرگ شده احساس آسودگی نمی‌کند؟ حتی پیش از پیدایش تلفن‌های هوشمند هم دوره نوجوانی به اندازه کافی دشوار بود، یعنی زمانی که از خطر تحقیر در فضای مجازی خبری نبود، زمانی که هنوز نمی‌شد با استناد به تعداد دنبال‌کنندگان و میزان لایک‌ها و کامنت‌های مطالب کسی، به‌طور دقیق با عدد و رقم به او فهماند که چقدر بدبخت است.

هایت این امر را نادیده می‌گیرد که شاید تا حدی حق با منتقدانی باشد که می‌گویند احساس اضطراب و افسردگی نوجوانان ناشی از رویدادهای دنیا، یا دست‌کم نحوه پوشش خبری این اتفاقات، است. آیا امکان دارد که چرخه خبری ۲۴ ساعته اینترنت، غلیان احساسات در فضای مجازی و انتشار فیلم‌های کوتاه از خشونت بی‌پرده در ایجاد احساس خطر دائمی سهیم باشد؟ بی‌تردید این امر بر نگرش ما به اتفاقات جاری تأثیر منفی داشته و احساس خطر را در مردم افزایش داده است. هانا ریچی، پژوهشگر اقلیم‌شناسی در دانشگاه آکسفورد، در کتاب جدیدش، این پایان دنیا نیست، می‌گوید در یک قرن گذشته میزان مرگ‌ومیر بر اثر بلایای طبیعی ده برابر کاهش یافته است، اما تقریباً همه فکر می‌کنند که میزان مرگ‌ومیر بر اثر بلایای طبیعی افزایش یافته است. افزون بر این، روشن است که در دوران رواج حساب‌های شناختی و «واقعیت‌های جایگزین»، بحران‌های سرنوشت‌ساز کنونی، از قبیل تغییرات اقلیمی و بیماری‌های همه‌گیر، لزوماً به تعمیق همبستگی اجتماعی نخواهد انجامید.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

در آغاز دهه ۲۰۱۰، بیماری‌های روانی در میان نوجوانان به میزان چشمگیری افزایش یافت، روندی که تا کنون ادامه داشته است. در فاصله سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۸، تعداد دانشجویان آمریکایی مبتلا به افسردگی و اضطراب بیش از دو برابر افزایش یافت. مسئله نگران‌کننده‌تر این است که در دهه منتهی به سال ۲۰۲۰، تعداد دختران و پسران نوجوان آمریکایی که به علت آزار رساندن عمدی به خود به بخش اورژانس مراکز درمانی مراجعه کرده بودند، به ترتیب، ۱۸۸ درصد و ۴۸ درصد افزایش یافت. علاوه بر این، میزان خودکشی نوجوانان ۱۶۷ درصد در میان دختران و ۹۱ درصد در میان پسران افزایش یافت. در بریتانیا و بسیاری از دیگر کشورهای غربی هم روند مشابهی به چشم می‌خورد. به عقیده جانانات هایت، روان‌شناس اجتماعی آمریکایی، این بحران سلامت روانی معلول استفاده گسترده از تلفن‌های هوشمند و همچنین پیدایش شبکه‌های اجتماعی و بازی‌های آنلاین اعتبارآور است. او این پدیده را «بازتنظیم عظیم دوران کودکی» می‌نامد.

اکنون کودکان بیش از پیش در فضای مجازی وقت می‌گذرانند و زمان هرچه کمتری را به معاشرت حضوری اختصاص می‌دهند. در چنین شرایطی بیشتر احتمال دارد که دخترها در گرداب شبکه‌های اجتماعی اعتماد به نفس خود را از دست بدهند، و پسرها نیز به بازی‌های آنلاین و هرزه‌نگاری معتاد شوند. دوران کودکی دیگر «بازی‌محور» نیست بلکه «تلفن‌محور» است. به نظر هایت، والدین در دنیای واقعی بیش از حد دل‌نگران و مراقب بچه‌ها هستند و سنی را که می‌توان با خیال راحت کودکان را برای بازی یا انجام کارهایشان تنها گذاشت به تأخیر می‌اندازند، اما برای محافظت از کودکان در برابر خطرات آنلاین چندان کاری نمی‌کنند. ما کودکان و نوجوانان را برای پرسه‌زنی در اینترنت بیش از اندازه آزاد گذاشته‌ایم، و آنها را در برابر خطر آزار و اذیت و مزاحمت یا مشاهده مطالب مضر، از خشونت بی‌پرده تا وسایط‌های مشوق خودکشی و خودزنی، به حال خود رها کرده‌ایم.

هایت استاد دانشگاه نیویورک است و اغلب با جین توتنج، روان‌شناس آمریکایی، همکاری می‌کند، توتنج یکی از نخستین کسانی بود که افزایش بیماری‌های روانی در میان «نسل زد» (متولدین اواسط تا اواخر دهه ۱۹۹۰) را به تلفن‌های هوشمند نسبت داد. منتقدان این پروژره گاهی می‌گویند که علت افزایش اضطراب و افسردگی در میان نوجوانان این است که نسبت به نسل‌های قبلی، چیزهای بیشتری می‌تواند مایه نگرانی آنها باشد، از تغییرات اقلیمی تا نابرابری فزاینده، کشمکش جهانی و بحران سیاسی دائمی. اما استدلال هایت متقاعدکننده است. او می‌گوید که نسل‌های پیشین نیز در سایه جنگ و بی‌ثباتی جهانی بزرگ شدند، به نظر او، بحران‌های جمعی معمولاً به بحران‌های روان‌شناختی فردی نمی‌انجامند، شاید به این دلیل که اغلب احساس هدفمندی و همبستگی اجتماعی را افزایش می‌دهند. در عوض، شواهد فزاینده‌ای درباره ارتباط میان بیماری‌های روانی و استفاده از تلفن‌های هوشمند و شبکه‌های اجتماعی وجود دارد.

تحقیق درباره ۱۹ هزار کودک بریتانیایی متولد سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲ نشان داد که، به ویژه در میان دختران، میزان افسردگی پا به پای میزان وقت‌گذرانی در شبکه‌های اجتماعی افزایش می‌یابد. در مقایسه با دخترانی که اصلاً در شبکه‌های اجتماعی وقت نمی‌گذرانند، آنهایی که روزی بیش از پنج ساعت در شبکه‌های اجتماعی فعالیت می‌کنند سه برابر بیشتر احتمال دارد که افسرده شوند. این تحقیق به تنهایی ثابت نمی‌کند که شبکه‌های اجتماعی عامل افسردگی هستند (احتمال دارد که افراد افسرده بیشتر در اینترنت وقت بگذرانند)، اما شواهد دیگری هم وجود دارد. کاربران فیسبوک در ابتدا صرفاً محدود به دانشجویان تعداد کمی از دانشگاه‌ها بودند، بنابراین، گروهی از پژوهشگران سلامت روانی دانشجویان دانشگاه‌های دارای دسترسی به فیسبوک را با دانشجویانی که هنوز به شبکه‌های اجتماعی دسترسی نداشتند مقایسه کردند، و دریافتند که استفاده از فیسبوک به کاهش سلامت روانی دانشجویان می‌انجامد. پنج تحقیق دیگر نشان داده است که میان پیدایش اینترنت پرسرعت و افزایش بیماری‌های روانی ارتباطی وجود دارد.

چرا کودکی‌های «تلفن‌محور» ممکن است چنین پیامدی داشته باشد؟ تلفن‌های هوشمند ما را از محیط اطراف و عزیزان دور دور می‌کنند و به قول شری ترکل، جامعه‌شناس نامدار، ما را «برای همیشه به جای دیگری» می‌برند. نوجوانان نه

Emmanizing



Emma Atta

Emma Atta

Professional Organizer
Design & FengShui Consultant

با ایجاد نظم و ترتیب

زندگی خود را ساده‌تر کنید!

Simplify your life & reclaim your space with my expert decluttering & dorganizing services.

من با شما همکاری خواهم کرد تا با نظمی که در زندگی شما بوجود می‌آید، نیازها و اهداف شخصی و بیزینسی شما برآورده شود.

Personal & Business
Professional Organizer Services

Schedule your FREE consultation today!

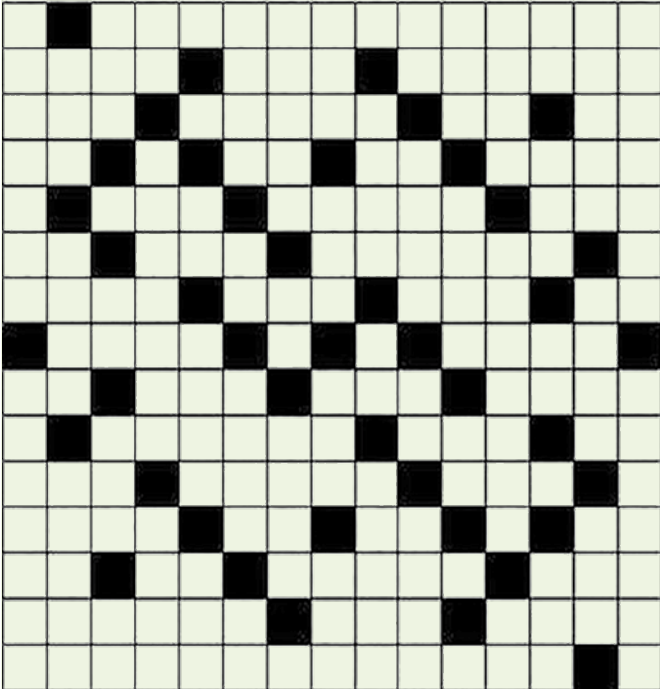
emmanizing@gmail.com

(650) 492-3331

حل جدول در صفحه ۴۲

جدول

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



- ۱۳- اسب چاپار - گشوده - از قدرت‌های اقتصادی نوظهور جهان - عدد فوتبالی
 ۱۴- آسودگی - همراه کره - نام مردانه فرنگی
 ۱۵- رتبه نهم جهان با رشد صنعتی ۲/۸ درصد - مقام دوم صادرکنندگان اسلب جهان در سال ۲۰۰۷

عمودی

- ۱- کنایه از دنیا - یکباره
 ۲- دبیری کمیته فنی جهانی استانداردسازی پسته به این کشور واگذار شده است - شایسته و روا - ضمیر مودبانه
 ۳- حیوان وحشی - عضوی از حیوانات - آفت گیاه - پشیمانی
 ۴- گویش - نخست‌وزیر سابق فرانسه - تصدیق آلمانی
 ۵- عیب و ننگ - فغان - خاندان
 ۶- گرفتاری از هوا - آهنگر باستان - از ادات پرسش - پول سابق آلمان
 ۷- ارزش صادرات تولیدات چین به این کشور در سال ۲۰۰۷ برابر با ۱/۰۲ میلیارد دلار بوده است - قیمت بازاری - از غول‌های آلومینیومی جهان در آمریکا
 ۸- مخفف آنکه - بشر و انسان - دشوار گردیدن - لحظه‌ای
 ۹- از تنقلات - آب منجمد - روزها
 ۱۰- هزار گام - بیکاره - از ترش‌بیجات - مزه دهان جمع کن
 ۱۱- امر به رفتن - بالاترین رنگ‌ها - میوه بهشتی
 ۱۲- رود شولوخوف - اقتصاددان دانشگاه استنفورد - تکرار شونده

افقی

- ۱- یکی از ۲۰ وکیل نماینده سرمایه‌گذاران بورس کویت
 ۲- آرمانی - آوا - کله و نیرنگ
 ۳- ساده دل - پاره کردن - جوجه تیغی - ثروت و دارایی
 ۴- چکاندنی اسلحه - مخفف کاه - بدی - مرز
 ۵- حنا - نجس - حیل‌گر
 ۶- پروردگار - پرچم و بیرق - زینت‌رو
 ۷- ارباب - میان برنامه - گوسفند ماده - نام کوچک «گاکارین» اولین فضانورد روسی
 ۸- الگو - تشنه فریب
 ۹- نوزاد - در ۹ ماه اول سال ۲۰۰۷ میلادی این کشور ۵۵۷ هزار و ۷۳۶ دستگاه خودرو صادر کرده است - شمشیر - یازده
 ۱۰- طمع - همراه گل - از ورزش‌های رزمی
 ۱۱- نوعی خودروی آلمانی - تخت پادشاهی - چاشنی غذا
 ۱۲- ایست حیوانات - گلابی - سودای ناله - محل گردش
 ۱۳- جای بی‌خطر - به هدف نرسیده - سرکه - خدای باستان
 ۱۴- ندا دهنده - آزمایش - جذابیت
 ۱۵- سفیر استرالیا در ایران به منظور

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر

وکالی سابق شرکت‌های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute



- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه‌های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت‌های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
 Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
 San Jose, CA 95113

نیازمندیها

استخدام

یک مجموعه تلویزیونی بین المللی جهت تکمیل کادر خود به یک خانم و یا آقای آشنا با شرایط بازاریابی نیازمند است. داوطلبان مشخصات خود را به آدرس ایمیل ارسال فرمایند.

info@newsoftheworld.us

جویای کار

جویای کار هستیم. ترجیحا نگهداری از سالمند و یا کودک. در منطقه سن حوزه و حومه. شماره تماس: ۴۶۳۹-۵۹۰-(۴۰۸)

مهد کودک

محیطی سالم، امن و دوستانه با کلاس ها و برنامه های آموزشی منحصر بفرد بر اساس نیاز هر کودک. تقاطع خیابان کمدن و بلاسام هیل در شهر سن حوزه. ۲۰ درصد تخفیف برای شهریه ماه اول ۲۰۷۷-۳۷۸-(۴۱۵)

روز پدر مبارک!



فال سنارگان

دای

سعی کنید از پرخاشگری خودداری کنید و در حین صحبت با همه متواضع باشید. سعی کنید از نظر سلامتی مراقب باشید زیرا این می تواند هزینه های ناگهانی ایجاد کند. شروع ایده شما برای یک سرمایه گذاری موفق ممکن است زمان بیشتری طول بکشد. صبور باشید، این مدت طولانی نخواهد ماند، ورزش را فراموش نکنید.

بهمن

این ماه برای شما مناسب باشد تا تغییراتی را که قصد انجام آن در خانه و همچنین در دفتر خود را دارید را انجام دهید. شما ممکن است در این ماه رشد شغلی خود را به دست آورید. اقدامات بلندپروازانه انجام ندهید زیرا تصمیمات عجولانه شما ممکن است باعث مشکلات غیر ضروری شود. برنامه های مالی خود را مرور کنید تا قدرت مالی خود را افزایش دهید.

اسفند

برخی از ناراضیاتی های پنهان ممکن است دوباره ظاهر شوند، بنابراین یک رویکرد آرام و متمرکز در طی این ماه نیاز به گذراندن مراحل حساس دارد. ممکن است سفرهای کوتاه مدت مربوط به کار انجام شود. این ماه نشان دهنده مشکلات احتمالی در مسائل مالی است. بنابراین، در مورد مسائل مالی بسیار هوشیار باشید. شرایط به تدریج بهبود خواهد یافت.

مهر

حوادث غیر منتظره ای رخ خواهد داد که باعث ناراحتی تان خواهد شد. این ناراحتی خود را به دیگران نشان ندهید زیرا که باعث ایجاد تنش در روابط کاری و زندگی اجتماعی و حرفه ای تان خواهد شد. سعی کنید در محیط کاری بیش از اندازه احتیاط به خرج ندهید وگرنه فرصت های بسیار خوبی را از دست خواهید داد.

آبان

شخصی در حق شما بدی و شرارتی خواهد کرد اما او را مورد بخشش خود قرار دهید. خوش بینی طبیعی که در وجود شما نهفته است و باعث می شود که ایده های عالی داشته باشید، اما باید اولویت بندی کنید و زمانتان را حدالامکان مدیریت کنید. این ماه از نظر روابط عاطفی مطلوب خواهد بود. تلفن خوشحال کننده ای از راه دور خواهید داشت.

آذر

این احتمال وجود دارد که یک پروژه و تکلیف جدید به شما داده شود. احتمال سفرهای طولانی مدت وجود دارد که ممکن است هزینه هایی را برای شما به همراه داشته باشد. به شما توصیه می شود تغذیه سالم داشته باشید و در حد ممکن از خوردن غذای بیرون خودداری کنید. برخی از مسائل احساسی ممکن است تمرکز شما را مختل کند.

تیر

در رابطه با همکاران و شرکای کاری تان باید بیشتر دقت کنید. تعصب یا قهر و کینه توزی نسبت به شخصی پیدا کرده یا می کنید، اما این موضوع به خوبی برطرف خواهد شد. با شرایط سختی مواجه می شوید که موقتی است. نباید اعتماد به نفس خود را از دست بدهید. نگرانی در مورد مشکل کوچکی که دارید بزودی برطرف خواهد شد.

مرداد

این ماه، ماه خوبی برای برنامه ریزی در ارتباط با سرمایه گذاری و خرید یک شی گران قیمت نمی باشد. اگر برنامه ای برای بهبود درآمد یا افزایش حقوق خود دارید باید صبور باشید و بر چیزی اصرار نورزید. برای شروع یک پروژه جدید برنامه ریزی می کنید اما باید صبور باشید و مرحله به مرحله برنامه های خود را اجرا کنید.

شهریور

از هر گونه بحث و دعوا در محیط کاری و تجارت اجتناب کنید و سعی کنید بر روی موضوعاتی که نیاز به تمرکز دارد وقت بگذارید تا در انجام آن ها تاخیر نداشته باشید. این ماه زمان خوبی برای گرفتن تصمیمات مهم در ارتباط با زندگی عاطفیتان نمی باشد. زمان خوبی برای سفرهای تجاری و حرفه ای است. سعی کنید بر روی عهد و پیمان خود پایبند باشید.

شروردین

ممکن است در این ماه حوادث غیرمنتظره ای برای شما رخ دهد که باعث ایجاد تاخیراتی خواهد شد. به شما توصیه می شود که زمان تان را مدیریت کنید در هر کاری که انجام می دهید و همین موضوع باعث خواهد شد که در کار و تجارت تاخیر نداشته باشید. یک اتفاق احساسی و عشقی در زندگی شما به یکباره پیش خواهد آمد.

اردیبهشت

در محیط کاری و تجارت ماه سختی در پیش خواهید داشت. ممکن است با یکی از شرکای کاری و یا همکارانتان دچار سوء تفاهم شوید. صبور و در حل مشکلات انعطاف پذیر باشید. با شریک عاطفی تان ممکن است بحثی داشته باشید. اگر پول برای شما مشکل شد می توانید بر روی کمک افراد نزدیک حساب باز کنید.

خرداد

فرصت هایی استثنایی در این ماه پیش روی شما قرار خواهد گرفت که خودتان از آن بسیار تعجب خواهید کرد. در گرفتن تصمیمات عجله نکنید. ابراز احساسات به شریک عاطفی تان ایده خوبی می تواند باشد. دیدار و روبروسی با یک یا چند نفر از بستگان نزدیک خواهید داشت. به جشن بزرگی دعوت خواهید شد.

انگلیسی با لهجه فارسی خاطرات یک ایرانی بزرگ شده در آمریکا

نویسنده: فیروزه جزایری دوما ترجمه: غلامرضا امامی (بخش هفدهم)

نوئل جینگول

یک صبح شنبه، در سال سوم دبیرستان، در دانشگاه ایروین کالیفرنیا حاضر شدم تا توی مسابقه سخنرانی فی البداهه، که از طرف یک موسسه زبان فرانسه به نام اتحاد فرانسوی برگزار می شد، شرکت کنم. به من و ده ها دانش آموز و دانشجوی دیگر، یک ساعت وقت دادند تا یک سخنرانی آماده کنیم با موضوع «مسئولیت در برابر تکنولوژی». جایزه اول عبارت بود از یک دوره دو ماهه در مدرسه اتحاد فرانسوی توی پاریس. من از کلاس هفتم یادگیری فرانسه را شروع کرده بودم، و تحت آموزش معلم دبیرستانم، آقای پلکینگهام، خیلی سلیس صحبت می کردم. هم کلاسی هایم اغلب می پرسیدند چطور توانسته بودم این قدر سریع زبان را یاد بگیرم. به آنها می گفتم این باید یک ربطی داشته باشد به ناتوانی ام در چرخ فلک زدن، پرتاب توپ توی سبد بسکتبال، یا اسکیت بازی. خدا باید یک جایی جبران می کرد.

برای ورود به مسابقه، تمام شرکت کنندگان باید تعهدنامه ای امضا می کردند که هیچ وقت بیش از دو هفته در یک کشور، فرانسه زبان نبوده اند، و پدر یا مادرشان هیچ کدام فرانسه زبان نیستند. زبان فرانسه پدر و مادر من محدود به یک مشت لغاتی است که به فارسی راه یافته اند، مثل مینی ژوپ، آباژور، و کودتا. لغت فرانسه ای که بیش از همه در ایران استفاده می شد «شیک» بود، که دقیقا همان چیزی را توصیف می کرد که ما نبودیم. تنها زبانی که به جز فارسی توی خانه مان شنیده می شد شوشتری بود. نسخه ای از فارسی قدیم که توسط پدر و خانواده اش، که اجدادشان از شهر تاریخی شوشتر در جنوب ایران آمده بودند، صحبت می شد. حدود ۱۷۵۰ سال پیش، شاپور اول، پارس ها را در جنگی علیه والریمان امپراتور روم رهبری کرد. پارس ها بعد از

پیروزی در نبرد، مهندس های به اسارت درآمده رومی را به شوشتر بردند تا سد، آسیاب آبی، نهرهای مصنوعی و سیستم آبیاری طراحی کنند. بسیاری از آن ساخته ها هنوز کار می کنند. اگر والت دیزنی شوشتر را دیده بود، یک سرزمین باستانی هم کنار سرزمین جدید و سرزمین رویاها می ساخت. زبان شوشتری، که پر است از عبارات مربوط به حیوان و گیاه، بازتابی بود از زندگی روستایی ساده اهالی آنجا. مثلا کلمه پشکل به معنی فضولات حیوانی است که گرد باشد، مثل مال بز یا گوسفند. وقتی دو نفر شبیه هم هستند، عمه صدیقه آن ها را این طور توصیف می کند: «عین پشکلی که از وسط نصف شده باشد». برای بیان ارزش های واقعی زندگی، عمه فاطمه این ضرب المثل شوشتری را به کار می برد: «هرچه از دوست رسد نیکوست، گو همه پوست باقلا باشد». منصفانه است که بگویم رواج شوشتری توی خانه، کمکی در یادگیری فرانسه نمی کرد. فقط به من آموخته بود که آدم ها در زبان مادری بلندتر صحبت می کنند و شدیدتر می خندند. پدر و خواهران و برادرانش شاهد مدعا بودند. همچنین گوشم را به لهجه ها عادت داد و نهایتا برایم دردرساز شد.

با این که کوچک ترین شرکت کننده در مسابقه سخنرانی فی البداهه بودم، رتبه اول را کسب کردم، بدون این که بدانم این مساله باعث بدگمانی شد. لابد فکر کرده بودند لهجه پارسی من برای یک خارجی زیادی سلیس است. یک جفت از داوران، با ایده گرفتن از کارآگاه کلوزو، تصمیم گرفتند تحقیقاتی انجام دهند. بعد از مسابقه، مرتب به پدر و مادر به زبان فرانسه تلفن می شد. این بخشی تقریبا همیشگی، اگر چه غیر قابل درک، از زندگی ما شد: تلفن زنگ می زد، و بعد پدر یا مادر می گفتند: «گوشی، گوشی لطفا... فیروزه، گوشی را برمی داشتیم و کسی را از آموزشگاه اتحاد فرانسوی با یک سوال یا نکته بی اهمیت پشت خط می یافتم.

«می خواستم هجای نام خانوادگی ات را کنترل کنم»، «می خواستم شخصا به تو تبریک بگویم»، «چیزی از کامو خوانده ای؟ نویسنده خیلی خوبی است»، تماس های تلفنی فرانسوی باعث شد پدر و مادر که همین جوری هم نگران بودند بیشتر مضطرب شوند. از من می پرسیدند: «این ها که می دانند ما زبان شان را بلد نیستیم، چرا هر دفعه به فرانسه صحبت می کنند؟» من نمی دانستم. فرض می کردم فراموشکار هستم. مادر دست آخر خودش نتیجه گرفت: «هیچکس زبان انگلیسی آنها را نمی فهمد. خودشان هم این را می دانند».

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

MINDFUL YOGA Group



Maryam Salari

مریم سالاری

مربی «یوگا و مدیتیشن»

بدنتان را حرکت دهید و افکارتان را گسترش!

بگذارید با حرکات یوگا و نفس های عمیق انرژی شما بدرخشد و قدرت درونی خود را پیدا کنید.

مدیتیشن را بیاموزید و زندگی خود را متحول کرده و آرامش را تجربه کنید.

با شرکت در کلاس های آنلاین «یوگا و مدیتیشن» از طریق زوم (ZOOM)،

با هر میزان تجربه و توانایی فیزیکی و با هزینه مناسب، موارد بالا را تجربه کنید.

شروع کلاس: ۲۴ آوریل

برای اطلاعات بیشتر از نحوه مشارکت در این کلاس و سایر کلاس ها، با شماره تلفن و یا از طریق وب سایت تماس بگیرید!

(408) 802-8882

<http://www.mindfullyogagroup.com>

آمریکا

بخش هفتم
عباس پناهی

دائماً در حال چرخش بودند و هر یک زاویه ای متفاوت نسبت به افق داشتند. مانند باغی بود که درخت‌هایش از آهن و توری بوجود آمده باشند. وقتی وارد ساختمان کنترل شدیم، مانیتورهای بسیار زیادی روی میزها بودند که در مقابل هر یک، متصدی نشسته بود و همه، چشم به صفحه‌ها دوخته بودند. دائم یک خط از نقطه مرکزی یک دایره به صورت شعاعی، تمام سطح دایره را می‌سخت و تکرار می‌کرد و نقطه‌های روشنی را در داخل سطح دایره پرنرنگ تر می‌کرد و می‌گذشت.

به محض ورودمان به آن ساختمان، معاون فرماندهی پایگاه، به استقبال ما آمد و رئیس گروه ما، یکی یکی، همشاگردی‌ها را معرفی می‌کرد. وقتی به ما رسیدند، رئیس گروه، ضمن معرفی ما با نام و نشان و درجه، اشاره به ایرانی بودن ما کرد که معاون از شنیدن نام کشورمان هیجان‌ناشان داد و هنگام دست دادن، مدت بیشتری دستهای ما را نگه میداشت و تکان می‌داد و اظهار خوش آمد گویی به آن پایگاه می‌کرد و گفت: «من همیشه گفته‌ام ایران مهمترین متحد ایالات متحده است و مردم ایران، بهترین دوستان مردم آمریکا هستند و هر گاه به یک ایرانی برخورد کرده‌ام، از او خاطره بسیار خوبی در ذهن دارم»، و نیز رو به بقیه کرد و گفت: «در ضمن، این مردم از باهوشترین مردم دنیا هستند». من هم برای آن که پاسخ محبت او را داده باشم، گفتم: «درست می‌گویید، چون ایرانی‌ها، آمریکائی‌ها را از همه ملیت‌های دیگر بیشتر دوست می‌دارند و به داشتن چنین دوست نیرومند و پیشرفته و پیشرو در دموکراسی و دانش‌های گوناگون به خود می‌بالند». این خوش آمد گویی من، باعث شد که دوستان آمریکائی هر یک به سلیقه خود از حرف من تقدیر کنند.

در حین بازدید از دستگاه‌ها و رایانه‌ها و نماگرها (مانیتورها) نکته مهمی به نظر رسید که برایم خیلی عجیب بود و از نظر ایمنی کار نادرستی می‌نمود و آن این که دستگاه‌های الکترونیکی، همه یا نشان سونی داشتند و یا توشیبا. و این مسئله فکرم را مشغول کرد و اندیشیدم، آن کس که این دستگاه‌ها را می‌سازد، می‌تواند ابزار جاسوسی نیز درونش تعبیه کند. وسوسه آن، نگذاشت تا از رویش بی‌جواب بگذرم. ناچار از معاون پایگاه پرسیدم: «فکر نمی‌کنید از نظر ایمنی، این وسایل نمی‌بایستی توسط کشوری دیگر ساخته شود و با توجه به این که این پایگاه یکی از مهمترین جایگاه‌های حفاظتی کشور شماسست، همه جوانب باید سنجیده شود!» معاون بدون آنکه دیده شود که به یک نکته تازه برخورد کرده، با لبخندی بسیار مودبانه پاسخ داد: «همانطور که می‌دانید، ژاپن هم، مانند شما از دوستان صمیمی ما است و به آنها هم اطمینان داریم.» از پاسخش دانستم که آن کارخانه‌ها، مورد اطمینان صد در صدشان است و یا به عبارتی دیگر، مال خودشان است. بازدید از آن پایگاه را هم به پایان رساندیم و از طریق شهرهای دیگر، کارولینای جنوبی، جورجیا و آلاباما، به پایگاه فورت راکر باز گشتیم. در راه باز گشت، باز هم همان سر و صدا بود و آواز خوانی و شوخی و خنده.

روز بعد از رسیدن ما به پایگاه، سروان والتر، که سرپرست تیم میهمانداران بخش دانشجویان کشورهای متحد بود، به ما اطلاع داد که گروه‌بان جوان پس از چند روز غیبت‌های گاه و بیگاه، اینک پنج روز است که اتاقش را هم تخلیه کرده و بدون اطلاع، پایگاه را ترک کرده و هیچ ردّ پایی هم از خود بر جای نگذاشته. ما هم مجبور بودیم پس از هفتاد و دو ساعت غیبت، مراتب را به اطلاع ارتش شاهنشاهی ایران برسانیم. گروه‌بان جوان و عاشق پیشه و زود آمریکائی شده ما، یکه و تنها به دنبال عشق نامزد شصت ساله خود، سر به بیابان و صحرا گذاشت و به سوی سرنوشت خود رفت و دیگر هرگز به ولایت، بر نگشت. از مهدی درباره گروه‌بان پرسیدم. گفت: «هفت هشت روز پیش او را دیدم. همانطور توی عالم خودش بود و دائماً عاع عاع می‌کرد و اصلاً هم راجع به پاناماسیتی چیزی نگفت. انگار همه آن چیزهایی که گذشت برایش عادی بود. اما حرف تازه‌ای یاد گرفته بود. میگفت، من برای ایران، آفریده نشده‌ام، و نیز می‌گفت، من اصلاً روحیه نظامی ندارم و اشتباهی وارد ژاندارمری شده‌ام. من باید «بیزینس من» می‌شدم. من باید کاری را که دوست دارم دنبال کنم.» شب بعد، وقتی برای صرف شام، به سالن ناهار خوری باشگاه افسران وارد شدم، آنقدر شلوغ بود که عده‌ای در مقابل در، به انتظار خالی شدن میز، ایستاده بودند. خانم مدیر سالن، به محض آنکه مرا دید، انگار که پس از مدتی پسرش را دیده با خوشحالی از پشت میز به سمت آمد و گفت: «چقدر خوشحالم که شما را دوباره ملاقات می‌کنم.» گفتم: «من هم همینطور.» و ادامه دادم که «ما مدتی اینجا نبودیم و به جورجیا و کارولینا رفته بودیم.» گفت: «می‌بینید که امشب چقدر شلوغ است.» اما اگر به من اجازه می‌دهید، برایتان یک جای مناسب پیدا می‌کنم.» سپاسگزاری کردم و او رفت و پس از چند دقیقه کوتاه بر گشت و گفت: «جانشین فرمانده پایگاه به همراه همسر و دخترشان مشغول خوردن شام هستند. آیا برای شما اشکالی ندارد که میهمان ایشان باشید؟» گفتم: «خوشحال هم می‌شوم.» **دنباله مطلب در صفحه 389**

مدرسه‌ای که ما در آن درس می‌خواندیم، در واقع هم مرکز آموزش ایمنی هوایی بود، و هم ناظر پایه یکم برای تمام پایگاه‌های ایالات متحده و اجازه داشت در هر زمان و هر ساعتی که لازم دید به طور ناگهانی وارد هر پایگاهی بشود و همه بخش‌های آن پایگاه را مورد بازرسی قرار دهد و در صورت مشاهده خلاف یا سهل انگاری، از فرمانده پایگاه توضیح بخواهد. وارد پایگاه که شدیم، به گروه‌های کوچکتر تقسیم گردیدیم و هر گروهی مأمور بازدید از بخش‌هایی شد که تا غروب ادامه می‌یافت. در حالی که هر گروهی مشغول بازرسی از محل‌های تعیین شده خود بود، توسط تاکي واکی، با رئیس گروه نیز در تماس بودند. حدس می‌زدیم که هر لحظه رئیس یا یکی از اعضا گروه، آژیر حمله هوایی را بکشد و نظارت بر فرار و پراکنده شدن پرنده‌ها، به صورت اضطراری کند. اما رئیس، بدترین وقت را انتخاب کرد و درست زمانی که همه خلبانان و مکانیسی‌های پایگاه، سر میز ناهار خوری نشسته و مشغول صرف ناهار بودند، آژیر را کشید که به خیال خودش مچ بگیرد. پیش از کشیدن آژیر، توسط تاکي واکی، به همه گفت که به محوطه باز فرودگاه بیایند. همه با عجله خود را به پارکینگ هواپیماهای بال گرد و بال ثابت رساندیم. بیش از یکصد و هشتاد پرنده در آن پارکینگ بود. به محض کشیدن آژیر، کورنومتر ساعت را به کار انداخت و وقت گرفت. اما خلبانان پایگاه هم دست ما را خوانده بودند و یا بطور انضباطی، آماده شنیدن صدای آژیر بودند. در ظرف مدتی کمتر از یک دقیقه، حتی یک پرنده، روی زمین نبود. همه پرواز کرده و پراکنده شده بودند. که به این عملیات (اسکرابل) می‌گفتند.

در آن بازدید که به طور ناگهانی از پایگاه فورت بینگ انجام دادیم، برای من یک نکته مهم مورد توجه و تحسین قرار گرفته بود و آن آمادگی کامل شان برای مقابله با هر نوع حادثه‌ای و نیز سازماندهی همه بخش‌های آن پایگاه و حس مسئولیت‌های فردی در برابر وظیفه جمعی بود. در آنجا فهمیدم که این دوره‌هایی که ما می‌گذرانیم، اگر تنها برای خواندن کتاب‌ها بود، می‌شد در ایران خواند و ضرورتی نبود که آن همه راه دور را طی کرد. در هر روز که برگی از دفتر آن دوره‌ها را ورق می‌زدیم، چشمان ما به درس‌هایی می‌خورد که در گذشته، به دلیل عادت روزمره، توجهی به آنها نکرده بودیم. هدف از فرستادن ما به دوره، برای آن بود که به چشمان خود، روش‌های جاری یک ارتش فوق مدرن را ببینیم و در ذهنمان، از آن الگو برداری کنیم، تا ارتش خود را به همان روش‌ها به راه ببریم و هر روز قدمی در ساختن یک ارتش مدرن و فوق مدرن، برداریم و نهایتاً آن را تبدیل به یک ارتش ابر قدرت کنیم و ملت ما را از حمله‌ها و آسیب‌های دشمنان و بد خواهان، بیمه نماییم. به هر جایی که سرک کشیدیم، مرتب بود و نقصی وجود نداشت، بنابراین صورت جلسه گروه بازرسی، مبنی بر ایده‌آل بودن آن پایگاه نوشته و به سر فرماندهی در پنتاگون، فرستاده شد. آن روز، تا غروب در پایگاه بینگ بودیم و سپس به هتل ما در کولومبوس برگشتیم. آن شب نیز با هم‌کلاسی‌ام تا دیر وقت از همه چیز سخن گفتیم و وقتی برایش از تاریخ ایران سخن می‌گفتم، کم‌کم چیزهایی که در گذشته درباره ایران شنیده بود به یادش می‌آمد و او هم در باره پیشینه ما از آنچه که شنیده و خوانده بود سخن می‌گفت. به خصوص گفت: «من هر گاه نام کوروش کبیر را می‌شنیدم و یا شرح احوالی از او می‌خواندم، به نظرم شخصی به شکل یکی از قدیسیین جلوه می‌کرد و او را به مانند تصاویر موسی و پولوس پیغمبر یا پطروس یا یعقوب، تجسم می‌کردم. و هرگز، او را سوار بر اسب نیرومندی که در پیشاپیش یک سپاه نیرومند، از دروازه‌های شهرها می‌گذرد و یا از معبر رود دجله وارد بابل می‌شود، تجسم نکرده بودم و اینک با تصویرهایی که از این مرد بزرگ تاریخ برایم رسم کردی، همه چیزش تغییر کرد و لباسی را که در ذهنم برایش پوشانده بودم، از اندامش بدر آوردم و لباس مردان و سرداران بزرگ جنگی را بر تنش کردم که بر اسبی بسیار بزرگ سوار است و در پیشاپیش سپاهی عظیم با سنگینی و افتخار پیش می‌راند.»

روز بعد، از کولومبوس راه افتادیم و از طریق آتلانتا به کارولینای جنوبی رفتیم تا به یکی از حیاتی‌ترین سازمان دیده بانی و دفاعی آمریکا برویم. به پایگاهی وارد شدیم که بجای درخت‌های عظیم، آنتن‌های بشقابی عظیمی در آن منطقه دیده می‌شد که

ماه عسل

محمد جواد

من و پارمیسا خانم به تازگی با هم ازدواج کرده ایم و قصد داریم ماه عسل با ماشین مدل بالا و خارجی پدر پارمیسا به شمال برویم و الان در جاده چالوس هستیم و پارمیسا کاملاً با احتیاط و با سرعت مطمئنه و رعایت قوانین در حال رانندگی است. پشت سرما صف طولانی از ماشین‌ها ردیف شده‌اند، مدام بوق می‌زنند و چراغ می‌دهند و هر کدامشان که سبقت می‌گیرند با دست اشاره ای نیز می‌کنند.

راستش را بخواهید از این که پارمیسا خودش رانندگی می‌کند و اجازه نداده که من رانندگی کنم دلخور هستم. الان بهترین موقعیت برای منصرف کردن پارمیسا و رانندگی خودم می‌باشد. با لحن تحقیر آمیزی گفتم: «هر چی ژیان و پیکان و موتورگازی بود از ما سبقت گرفت». پارمیسا با آرامش هرچه تمامتر جواب داد: «حد اکثر سرعت مجاز در این جاده صد کیلومتره. روی این تابلوها یه چیزی برای خودشون نوشتن، شما چرا جدی می‌گیرید.»

چند دقیقه می‌گذرد. حوصله ام حسابی سر رفته است. گفتم: «ماشین صفر کیلومتر خارجی گرفتید، پس کی می‌خواهید بهش گاز بدید؟ پدرتون بهتر بود برای شما تراکتور می‌خرید.» نخیر این حرفها هم فایده ندارد. باید فیتله شش سرزنش هایم را بالا ببرم. گفتم: «عزیزم یه چیزی سمت راست، زیر پاتون هست به نام گاز، اگه یه کمی فشارش بدید ثواب داره. رانندگی شما من رو به یاد تراکتور رانی ف می‌اندازه!» سرزنش های من که شبیه بمباران یمن توسط سعودی بود، بالاخره جواب داد و پارمیسا به رانندگی من رضایت داد. آخ جان تمام عمرم، آرزویم این بود که با یک ماشین مدل بالا رانندگی کنم. تا جایی که گاز می‌خورد گاز دادم. باید دو بیست و پنجاه کیلومتر را پر کنم. سبقت سبقت، مجاز و غیر مجاز هم نداره، لایبی می‌کشم در حد لالیگا. آخ یادم باشه یه زنگ به برویچه‌ها بزنم و خبر بدم.

ترس در چشم های پارمیسا موج می‌زد. گوش من به نصیحت های او بدهکار نیست. گفتم: «هنگام رانندگی نباید با آقای راننده صحبت کنید.» نمی‌دانم از کجا سروکله گشت نامحسوس پیدا شد. بر خرمگس معرکه لعنت، گشت از من می‌خواست که در کنار جاده توقف کنم. زهی خیال باطل، گازش رو گرفتم. من که صاحب ماشین نیستم، قبضشون رو بفرستند برای صاحب ماشین، من رو سته نه!

به اولین ایستگاه پلیس راه که رسیدم، نامردها جلویم را گرفتند. راه فرار هم نداشتیم. ماشین را به پارکینگ بردند، گواهینامه ام فقط به اندازه یک انگشت سوراخ شد. پونصد شونصد نمره منفی هم به بنده الطقات فرمودند، بعلاوه یک برگ جریمه میلیونی به عنوان کادوی عروسی. البته این عزیزان راهنمایی رانندگی عشق جریمه دادن هستند و کاری به مقصر بودن و نبودن طرف هم ندارند. از ماشین تولید شده گرفته تا کلاغ روی آسمان، برای همه جریمه می‌نویسند. من با این همه تخلف ریز و درشت که جای خود دارم. رانندگان باغی، اشتباهاتشان را زیر فرش ماموران راهنمایی رانندگی جارو می‌کنند. نظر پارمیسا اینه که به جای ماشین، من باید به پارکینگ منتقل می‌شدم. هرچی جارو را آب و تاب دادم، جارو میوه نداد، و نظر پامیسا عوض نشد.

بعد از یک ساعت کنار جاده ایستادن، سوار اتوبوس شدیم تا ماه عسل مان را ادامه دهیم. شب اتوبوس برای غذا و استراحت مقابل یکی از رستوران های بین راهی ایستاد. پارمیسا که مثل برج زهر مار شده بود پیاده نشد. من داخل رستوران، تنهایی حسابی جشن گرفتم و سه چهار پرس غذای مختلف زدم بر بدن، نزدیک بود خودم را خفه کنم.

دنباله مطلب در صفحه ۳۷

کنند. هرچه طلا و جواهر دارند به خودشان می‌بندند و به صورت خانم های یک میلیون تومانی در می‌آیند. دسته سوم زنهای جوانی هستند که هرچه لباس دارند، حتی لباس مشکی آنها نیز با آستین کوتاه و دامن کوتاه است و این پری رویان که تاب مستوری ندارند در مجلس ترحیم با همان لباس ها، یک چادر توری دانتل نازک هم به سر می‌کنند که بدتر از چادر سر نکردن است، چون آنچه در زیر چادر دارند مثل بازوان عربیان و صورت باز و سر و سینه لخت پر و پائی که تا بالای زانو از دامن کوتاه بیرون افتاده، همه پیداست. دسته چهارم، بر عکس زنهایی هستند که چادر سیاه بلند و کلفتی می‌پوشند و روی خود را هم کیپ می‌گیرند بطوری که اصلاً شناخته نمی‌شوند و آدم نمی‌داند در داخل چنین چادری زن است یا مرد که در زیر این رویوش پنهان شده تا زر و زیور دسته دوم را کش برود یا بر و اندام دسته سوم را دید بزنند.»

به حق چیزهای نشنیده!

ابوالقاسم حالت

تلفن زنگ زد و گوشی را برداشتم و صدای دوستی را شنیدم که ضمن صحبت، خبر مرگ یک بازرگان معروف را داد و گفت: «هفته پیش در آلمان فوت کرد و دیشب هم مراسم شب هفتم او در سالن یکی از هتل های لوکس شمال تهران برگزار شد.» با تعجب گفتم: «یعنی چه؟ ما تا به حال خیال می‌کردیم که سالن های هتل، آن هم هتل های مجلل، برای شب نشینی و جشنهای عروسی و این جور چیزهاست نه برای عزاداری. این واقعا خیلی مضحک است.» گفت: «اتفاقاً در بغل همان سالن، سالن دیگری وجود داشت و آنجا جشن عروسی و بزن و بکوب و میگساری به راه بود.» گفتم: «تا آنجا که من می‌دانم، آن مرحوم یک آرامگاه اختصاصی خانوادگی برای خود تهیه دیده بود که دو اطاق خیلی وسیع دارد و مفروش و مبله هم هست. چرا شب هفتم او را در آنجا برگزار نکردند؟» خندید و گفت: «چه عرض کنم؟ پشت سر مرده نباید غیبت کرد. ولی بالاخره حقیقت پنهان نمی‌ماند. آن مرحوم چون نمی‌خواست زن و بچه اش از بعضی جورکارهایش سردرآورند، هر وقت که در تهران بود و هوس می‌کرد که یکی بزند و جرعه ای بنوشد و عشقی بکند، با رفاقا به آرامگاه می‌رفت و بساط دود و دم و عیش و نوش را در آنجا علم می‌کرد. زنش هم این موضوع را بهانه کرد و چون تازه بدوران رسیده و بلند پرواز هم هست و همه جا می‌خواهد پز بدهد، مراسم شب هفت را در هتل انداخت.»

گفتم: «عبید زاکانی حکایتی دارد که مردی زنی گرفت و در حجله متوجه شد که خانم از زیور دوشیزگی عاری است ولی برای حفظ آبروی او حرفی نزد. روز بعد که به خانه آمد، دید تازه عروس دارد گوش خود را سوراخ می‌کند. گفت: خاتون، این چه قاعده ای است؟ گوهری که باید در خانه من سفته باشی در خانه پدرت سفته ای و گوشی که باید در خانه پدرت سوراخ کرده باشی در خانه من سوراخ می‌کنی؟ حالا اینها هم سوراخ دعا را گم کرده یا جای عیش و عزا را با هم عوض کرده‌اند. تفریح و میگساری را به قبرستان، و تعزیه و سوگواری را به هتل برده‌اند. به حق چیزهای نشنیده!» گوشی را گذاشتم و آمدم سر ناهار.

وقتی سر میز ناهار موضوع را تعریف کردم، پسر بزرگم که سال آخر دانشکده را می‌گذراند گفت: «از این چیزها زیاد است. چند وقت پیش یکی از شاگردان مدرسه عالی ساختمان آنقدر مواد مخدر استعمال کرد که حالش بهم خورد و در راه بیمارستان جان به جان آفرین تسلیم کرد. پسران و دخترانی که دوستش بودند برایش در یکی از دانشینگ های مجلس یادبود برپا کردند در این مجلس عزاداری همه با لباس سیاه تانگو می‌رقصیدند. پسر و دختر در حال رقص سر روی یکدیگر می‌گذاشتند و گونه به گونه هم می‌چسباندند و بیاد دوست مرحومشان اشک می‌ریختند.»

پسر کوچکم که در سال آخر دبیرستان است، دختری را نام برد که یک ماه پیش مادرش به رحمت خدا رفته بود و گفت: «این دختر غروب همان روز که مادرش مرده بود با لباس سیاه همراه دو نفر از دوستان پسرش بیرون رفت و نصفه شب مست برگشت. بعد معلوم شد خودش را هم لو داده.»

صحبت که به اینجا رسید، زلم گفتم: «در مجلس ترحیم زنانه هم وضع خیلی از خانم ها دیدنی و شنیدنی است. یک دسته از این خانم ها هیچ وقت آرایش و توالت شان ترک نمی‌شود، حتی وقتی که در مجلس ترحیم باید شرکت کنند. منتهی در اینجا چون استعمال لوازم آرایشی مثل مایک و رنگهای سفید و سرخ مخالف عزاداری است دق دل خود را سر رنگ سیاه در می‌آورند که با مراسم سوگواری هم جور در آید. مثلاً بیش از اندازه مداد ابرو و سایه چشم و ریمبل به کار می‌برند. آنوقت در مواقع حساس که آقا به صحرای کربلا می‌زند یا از مرده خدا بیمارز یاد می‌کند و همه را به گریه می‌اندازد، آنها خودشان را سفت و سخت نگه می‌دارند که گریه شان نگیرد و رنگهایی که به چشم و ابرو مالیده‌اند بهم نریزد. اما اگر مرده از نزدیکانشان باشد و نتوانند از گریه خود داری کنند، وقتی از مجلس ترحیم بیرون می‌آیند، می‌بینید آرایش چشم و ابروی آنها به وضعی در آمده که دیدنش دل آدم را به هم می‌زند. نقاشی ها نقش بر آب شده و رنگهای سیاه چنان در صورتشان دویده که قیافه مادر فولاد زره را پیدا کرده‌اند. دسته دوم زنانی هستند که هرگز نمی‌توانند دست از پز دادن بردارند. اینها چون می‌بینند آرایش غلیظ و پوشیدن لباس زرق و برق دار و رنگارنگ برای حضور در چنین جائی مناسب نیست، عقده خود نمائی را طور دیگر بروز می‌دهند و سر تا پای خود را پر از زیب و زیور می

خاطراتی از هنرمندان

پرویز خطیبی (بخش شانزدهم)

گل نراقی خواننده ناشناس «مرا بیوس»

همکاری مرضیه با مجید وفادار متأسفانه دوام زیادی نداشت و او در کنار «پرویز یاحقی» و «بیژن ترقی» قرار گرفت و نتیجه کار این مثلث هنری ترانه های دلنشینی است که هنوز هم در ذهن هزاران تن از افراد با ذوق نشسته است.

پیش از آن که به سراغ پرویز یاحقی و بیژن ترقی بروم بهتر است درباره برادران وفادار بنویسم. مجید و حمید وفادار دو نام معروف و دو هنرمند ارزنده بودند که در سالهای بیست و سی، شنوندگان رادیو تهران صدای ویولن و تار آنها را در اغلب برنامه ها، به خصوص در برنامه های صبح جمعه می شنیدند. آنها یک برنامه نیم ساعته داشتند که بدون خواننده قطعاتی اجرا می کردند و به دوستداران موسیقی شور و حالی می بخشیدند. مجید بر خلاف برادرش مردی بود معاشرتی که در محافل خصوصی حاضر می شد و سازش را بی ریا کوک می کرد و می نواخت ولی حمید که جدی تر از مجید بود و در وزارت دارائی شغل مهمی داشت کمتر با کسی می جوشید و من حتی در مجالس خصوصی هنرمندان هم ندیدم که سه تار بزنند. بعد از سال ۱۳۳۰ حمید به کلی دست از تار زدن برداشت، بی آن که نواری و یا صفحه ای از او به یادگار مانده باشد. سبک نواختن این دو برادر با تمام نوازندگان معروف آن روزگار تفاوت زیادی داشت هر دو پنجه ای شیرین و دلچسب داشتند. مجید آهنگساز بود ولی حمید علاقه ای به این کار نداشت. سالها پیش از جنگ جهانی دوم، در خیابان لاله زار درست مقابل خانه ما، کافه ای به نام قرنفل وجود داشت که من و دوستانم بیشتر شبها به آنجا می رفتیم. مجید و حمید در این کافه ساز می زدند و مشتریان زیادی به خاطر این دو برادر هر شب میز را اشغال می کردند. وقتی در سال ۱۳۳۲ به رادیو رفته، اولین بار مجید و حمید را در بوفه «بی سیم پهلوی» از نزدیک دیدم و در همان جلسه اول مدتها با هم گپ زدیم. دو هفته بعد در خانه خانم «کوکب پرنیان»، یکی از اولین گویندگان زن رادیو، من کنار مجید نشسته بودم و او چنان استادانه و پر شور و حال می نواخت که حاضران یعنی اهل فن سکوت کرده و گوش به سازش فرا داده بودند. بعدها مجید و حمید همکاری با «پروانه» را آغاز کردند، پروانه خواننده ای بود از آذربایجان که صدائی گرم و مطبوع داشت. آهنگ معروف افغانی «آن بام بلند که می بینی بام من است» را او سر زبانها انداخت و برای مدتی جزو نامداران آواز آن زمان بود. مجید بهترین آهنگهایش را در اختیار پروانه گذاشت، از جمله شعر و آهنگ «مرا بیوس» که هیچکس را نگرفت و صدائی به تحسین بلند نشد و آهنگ با آن همه زیبایی و تازگی می رفت تا بیوسد و خاک شود. مدت ها گذشت و همکاری وفادار و پروانه قطع شد، اما مجید به دنبال خواننده ای بود که بتواند «مرا بیوس» را دوباره بخواند. او می دانست که آهنگ روی صدای پروانه نشسته و همین سبب عدم موفقیت آن شده است.

سال ۱۳۳۵ بود، یکی دو سال پس از اعدام افسران وابسته به حزب توده، آهنگ و شعر «مرا بیوس» در ذهن بسیاری از همکاران مجید مانده بود، از جمله پرویز یاحقی که آن را به شدت دوست می داشت. یک روز که اعضاء ارکستر بزرگ رادیو در استودیوی شماره ۸ جمع شده بودند و انتظار روح الله خالقی را می کشیدند، حسن گل نراقی به دیدار پرویز یاحقی آمد. حسن فرزند یکی از تجار معتبر بازار بود که با اکثر هنرمندان دوستی و رفاقت داشت. من او را اولین بار سر پل تجریش با «منوچهر همایون پور» دیدم. جوانی بود خوشرو، شوخ و بذله گو با صدائی گرم که غزل خواندنش بین دوستان معروف بود. به هر حال وقتی گل نراقی سراغ یاحقی را می گیرد، او را به استودیو راهنمایی می کنند. در آنجا پرویز یاحقی با ویولن و یکی از نوازندگان با پیانو مشغول نواختن آهنگ مرا بیوس بودند. پرویز که چشمش به گل نراقی می افتد می گوید: «به این آهنگ گوش بده». گل نراقی یکی دو بار به آهنگ گوش می دهد و آن را زیر لب زمزمه می کند. در این ضمن مسئول ضبط برنامه موسیقی که پشت دستگاه نشسته بود، دستگاه را به راه می اندازد و این قطعه را بی آنکه کسی متوجه شود ضبط می کند. گل نراقی به دنبال کار خودش می رود و مسئول ضبط، نوار ضبط شده را از طریق رئیس وقت رادیو، برای معینان سرپرست انتشارات و رادیو می فرستد. وقتی



حسن نراقی

معینان و سایر مسئولان به نوار گوش می دهند تصمیم می گیرند که آن را پخش کنند و ماجرا را با پرویز یاحقی در میان می گذارند. پرویز می گوید که این کار برای گل نراقی گران تمام می شود، زیرا او از یک خانواده سرشناس مذهبی است و پدرش با کارهای هنری به شدت مخالف است. قرار می شود گل نراقی را به اداره رادیو دعوت کنند و موضوع را با خودش در میان بگذارند. گل نراقی می آید و گفته های پرویز یاحقی را تأیید می کند ولی به علت اصرار دوستان قبول می کند و نوار بدون ذکر نام و به نام مستعار «خواننده ناشناس» پخش می شود. روزی که نوار از رادیو پخش شد،

تهران یک صدا از آن آهنگ تازه حرف می زد. همه از یکدیگر می پرسیدند که این صدای گرم و دلنشین به چه کسی تعلق دارد، ولی تمام این سؤالات بی پاسخ مانده بود. هر کس حدسی میزد، حتی در میان کارکنان رادیو هم کسانی وجود داشتند که خبری از نام و نشان این خواننده تازه کار نداشتند. تنها چند تن از دوستان نزدیک گل نراقی از موضوع باخبر بودند. ولی به خاطر حفظ حیثیت خانوادگی او، دم نمی زدند. روزها و هفته ها گذشت. آهنگ مرا بیوس بنا بر تقاضای مردم روزی چند بار در برنامه های مختلف پخش می شد. شعرش را علاقه مندان از بر کرده بودند و شایع شده بود که این شعر را سرهنگ «مبشری» یکی از اعضای شاخه نظامی حزب توده قبل از اعدام سروده است. در حقیقت شعر جنبه های انقلابی هم داشت و کلمات آن قابل تفسیر بود.

مردم شعر را برای دیگران می خواندند و داستانها می ساختند، در حالی که گل نراقی مات و مبهوت مانده بود و نمی دانست چه کند! جالب این که شهرت «مرا بیوس» بسیاری از صاحبان مجلات و روزنامه ها را تشویق کرد تا به هر طریقی که شده این خواننده ناشناس را پیدا کنند و عکس و تفصیلاتش را در اختیار علاقه مندان بگذارند. یکی از کسانی که بیش از سایرین برای رسیدن به این هدف تلاش می کرد «مجید دوامی» سردبیر مجله «روشنفکر» بود. او از دهان یکی دو نفر شنیده بود که جوانی به نام گل نراقی «مرا بیوس» را خوانده ولی به او دسترسی پیدا نمی کرد. حالا دیگر گل نراقی از ترس به جهره پدرش هم نمی رفت و هر شب که پدرش به خانه بر می گشت به او می گفت: «حسن نمی دانم چه حسابی است که این روزها همه می آیند و یا تلفن میزنند و با تو کار دارند».

به هر حال گویا خود پرویز یاحقی از طرف دکتر «رحمت مصطفوی» مأمور می شود با گل نراقی مذاکره کند تا بلکه بتواند رضایت او را برای چاپ عکس در مجله جلب کند. تا آنجا که من اطلاع دارم این مذاکرات مدتی طول می کشد تا بالاخره گل نراقی رضایت می دهد و یک روز سه شنبه مردم تهران عکس خواننده مرا بیوس را روی جلد مجله روشنفکر می بینند. در عرض چند ساعت مجله که با تیراژ زیادی بیرون آمده بود نایاب می شود و آن روز و روزهای دیگر چاپ دوم و سوم هم به قیمت گزاف به فروش می رسد.

وقتی عکس گل نراقی روی جلد چاپ شد و شرحی از قول او و مجید وفادار آهنگساز نوشتند و معلوم شد که سازنده شعر «حیدر رقابی» متخلص به «هاله» است و نه سرهنگ مبشری. گفتگو و جنجالهای تازه ای در گرفت و حرفهای ضد و نقیض شروع شد. گروهی معتقد بودند که این رپورتاژ را خود دولت به چاپ رسانده تا سیاسی بودن شعر را خنثی کرده و افکار عمومی را از این حادثه بزرگ شکنجه و اعدام افسران توده ای به موضوع دیگری جلب کند، اما حقیقت این است که آن شعر اگر هم جنبه سیاسی داشت متعلق به آن دوران سال ۱۳۳۵ نبود، شعر را همان طور که نوشتم برای اولین بار حدود سالهای ۲۶ و ۲۷ پروانه خوانده بود در حالی که سرهنگ مبشری و یارانش در سال ۱۳۳۳ دستگیر شدند.

و اما داستان برخورد پدر گل نراقی با این مسئله نیز داستان جالبی است که من از دهان دوستان شنیدم. ظاهراً مجله روشنفکر را یکی از تجار بازار روی میز حاجی می گذارد و حاجی به عکس روی جلد خیره می شود و بعد با حیرت فراوان می گوید: «چقدر شبیه حسن است!»

دنباله مطلب در صفحه ۳۸۷

باید امشب به در میکده بیتوته کنم
بنشینم سر راه
پیر میخانه از اینجا امشب،
شاید آهسته عبوری بکند
باید از او بخرم دُرد می کهنه ناب
که مرا مست کند تا دل شب
آنقدر گم شوم از هستی خویش
تا که در بیشه عشق رخ تو بوته کنم
لحظه ها می گذرد
شب پر از سایه دهشت زده تنهایی
سر فرو کرده به هر کنجی تار
نور چشمان پُر از وحشت من
می شکافد شبق این شب را
کم کم از دور کسی پیدا شد
پیر شب آمد و دست طلب و خواهش من
گوشه دامن او را بلعید
مرغ شب بر شرر گرم نیازم خندید
پیر گفت:

طلبت چیست بگو؟
گفتم ای مرشد میخانه عشق
دو سه پیمانه مرا مهمان کن
احتیاجم همه مستی است، دلم پر خون است
تو بیا بر دل یک عاشق زار
یک نفس، احسان کن
پاسخم داد، بهای طلبت بسیار است
در ازای دو سه پیمانه می کهنه ناب،
که تو را مست کند تا دل شب
چه برابرم داری؟
کیسه ای زر دادم
پیر زرها را مرا برگرداند
گفت این مستی و شیدایی و عشق
به زر اینجا ندهند ار چه هزاران باشد
سینه ات را بشکاف

و دلت را به بهای می میخانه بده
گر که عاشق شدی و مست شدن شیوه توست
بایدت دل بدهی
سینه را چاک زدم
و دل پُر تپش و پُر خون را
در ازای شبی از عشق تو بی خویش شدن، بخشیدم

سوگل مشایخی

شانه ات را دیر آوردی، سرم را باد برد
خشت خشت و آجر آجر، پیکرم را باد برد
من بلوطی پیر بودم پای یک کوه بلند
نیمم آتش سوخت، نیم دیگرم را باد برد
از غزل هایم فقط خاکستری مانده به جا
بیت های روشن و شعله ورم را باد برد
با همین نیمه، همین معمولی ساده بساز
دیر کردی نیمه عاشقترم را باد برد
بال کوبیدم قفس را بشکنم عمرم گذشت
وا نشد بدتر از آن بال و پرم را باد برد

حامد عسکری

آمدی در خواب من دیشب چه کاری داشتی
ای عجب از این طرفها هم گذاری داشتی
راه را گم کرده بودی نیمه شب شاید عزیز
یا که شاید با دل تنگم قرار داشتی
مهربانی هم بلد بودی عجب نامهربان
بعد عمری یادت افتاده که یاری داشتی
سر به زیر انداختی و گفתי آهسته سلام
لب فروبستی نگاه شرمساری داشتی
خواستم چیزی بگویم گریه بغض را شکست
نه نگفتم سالها چشم انتظاری داشتی
با نوازش می کشیدی آه و می گفתי ببخش
سربه دوشم هق هق بی اختیاری داشتی
وقت رفتن بغض کردی خیره ماندی سوی من
شاید از دیوانه ی خود انتظاری داشتی
صبح بوی گل تمام خانه را پر کرده بود
کاش می شد باز در خوابم گذاری داشتی

شهریار

در خیالات خودم در زیر بارانی که نیست
می رسم با تو به خانه، از خیابانی که نیست
می نشینی رو به رویم خستگی در می کنی
چای می ریزم برایت توی فنجان که نیست
باز می خندی و می پرسی که حالت بهتر است؟
باز می خندم که خیلی! گر چه می دانی که نیست
شعر می خوانم برایت واژه ها گل می کنند
یاس و مریم می گذارم توی گلدانی که نیست
چشم می دوزم به چشمت، می شود آیا کمی
دست هایم را بگیری بین دستانی که نیست؟
وقت رفتن می شود با بغض می گویم نرو
پشت پایت اشک می ریزم در ایوانی که نیست
می روی و خانه لبریز از نبودت می شود
باز تنها می شوم با یاد مهمانی که نیست

بیتا امیری

مرا مست کردی
شرابی مگر؟
گرفتی مرا
شعر نابی مگر؟
گرفتم سراغ تو را از نسیم،
گل نورس من
گللابی مگر؟
رهاندی مرا از غم تشنگی
چه سبزم به یاد تو،
آبی مگر؟
ز برق نگاهت چنان کوه برف
دلم آب شد
آفتابی مگر؟
تویی روشنی بخش شب های من،
گل نورس من،
تو ماهی مگر؟
به سوی تو می آیم اما دریغ
مرا می فریبی
شرابی مگر؟

حسین منزوی

دلی یا دلبری؟ یا جان و یا جانان؟ نمی دانم
همه هستی تویی، فی الجمله، این و آن نمی دانم
به جز تو در همه عالم دگر دلبر نمی بینم
به جز تو در همه گیتی دگر جانان نمی دانم
به جز غوغای عشق تو درون دل نمی یابم
به جز سودای وصل تو میان جان نمی دانم
چه آرام بر در وصلت؟ که دل لایق نمی افتد
چه بازم در ره عشقت؟ که جان شایان نمی دانم
یکی دل داشتم پر خون شد آن هم از کم بیرون
کجا افتاد آن مجنون، در این دوران؟ نمی دانم
دلم سرگشته می دارد سر زلف پریشانت
چه می خواهد از این مسکین سرگردان؟ نمی دانم
دل و جان مرا هر لحظه بی جرمی بیازاری
چه می خواهی از این مسکین سرگردان؟ نمی دانم
اگر مقصود تو جان است، رخ بنما و جان بستان
و گر قصد دگر داری، من این و آن نمی دانم
مرا با توست پیمانی، تو با من کرده ای عهدی
شکستی عهد، یا هستی بر آن پیمان؟ نمی دانم
تو را یک ذره سوی خود هواخواهی نمی بینم
مرا یک موی بر تن نیست کت خواهان نمی دانم
چه بی روزی کسم، یارب، که از وصل تو محروم
چرا شد قسمت بختم ز تو حرمان؟ نمی دانم
چو اندر چشم هر ذره، چو خورشید آشکارایی
چرایی از من حیران چنین پنهان؟ نمی دانم
به امید وصال تو دلم را شاد می دارم
چرا درد دل خود را دگر درمان نمی دانم؟
نمی یابم تو را در دل، نه در عالم، نه در گیتی
کجا جویم تو را آخر من حیران؟ نمی دانم
عجب تر آنکه می بینم جمال تو عیان لیکن
نمی دانم چه می بینم من نادان؟ نمی دانم
همی دانم که روز و شب جهان روشن به روی توست
ولیکن آفتابی یا مه تابان؟ نمی دانم
به زندان فراق در، عراقی پایبندم شد
رها خواهم شدن یا نی، از این زندان؟ نمی دانم

عراقی



عصر جدید ریاضت اقتصادی

جاستین ویلامیل - اقتصاددان

دولت آرژانتین چند ماه پیش یک طرح رادیکال را برای تحول اقتصادی آغاز کرد که هزاران معترض را با شعار کشور برای فروش نیست به خیابان‌ها کشاند. هدف خشم معترضان رئیس‌جمهور جدید «خاویر میلی» بود و مجموعه‌ای از سیاست‌ها که برای دنیای در حال توسعه آشناست. سرمایه‌گذاران بین‌المللی و صندوق بین‌المللی پول، بزرگ‌ترین بستکاران آرژانتین هستند و «میلی» برای جلب رضایت آنها در کمپین‌های خود با یک اره برقی ظاهر می‌شد و قول کاهش شدید مخارج را می‌داد. وقتی هم که رئیس‌جمهور شد بلافاصله ارزش پول ملی را به نصف کاهش داد، پروژه‌های عمومی را معلق کرد، و به‌رغم تورم افسارگسیخته، سوبسید تسهیلات و حمل‌ونقل را کاهش داد. در ماه‌های بعد از آن بود که اعتراضات آرژانتین شدت گرفت. ولی آرژانتین تنها نیست. در همه دنیا دولت‌ها در تلاشی مستاصلانه برای موازنه بودجه و جذب سرمایه‌گذاران ساکن پایتخت‌های دور دست، دست به هزینه‌زدایی چشمگیر زده یا دارند می‌زنند. بعد از افزایش موقت مخارج طی همه‌گیری کرونا، دنیا وارد عصر تازه‌ای از تعدیلات دردناک شده است و این تصویر بیش از هر جایی در خیابان‌های بوئنوس آیرس مشهود است.

«ادواردو بلیونی» مدیر ملی سازمان دست‌چپی پول‌اوبررو که به سازمان‌دهی اعتراضات خیابانی آرژانتین کمک کرده می‌گوید: «این یک انتقال عظیم سرمایه از کارگران به کمپانی‌های بزرگ است». اما در حالی که «میلی» (که خودش را آنارکو-کاپیتالیست معرفی می‌کند) هوادار صریح ریاضت اقتصادی است، این فقط بخشی کوچک از یک مشکل بزرگ است. طبق پیش‌بینی‌های صندوق بین‌المللی پول، بیشتر کشورهای در حال توسعه قصد دارند بعد از پرخرجی موقت دوران کرونا، امسال از مخارج خود بکاهند. به درخواست بازارها و سازمان‌های خصوصی مثل صندوق بین‌المللی پول، آرژانتین هم به فهرست بلندی از کشورها پیوسته که شامل پاکستان و نیجریه و مصر و کنیا و سریلانکا هم می‌شود. «نبیل عبدو» مشاور ارشد آکسفام اینترنشنال می‌گوید: «ما شاهد عصری تازه از ریاضت اقتصادی هستیم که به‌طور علنی اعلام نشده چون با زبانی ملایم طرح شده است، ولی قطعا در حال رخ دادن است».

بحران تاریخی: گرچه ریاضت اقتصادی از قدیم بخشی از سیاست اقتصادی در جهان در حال توسعه بوده، حالا زمان بسیار بدی برای بروز مجدد آن است. بنا به گزارش گروه دولوپمنت فایننس اینترنشنال که در پایان سال ۲۰۲۳ منتشر شد، جنوب جهانی (یا همان جهان سوم) با بدترین بحران بدهی از ابتدای ثبت جهانی روبه‌رو است. به‌طور متوسط بیش از یک سوم درآمد دولتی در کشورهای در حال توسعه صرف پرداخت بدهی می‌شود. در آفریقا این رقم بیش از نصف است که مخارج معمول دول آفریقایی در حوزه آموزش و بهداشت و خدمات اجتماعی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در همین حال، نرخ‌های بهره، که در همه دنیا برای مهار تورم بالا رفته بود، کماکان بالا مانده است و ممکن است تا مدتی همان بالاها بماند که خود این نه تنها تعهدات پرداخت را افزایش می‌دهد، که هزینه استقراض را هم بالا می‌برد.

«لوئیز ویرا» هماهنگ‌کننده پروژه برتون وودز در لندن می‌گوید: «بیشتر شمال جهانی دوره احیاء اقتصادی را کمابیش از مدتی پیش شروع کرده‌اند و آمریکا به خوبی در حال جذب تمام سرمایه‌هایی است که طی دوره نرخ بهره پایین به جهان سوم سرازیر شده بود. این یعنی تشدید روند موجود». مطابق یک پژوهش بزرگ در سال ۲۰۲۲ که توسط ایزابل اورتیز و متیو کامینز انجام شد، بیشتر دولت‌ها از سال ۲۰۲۱ شروع به کاهش مجدد مخارج عمومی کردند و این روند دست‌کم تا سال ۲۰۲۵ ادامه خواهد داشت، که این امر بیش از ۸۵ درصد جمعیت جهان را وادار به تحمل شکلی از ریاضت اقتصادی خواهد کرد. «ایزابیل اورتیز» می‌گوید: «ریاضت اقتصادی سیاستی کهنه است که به هنجار جدید بدل شده است». مولفان مزبور افزودند که چیزی شبیه آنچه که بعد از بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ دولت‌ها را وادار به افزایش هزینه‌ها کرد حالا دارد اتفاق می‌افتد. اما این بار خطرات بسیار نابهنگام‌تر و وخیم‌تر است. ترکیب بدهی سرسام‌آور، دسترسی اندک به وام‌دهندگان خصوصی، و تقاضا برای نهادهایی مثل صندوق بین‌المللی پول، بیشتر کشورهای در حال توسعه را در موقعیتی ناخوشایند قرار داده که مجبورند همزمان با افزایش هزینه‌های بدهی و تداوم ضرر اقتصادی، بودجه‌ها را به‌شدت کاهش دهند.

حراج دارایی‌های عمومی: درست بیرون قاهره، یک قصر سنگی با باغ‌های بزرگ



و چشم‌انداز اهرام جیزه وجود دارد که زمانی گل سرسید هتل‌های دولت مصر بود؛ ماریوت منا هاوس که اقامتگاه رجالی چون چرچیل و سیناترا و میزبان مذاکرات صلح مصر و اسرائیل بود، زمانی نماد بلندپروازی‌های مصر در حوزه پروتوق توریسم

بود. اما اواخر سال گذشته به بهای ارزان به سرمایه‌گذاران خصوصی فروخته شد. منا هاوس فقط شروع ماجراست. در حالی که دولت مصر زیر بار بدهی فزاینده و مطالبات صندوق بین‌المللی پول برای کاهش بودجه دست و پا می‌زند، کشور شاهد حراج دارایی‌های عمومی است: یک سهام عمده در کشور که مالک هفت هتل بزرگ از جمله منا هاوس است، سهامی در کمپانی‌های مختلف از مخابرات تا نفت، و حتی برنامه‌هایی برای فروش ۲۲ میلیارد دلار دارایی در ساحل شمالی کشور.

در نیجریه هم بعد از آن که دولت پرزیدنت «بولاتینوبو» بیش از ۱۰ میلیارد دلار سوبسید سوخت را قطع کرد، بسیاری به آغوش منتظر وام‌دهندگان کوتاه مدت سوق داده شده و میلیون‌ها نفر در پایان سال گذشته به ورطه فقر افتادند. درست مثل «میلی» در آرژانتین، «تنبو» هم ارزش پول ملی را ساقط کرد. اما شبیه آرژانتین، یک نرخ مبادله ضعیف‌تر همین‌طور به معنای هزینه‌های بالاتر برای بیشتر مردم به‌خصوص برای کالاهای وارداتی است.

در کنیا دولت مجموعه‌ای از مالیات‌های جدید با هدف نجات کشور از وضع کرد، و در پی آن ده‌ها نفر طی اعتراضات جولای کشته شدند. بنا به گزارش پروژه «برتون وودز»، در حالی که قیمت مواد غذایی مثل ذرت سه برابر شد، سرمایه‌های خصوصی، ملاکان بزرگ و شرکت‌های بزرگ از اصلاحات لطمه نخوردند. در آن سوی دنیا در پاکستان در سال گذشته بعد از آن که دولت قیمت برق را بالا برد تا از صندوق بین‌المللی پول کمک مالی دریافت کند، اعتراضات انبوه بروز کرد. در سریلانکا هم دولت به دنبال کاهش شدید بودجه‌هاست، این کشور پارسال اعلام ورشکستگی کرد و حالا برای بازسازی دست و پا می‌زند، و صندوق یاد شده در نهایت با اعطای وام‌هایی به آن موافق کرد. «عبدو» مشاور آکسفام می‌گوید: «ما یک معماری مالی بین‌المللی داریم که علنا تعهد به بستکاران را به جای تعهدات دولت به مردم تشویق می‌کند. **فراتر از کاهش بودجه‌ها:** حتی تحقیقات داخلی صندوق بین‌المللی پول نشان می‌دهد که ریاضت اقتصادی بدفراجم است. کاهش بودجه‌ها در دوره فشار اقتصادی به مصرف‌کننده لطمه می‌زند، اقتصاد را به رکود می‌کشد، و به مرور آثار اقتصادی بدتری به بار می‌آورد. منتقدان ریاضت اقتصادی معمولا می‌گویند که این‌گونه اقدامات به‌طور معمول صرفا به موازنه بودجه در کوتاه مدت کمک می‌کند ولی در بلند مدت کشورها را به گرداب می‌اندازد.

صندوق بین‌المللی پول به نوبه خود سریعا واکنش نشان داده و ریاضت اقتصادی را به زبان نرم مطرح می‌کند. «گیتا گوپینات» معاون اول مدیر عامل این صندوق در ماه فوریه گفت: «مهم است که در آرژانتین بار تعدیل اقتصادی به طور نامتوازن روی دوش خانوارهای طبقه کارگر نیفتد». این همان ادبیاتی‌ست که صندوق بین‌المللی پول معمولا استفاده می‌کند. ولی ادبیات نرم‌تر لزوما به سیاست نرم‌تر تبدیل نمی‌شود. «گوپینات» همین‌طور گفت: «در ملاقات با میلی و وزیر اقتصاد او، لوییس کاپتو، متوجه عواید اولیه و مهم احیای ثبات اقتصاد کلان و مقررات مالی قوی شدم».

اورتیز و کامینز مجموعه‌ای از توصیه‌ها را برای جایگزینی نسخه کلاسیک ریاضت مورد نظر صندوق بین‌المللی پول ارائه کرده‌اند، از جمله: وضع مالیات بر ابرثروتمندان، ممانعت از گردش‌های مالی غیرقانونی، و بازسازی و پاکسازی بدهی. محققان یاد شده همین‌طور پیشنهاد می‌دهند که در نحوه تخصیص و استفاده از دارایی‌های صندوق بین‌المللی پول، موسوم به حق برداشت ویژه، تغییر ایجاد شود. مطابق این تغییر، حق برداشت ویژه، که مثل یک ارز مورد حمایت صندوق بین‌المللی پول عمل می‌کند، عمدتا به کشورهای در حال توسعه تخصیص داده می‌شود و به کشورهای اجازه داده می‌شود تا از این حق برداشت‌ها همچون ارز سخت استفاده کنند و به آنها امکان می‌دهد تا بدهی را پرداخت کرده و بودجه ملی را تقویت کنند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

اصلاح رفتاری

در یک دانشگاه در تورنتو، کانادا، تازگی ها مد شده بود که دانشجویان دختر وقتی می رفتند داخل دستشویی، بعد از آرایش کردن، آینه را می بوسیدند تا جای رژ لب شان روی آینه دستشویی بماند. مستخدم از بس جای رژ لب پاک کرده بود خسته شده بود. موضوع را با رییس دانشگاه در میان گذاشت. فردای آن روز رییس دانشگاه تمام دخترها را در دستشویی جمع می کند و می گوید: کسانی که این عمل را انجام می دهند، برای مستخدم ایجاد زحمت می کنند. حالا برای این که شما ببینید که پاک کردن جای رژ لب چقدر سخت است، یک بار جلوی شماها پاک می کند، مستخدم با آرامش کامل رفت دستمال رو فرو کرد داخل توالت، بعد که دستمال خیس شد، شروع کرد به پاک کردن آینه. از اون به بعد دیگر هیچکس آینه ها را نبوسید.

باهوش ترین انسان تاریخ

باهوش ترین انسان تاریخ ویلیام جیمز سایدیس آمریکایی متولد سال ۱۸۹۸ میلادی است. او در یک سالگی نوشتن را یاد گرفت و در پنج سالگی به پنج زبان رایج دنیا تکلم می کرد و در یازده سالگی استاد دانشگاه هاروارد بود. او سر انجام در ۴۶ سالگی در سال ۱۹۴۴ میلادی به دلیل خونریزی مغزی درگذشت. جالب توجه اینکه ضریب هوشی او ۲۵۰ بوده است، با این توصیف که ضریب هوشی انسان معمولی بین ۸۵ تا ۱۱۵ است و این رقم در انسان های نابغه بین ۱۵۵ تا ۲۰۰ قرار دارد برای مثال ضریب هوشی گالیله را ۱۸۰ تخمین می زنند و ضریب هوشی بیل گیتس، بنیان گذار شرکت نرم افزاری مایکروسافت، ۱۶۰ است.

هستیم. بگذارید بچه‌هایتان از حیاط کوچک خانه‌ها و چاردیواری افکار شخصی شما جلوتر بروند و در خیابان بلند زندگی امروز بازی کنند و با صدای بلند فریاد و لبخند بزنند. برای آرزوهایشان خط تعیین نکنید.

آزادی، من عاشقت شدم. آرزو می کردم تا تمام عمر با تو و با راحتی جسم و روحم زندگی کنم، نه این که در خیال‌هایم با تو روبرو شوم. تو را می‌خواهم به فریادی بلند، نه انگشتی بر ماشه تفنگ! حسرت داشتنت، تاوان سکوت نسل‌های سوخته و آدم‌های خاکستری است. آنان که فکری روشن و روحی آزاد داشتند در جستجوی خوشبختی گم‌شده برای همه، نبودت را آشکار ساختند، اما در بند شد افکارشان و خود زندانی اربابان آزادی شدند و نه اثری از نام شان و نه ردی از خون آنها بر جای ماند. حکایت تلخی است. قربانیان آزادی، مزار ندارند. آزادی در روزگار ما شبیه رقص خوشه‌های گندم با باد، در غروب یکروز تابستان است که صبح روزی دیگر برای سود کشاورزی با داس از ریشه قطع می‌شود. این شعر نیست ولی روایتی سیاه از تبعید خیال‌های آدم‌ها، یعنی آزادیست.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ع	ا	د	ل	ع	ب	د	ا	ل	د	ا	د	ی	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵

دانشنامه

عبدالله خسروی

و بعضی‌ها بند طنبانشان به گردن لختی و مچ پای بی‌جوراب بند است و چشمشان به پایین کمر است و فکرشان پیش عورت و با نرینه‌گان هم‌خوابی می‌کنند، ولی به دو تار موی زنان گیر می‌دهند و مدام لب تریبون امر به معروف می‌کنند و آیه و حکم شرعی صادر می‌کنند و بعد با منکری فیلم پورن بازی می‌کنند و به لواط دیگران، مهر شلاق و گاه اعدام می‌زنند ولی برای لذت بردن خودشان از جوانان پسر حکم تیمم می‌دهند! اینان ریاکار و ظاهر فروش هستند و پیش خلق، حرف از خدا و استغفرالله می‌زنند و در نهمان به شیطان هم درس می‌دهند و اینقدر ذهن کثیفشان درگیر اندام زن است که اکثر صبح‌ها غسل جنابت می‌کنند و کاری که اینان با خدا و دین و اعتقادات مردم کردند بیچاره شیطان با بی‌نهایت سال وسوسه هم نکرد.

به خدا ته کوچه اینان همش بن‌بست است. بیایید برگردیم. هیچ زاهد و عابد و عارف و راهبی، هم‌مسلك اینان نیست. بیایید برگردیم. مسجد و کلیسا و کنیسه و معبد و مکه و بیت‌المقدس هم از کین اینان در امان نیست. بیایید برگردیم. بخدا این که اینان می‌گویند راه خدا نیست. بیایید همگی برگردیم.



مواظب رفتارت باش. با هر کسی عریان صحبت نکن. بعضی‌ها فقیر محبت هستند و از لبخند و نگاه گرمی به احترام انسانیت، خیالشان در چاه می‌افتد و خودشان را بیشتر از همه گول می‌زنند. با این جور آدم‌ها پوشیده و سنگین رفتار کن، چون با حرف خرابت می‌کنند. با هجوم آدم‌ها در پیاده‌روها و شلوغی بازار، بعضی‌ها با چشمان هیز و نگاه تشنه‌ای که دارند دنبال هوس می‌گردند و با اسکناس هایشان فقط نشانی تن می‌خواهند. این‌ها افرادی هستند که دیروزشان را جریمه داده‌اند و امروز به تاوان سال‌ها خوابیدن، با عقده‌های روحی و روانی می‌خواهند از همه انتقام بگیرند. به خیال شرم‌نده شان می‌توانند با هویتی مخوف و کثیف گذشته فاسد و تاریکی که داشتند را پنهان نگه دارند. آنان که برای عشق و دوست داشتن ارزش قائل هستند هیچ آغوشی را با زور و تعرض از آن خود نمی‌کنند. در شهری که پر از ذهن‌های فاحشه است، کسی برای پاکی باکره‌ها دست نمی‌زند.



هر شب در خلوت و تقابل رؤیاهای زیبا و کابوس‌های سیاه با خودم زمزمه می‌کنم که فردا روز دیگریست و امید که داشته باشی، در تاریخ‌ترین چاه‌های زندگی، انگار یک چراغ روشن آماده داری. بچگی‌ها چون نسل سوخته بودم شاید اسباب بازی نداشتم که باهاشون خودم را سرگرم کنم، اما اینقدر خیال گرم و آرزو شیرین داشتم که هیچوقت نفهمیدم کی و چه جوری بزرگ شدم. آن روزها، در خلوت‌های بدون درد و غم، اینقدر به فکر دل کوچک و شادم بودم و دنبال بازی و راه رفتن با رؤیاهای کوچک و ساده آینده، که به ذهنم خطور نمی‌کرد چرا پشت‌بام خانه‌ها در یک سطح و اندازه نیست! بزرگ که شدم، فهمیدم آرزوها و فکرهای هر کسی در بچگی به اندازه پشت‌بام خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنند بلندی و مساحت دارد.

از همان زمان، روزگار به ما آموخت که عده معدودی با خیلی‌ها تفاوت دارند، اما اینقدر در دنیای کوچکی که به اندازه خانه پدری، مساحت و میدان برای بازی داشت، غرق شده بودیم که هیچوقت تفاوت‌ها را ندیدیم، چون فکر می‌کردیم این سهم ما از زندگیست! همیشه بالانشینان دستشون از کسانی که پایین شهر زندگی می‌کنند در همه جا درازتره و می‌توانند به خیلی چیزها چنگ بزنند. این پایین‌ترها هستند که برای بلند شدن و بعضی وقت‌ها بالا رفتن، چاره‌ای ندارند مگر به بالانشینان چنگ بزنند، چون خودمان آن جور زندگی کردیم و بزرگ شدیم که به کم قانع هستیم و دستمون از خیلی جاها و مسائل کوتاه شده است. هر وقت هم از محیط زندگیمون بالاتر فکر کردیم و خواستیم گام بزرگ برداریم، بهمون هشدار دادند که به اندازه گلیمت پاتو دراز کن! وقت تولدامون کسی برامون شمع فوت نکرد و هیچکس ما را بخاطر نداشتن، تشویق نکرد، اما تا نلوتن بخواد اطرافیان خودمان و آدم‌های شبیه، ما را از آسمان ترساندند و توی گوش و مغزمان فرو کردند که دنیا جای شیرین و قشنگی نیست و همه، زندگی را در سرنوشت، حکمت و تقدیر خلاصه کردند و بجای گفتن از زیبایی‌های دنیا و لذت زندگی در بهار و عاشقی در فصل پرفریب و زیبایی پاییز، از داغی تابستان و سرمای زمستان کلی حدیث گفتند و هر جا فکر اعتراض داشتیم ما را از خدا ترساندند و فرمان هیس و هشدار دادند. الان که بزرگ شدیم چوب همان خیالات ساده و خوش باوری‌ها را می‌خوریم و مدام نگران سرمای فردا

ها و نورپردازی های توکار، برای روشنایی کلی استفاده کنید. دستیابی به تعادل مناسب بین عناصر نورپردازی سنتی و معاصر، ادغام و هماهنگی این دو سبک را افزایش می دهد.

اکسسوری های دکوراتیو: لوازم جانبی و اقلام دکوری، رنگ های نهایی را به فضای



داخلی ارائه می کنند. آثار هنری سنتی ایران، مانند نقاشی های مینیاتوری یا خوشنویسی را در کنار آثار هنری یا عکاسی معاصر آمریکایی استفاده کنید. برای تقویت بیشتر ترکیب، عناصر تزئینی ایرانی مانند کاشی های معرق یا آینه کاری را با لوازم مدرن آمریکایی مانند گلدان های شیک، مجسمه ها یا آثار هنری

انتزاعی ترکیب کنید. این ترکیب یک محیط جذاب و فرهنگی غنی ایجاد می کند. در پایان، تلفیقی از طراحی داخلی ایرانی و آمریکایی، ترکیبی گیرا را ایجاد می کند، در واقع با ترکیب رنگ ها، بافت ها، مبلمان، الگوها، نورپردازی و اکسسوری ها از هر دو سبک، به یک ترکیب هماهنگ دست می یابیم. نتیجه یک فضای بصری خیره کننده است که تبادل فرهنگی و بیانی خلاقانه را نشان می دهد. چه به دنبال ایجاد یک اتاق نشیمن دنج و جذاب باشید یا یک اتاق ناهارخوری مجلل و شیک، تلفیقی از طراحی ایرانی و آمریکایی مطمئناً الهام بخش و لذت بخش خواهد بود. به یاد داشته باشید، نکته کلیدی ایجاد تعادل بین این دو سبک و ایجاد تلفیقی هماهنگ است که منعکس کننده زیبایی های ظریف طراحی ایرانی و سادگی و کاربردی بودن سبک آمریکایی است. ترکیب های مختلف را آزمایش کنید و ترکیبی را بیابید که با سلیقه شخصی شما همخوانی دارد.

در مقالات بعدی درباره سبک های ایرانی توضیح خواهیم داد، با من همراه باشید.



ساخت و اجرای طراحی دکوراسیون

هستی موسوی
طراح دکوراسیون داخلی

hastidesign99@gmail.com

ترکیب عناصر ایرانی در طراحی داخلی آمریکا، آمیزه ای هماهنگ از فرهنگ ها

در دنیای طراحی داخلی امروزی، ترکیب تاثیرات مختلف فرهنگی می تواند فضایی ایجاد کند که نه تنها از نظر بصری خیره کننده است، بلکه عمیقاً معنادار باشد. یکی از این ادغام های جذاب، ترکیبی از طراحی داخلی ایرانی و آمریکایی است. در واقع زندگی ما ایرانیان علاوه بر ریشه های فرهنگی ایرانی، همزمان با زندگی و فرهنگ آمریکایی گره خورده است. طراحی ایرانی به دلیل استفاده جسورانه از رنگ، نقوش پیچیده و هنر نفیس شناخته شده است. این عناصر اغلب در قالی های ایرانی، کاشی کاری ها و مبلمان چوبی حکاکی شده زیبا دیده می شوند. از سوی دیگر، همانطور که در مقالات قبل خواندید، طراحی داخلی آمریکایی با سادگی، کارایی و تاکید بر راحتی مشخص می شود. تاکید من آمیختن میراث فرهنگی غنی طراحی ایرانی



با سبک معاصر و امروزی فضای داخلی آمریکایی است تا بتوانیم هنرهای زیبا و فرهنگ ایرانی را در خانه های خود حفظ کنیم.

در اینجا چند ایده در مورد چگونگی دستیابی به این ترکیب ارائه می کنم:

رنگ و بافت: طراحی ایرانی اغلب دارای رنگ های غنی و گرم مانند قرمزهای تیره، آبی و رنگ های خاکی است. برای القای نفوذ طراحی ایرانی در فضای خود، این رنگ ها را در برخی از دیوارها یا در لوازم داخلی یا مبلمان بگنجانید. در همین حال، طراحی آمریکایی اغلب از یک پالت رنگ خنثی تری استفاده می کند، بنابراین با استفاده از سایه های بژ، خاکستری یا سفید به عنوان پس زمینه، المان های ایرانی می توانند بیشتر به چشم بیایند. علاوه بر این، ترکیب بافت های هر دو سبک به فضا عمق و جذابیت می بخشد. متریال های الهام گرفته از ایران مانند فرش ابریشم یا قالیچه های ایرانی را با روکش های چرم و یا با پارچه های ساده و مدرن مانند کتان در فضای خود بگنجانید تا ترکیبی هماهنگ ایجاد کنید.

مبلمان: مبلمان و عناصر چیدمان را از هر دو سبک ترکیب کنید. مبلمانی را انتخاب کنید که ترکیبی از جزئیات آراسته طراحی سنتی ایرانی با فرم های ساده و کاربردی مبلمان آمریکایی باشد. برای ایجاد تعادل بین سبک های سنتی و معاصر، مبلمانی با فرم های ساده انتخاب کنید که در طراحی آمریکایی رایج است. با این حال، در ترکیب مبلمان چوبی حکاکی شده با الهام از هنر ماهرانه ایران، تردید نکنید و زیبایی سنتی را به فضا اضافه کنید. به عنوان مثال، یک مبل چرم براق آمریکایی با صندلی های ایرانی حکاکی شده می تواند تضاد چشمگیری ایجاد کند.

نورپردازی: نور یکی از جنبه های ضروری در طراحی داخلی است. فضای داخلی ایرانی اغلب دارای لوسترها و چراغ های تزئینی است که جلوه ای از عظمت به فضا می بخشد. این وسایل روشنایی را به عنوان نقاط کانونی در فضاها بگنجانید. برای متعادل کردن نور پر زرق و برق، از وسایل روشنایی مدرن آمریکایی و یا هالوژن

Pouyan's music

***Teaches piano
& keyboard
Children & adults***

***Dj Pouyan
Live music***

For all occasions

(925) 963-7982



پژواک، نشریه برگزیده شمال کالیفرنیا

www.pezhvak.com

(408) 221-8624

زنان پیشگام در تئاتر

نزهت بادی



از راست به چپ: پری آقابابوف - لرتا هایرپیتیان - مهین اسکویی - وارثو طریان

در آن ایام زنان مسلمان از نمایش چیزی نمی‌دانستند و به ناچار من دست به دامان خانم طریان شدم. اما تمام ماجرا این نبود. وارثو طریان و دو نفر دیگر از بانوان ارمنی که عهده‌دار نمایش شدند، از زبده‌ترین بازیگران زن آن روزگار بودند. با وجود این، آنها افتخارا و بدون دریافت وجهی تقبل کردند که در این نمایش نقش بازی کنند، دختر کوچک وارثو طریان به نام آلتوش طریان نیز در این نمایش در کنار مادرش و پری آقابابوف بازی کرد. هر چند بعدها مسیرش را از هنر به سمت علم تغییر داد و به مادر علم نجوم و فیزیک ایران بدل شد. نمایش «آدم و حوا» به کارگردانی و اجرای وارثو طریان، نخستین نمایشی است که تهیه و کارگردانی و اجرای آن را زنان بر عهده داشتند و توانستند حضور خود را به دنیای مردانه تئاتر در آن دوران تحمیل کنند. وارثو طریان در سال ۱۳۵۳ از دنیا رفت، بی‌آنکه کسی جایگاه تاریخی‌اش در تئاتر ایران را به رسمیت بشناسد و از او تجلیل کند.

پری آقابابوف، پیشرو و پیشقدم در پیشرفت زنان: ساتنیک آقابابیان، نخستین زنی بود که اپرا اجرا کرد. او متولد سال ۱۲۷۹ در خانواده‌ای ارمنی در تهران بود و بعدها نام پری را برای خود برگزید. سعید نفیسی گفته است: «نظر به اینکه رسم است عموم آرتیست‌ها اسمی برای خود تعیین کنند که در نمایش‌شان به آن اسم نامیده شوند، خانم محترم آقابابوف برای ابراز علاقه خود به جامعه ایرانیّت کلمه پری را که فارسی خالص است، انتخاب نمودند و بعد از این به این اسم نامیده می‌شوند، پری برای تحصیل به کنسرواتوار شارلتنبورگ در برلین رفت و با آغاز جنگ جهانی اول به کنسرواتوار سلطنتی مسکو پیوست. تحصیلات و تجربیاتش را در فرانسه و ایتالیا تکمیل کرد و پس از ازدواج با رافائل آقابابیان، وکیل ارمنی روس، به تهران بازگشت. او در سال ۱۳۰۰ برای نخستین بار در نمایش «پری‌چهر و پری‌زاد» در کنار وارثو طریان نقش آفرینی کرد و رضا شهرزاد به پاس هنرنمایی‌اش این نمایش را به او تقدیم کرد. بازی در نقش آلتوش در اپرای «آلتوش»، به کارگردانی آرتو طریان، با تحسین بسیاری روبه‌رو شد. میرحسن شباهنگ گفته است که «او با صدای مخصوص اشک می‌ریخت و می‌خواند و موقعی که دیوانه شده بود، روح موضوع نمایش‌نامه را مجسم کرده و جمعیت را دیوانه بازی خود نموده بود. چنانچه در آخر نمایش علاوه بر زنده‌باد پری که از طرف ارامنه طنین‌انداز بود، دسته‌های گل زیادی روی پای آرتیست محبوب خود ریختند.» او مدتی با مدرسه عالی موسیقی، به سرپرستی کلنل علیق‌زاده وزیر، همکاری کرد و بعدها در کنار بانو لرتا، مادام‌وازل سیرانوش، غلام‌علی فکری و فضل‌الله بایگان به تأسیس «کلوپ موزیکال» توسط وزیر کمک کرد و در نمایش‌نامه‌های مختلفی حاضر شد.

هر چند در نخستین سال‌های ورود دوربین فیلمبرداری توسط مظفرالدین‌شاه، سالن‌های سینما آغاز به کار کرد اما این سالن‌ها مردانه بود و زنان اجازه نداشتند که به تماشاخانه‌ها و سالن‌های سینما بروند. در این سال‌ها مردانی همچون اردشیر خان، علی وکیلی، کلنل علیق‌زاده وزیر و خان‌بابا معتضدی سینماهایی مخصوص زنان راه‌اندازی کردند. تنها سینمای مخصوص زنان که توسط یک زن تأسیس شد، سینما «پری» (در خیابان مخبرالدوله) بود که توسط مادام پری با همراهی خان‌بابا معتضدی در دی ۱۳۰۷ افتتاح شد. برنامه افتتاحیه سینما پری، فیلم باراباس ساخته آبل گانس بود. این فیلم را خان‌بابا معتضدی از ژرژ اسماعیل‌اف به امانت گرفته بود. در اعلانات تبلیغی فیلم اشاره شده بود که همراه با نمایش سری اول فیلم باراباس، مادام پری خواهد رقصید. مادام پری با همراهی ارامنه گروهی تئاتری به نام «جمعیت مادام پری آقابابوف» تشکیل داد و نمایش‌نامه‌هایی را در قالب اپرت با تعداد زیادی از دختران جوان روی صحنه برد که با استقبال روبه‌رو شد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۲**

تئاتر در ایران همچون دیگر عرصه‌ها مدت‌ها در انحصار مردان بود، و مردان زن‌پوش به جای زنان در تعزیه و نمایش بازی می‌کردند. حضور زنان در سالن‌های تئاتر و تماشاخانه‌ها، خواه به عنوان بازیگر و خواه در جایگاه تماشاگر، ممنوع بود. در سال ۱۲۹۵، به همت سیدعلی نصر در «گراند هتل»، زنان، البته زنان غیرمسلمان، برای نخستین بار در ایران در دنیای نمایش حضور یافتند. در سال ۱۳۰۲ ساری امانی، «مجمع فرهنگی و هنری پیک سعادت نسوان» را در رشت راه‌اندازی کرد و امیر سعادت نیز «تئاتر سعادت» را با حضور اولین زنان ایرانی تأسیس کرد. در سال ۱۳۰۵ هنرستان موسیقی علیق‌زاده وزیر آغاز به کار کرد و فضای تازه‌ای به روی زنان در عرصه اپرا و نمایش گشود. در سال ۱۳۱۴ با تأسیس «کانون بانوان» توسط صدیقه دولت‌آبادی زمینه برای حضور زنان در تئاتر فراهم شد. دولت‌آبادی خودش نمایش‌نامه‌هایی برای مطرح کردن حقوق زنان نوشت. اما نتیجه نخستین حضور زنان بر صحنه نمایش، نه گل‌باران و تشویق و حمایت بلکه پرتاب سنگ و کلوخ و دشنام و به آتش کشیده شدن «تئاتر سعادت» و «کانون بانوان» بود. با وجود این، زنان تسلیم نشدند و هر چند همه زنان پیشگام در تئاتر بهای سنگینی برای نوآوری پرداختند اما آنها سرانجام ممنوعیت حضور زنان در عرصه نمایش را از میان برداشتند و دستاوردهای چشمگیری از خود بر جا گذاشتند.

وارثو طریان، در کنار زنان برای زنان: وارثو طریان، معروف به بانو لالا، نخستین زنی است که روی صحنه تئاتر بازی کرد و به عنوان بازیگر حرفه‌ای شناخته شد. او در سال ۱۲۷۵ در خانواده‌ای ارمنی در تبریز به دنیا آمد. در مدرسه هایگازیان، مدرسه ارمنیان تهران، تحصیل کرد و سپس عازم سوئیس شد و در تئاتر تجربه آموخت. پس از بازگشت به تهران به گروه «انجمن دوستداران تئاتر» پیوست که توسط گروهی از دانش‌آموختگان در اروپا، سعید نفیسی، سیدرضا هنری، غلام‌علی فکری، صادق مقدم، کامران هامبونی و مشفق کاظمی، تشکیل شده بود. در همان‌جا با آرتو طریان آشنا شد، به همکاری با او پرداخت و با وی ازدواج کرد. آرتو طریان، کارگردان ارمنی تباری بود که در تشکیل گروه‌های تئاتری مختلفی نقش داشت و در سال ۱۳۰۱ نخستین مرکز آموزش هنرهای دراماتیک در تهران، «استودیوی تئاتر»، را در انجمن فارغ‌التحصیلان مدرسه مختلط هایگازیان تأسیس کرد.

وارثو طریان در سال ۱۳۰۰ در نمایش «پری‌چهر و پری‌زاد» در کنار پری آقابابوف روی صحنه رفت، این اولین بار بود که یک زن نقش اصلی نمایشی را بر عهده داشت. نمایش‌نامه را رضا شهرزاد نوشت و آرتو طریان آن را کارگردانی کرد. این نمایش با استقبال چشمگیری روبه‌رو شد و نقش آفرینی وارثو طریان تحسین زیادی را برانگیخت. رضا شهرزاد به نشانه ابراز قدردانی، نمایش‌نامه «پری‌چهر و پری‌زاد» را به پری آقابابوف، و نمایش‌نامه «زردشت» را به وارثو طریان تقدیم کرد. در همان سال حسن مقدم نیز همراه با آرتو طریان «کانون ایران جوان» را تشکیل داد. نمایش «جعفرخان از فرنگ برگشته»، محصول همین گروه تئاتری بود، نمایشی که در آن وارثو طریان در نقش شخصیت زن اصلی ظاهر شد و بسیار مورد توجه قرار گرفت و حسن مقدم نیز نمایش‌نامه را به او تقدیم کرد. آرتو طریان نمایش‌نامه‌های زیادی همچون «حکایت»، «عشق و وطن»، «رؤیاهای بامداد بهاری»، «غریزه»، «برای خوشبختی»، «خانواده مرد تهکار»، «عشق و خیانت»، «شب هزار و یکم» و اپرای «آلتوش» را به روی صحنه برد که وارثو طریان در همه آنها نقش آفرینی کرد.

در سال ۱۳۰۲ وارثو طریان به پیشنهاد نورالهدی منگنه، از اعضای «جمعیت نسوان وطن‌خواه»، نمایش «آدم و حوا» را با همکاری پری آقابابوف به روی صحنه برد. نمایش‌نامه را میرزاده عشقی نوشته بود و در خانه بزرگ نورالهدی اجرا شد. وارثو طریان درباره این نمایش گفته است که «به نظر می‌رسد موضوع نمایش درباره کشف حجاب بوده است. چون واعظان معروف بر منابر، نورالهدی منگنه را به ترویج بی‌حجابی در میان زنان متهم کردند.» آنها با این شرط از نظمی اجازه اجرا گرفتند که کارت‌های دعوت برای عروسی نوشته شود و نه نمایش و تئاتر. با وجود این، نمایش در پرده اول توسط نظمی تعطیل شد. نورالهدی منگنه تعریف کرده است که «پیشنهاد کردم یک نمایش ترتیب دهیم تا هزینه تهیه کلاس برای زنان بی‌سواد از آن راه تأمین شود. در آن زمان نمایش یا سینما رفتن برای زنان ممنوع بود. یکی از بانوان ارمنی به نام مادام طریان تقبل کردند نقش‌های نمایش را بازی کنند. متأسفانه

«آزیر قرمز» گرم شدن زمین به صدا درآمد

سازمان جهانی هواشناسی هشدار داد که تمام رکوردهای جهانی مربوط به تغییرات آب و هوا در جهان طی سال گذشته شکسته شد و این شرایط حتی می‌تواند در سال



۲۰۲۴ بدتر هم بشود. این نهاد وابسته به سازمان ملل متحد در گزارش سالانه «وضعیت آب و هوای جهانی» تصریح کرد که میانگین دمای هوا به بالاترین حد خود طی ۱۷۴ سال گذشته رسیده به طوری که ۱.۴۵ درجه سانتیگراد گرم‌تر از دوره ماقبل صنعتی شدن است. بر اساس این گزارش، دمای اقیانوس‌ها به بالاترین حد خود طی ۶۵ سالی رسیده که ثبت شده و ۹۰ درصد دریاها سال گذشته متحمل موج‌های گرما شده‌اند که این مسئله به زنجیره‌های غذایی آسیب می‌زند. سلسله سائولو، دبیرکل سازمان جهانی هواشناسی که در ماه ژانویه به این منصب برگزیده شد، گفت: «سازمان جهانی هواشناسی آژیر قرمز را برای جهان به صدا درمی‌آورد.» وی افزود: «آنچه در سال ۲۰۲۳ شاهد بودیم، به ویژه در رابطه با گرمایش بی‌سابقه اقیانوس‌ها، عقب‌نشینی یخچال‌های طبیعی و از بین رفتن یخ‌های قطب جنوب، منشاء نگرانی است.»

در منطقه انتقالی وجود داشته باشد، آنگاه مقداری ذوب باید در مناطقی رخ دهد که در آن جریان به سمت گوشته پایینی وجود دارد. این با آنچه ما پیدا کردیم مطابق است.» دکتر یاکوبسن معتقد است که این مطالعه به شواهدی کمک می‌کند که نشان می‌دهند آب‌های روی سطح زمین از درون آن آمده‌اند. وی گفت: «من فکر می‌کنم بالاخره شواهدی برای منشأ چرخه آب در کل زمین می‌بینیم که می‌تواند به توضیح علت وجودی مقدار زیاد آب مایع در سطح سیاره ما کمک کند.»

اقیانوس عظیمی از آب زیر پای ما پنهان است

یورونیوز فارسی

در اعماق سطح زمین، مخزن عظیمی وجود دارد که تخمین زده می‌شود آب آن سه برابر تمام اقیانوس‌های روی سطح سیاره ما باشد. در سال ۲۰۱۴، تیمی از محققان در ایالات متحده دو هزار لزره‌سنج را برای مطالعه امواج لرزه‌ای بیش از ۵۰۰ زمین‌لرزه به خدمت گرفتند و با بررسی سرعت امواج در اعماق مختلف زمین، توانستند تعیین کنند که امواج لرزه‌ای قبل از رسیدن به حسگرها از چه نوع سنگ‌هایی عبور کرده‌اند. آنها دریافتند که در عمق حدود ۷۰۰ کیلومتر زیر پای ما در «منطقه انتقالی»، بین گوشته پایینی و گوشته بالایی کره زمین، سنگی به نام «رینگ وودیت»، از سیلیکات منیزیم وجود دارد. این نوع سنگ تنها تحت فشار شدیدی که در مرکز سیاره ما وجود دارد تشکیل می‌شود. رینگودیت حاوی آب است، اما نه به آن شکلی که می‌شناسیم، در واقع آب در آن به شکل مایع وجود ندارد. بلکه در ساختار مولکولی مواد معدنی این سنگ به دام افتاده است.

استیو جاکوبسن، ژئوفیزیکدان، در این باره می‌گوید: «رینگ وودیت مانند یک اسفنج است که آب را جذب خودش می‌کند. این در واقع ساختار کریستالی رینگ وودیت است که به آن اجازه می‌دهد هیدروژن را به سمت خودش کشیده و آب را به دام ببندد. این ماده معدنی می‌تواند حاوی مقدار زیادی آب در گوشته عمیق زمین باشد.» آزمایش‌های قبلی نشان می‌دهد که رینگ وودیت می‌تواند تا ۱.۵ درصد آب داشته باشد و امواج لرزه‌ای شناسایی شده وجود لایه‌ای از این سنگ را در عمق ۵۲۵ تا ۶۶۰ کیلومتری زمین ثابت کرده است. تیم تحقیق تخمین زده است که اگر فقط یک درصد از سنگ موجود در منطقه «انتقالی» از آب تشکیل شده باشد، این بدین معنی است که این منطقه سه برابر بیشتر از تمام اقیانوس‌های روی سطح زمین آب دارد.

براندون اشمانت، لرزه‌شناس، در این باره می‌گوید: «اگر مقدار قابل توجهی H2O



حسن لشگری

Pine Press Printing and Copying

با مدیریت ایرانی به همراه کادری مجرب و با داشتن پیشرفته ترین دستگاه های چاپ و ارائه بهترین سرویس در کلیه امور چاپی برای هموطنان عزیز

- ◆ Self & Full Service Copying
- ◆ Perfect Binding
- ◆ Tape Binding
- ◆ Laminating
- ◆ GBC Binding
- ◆ Wire-O-Binding
- ◆ Saddle Sticking
- ◆ Graphics Services
- ◆ Fold, Perf & Scoring



- ◆ Manuals
- ◆ Data Sheets
- ◆ General Printing
- ◆ Newsletters
- ◆ Catalogs
- ◆ Invoices
- ◆ Business Cards
- ◆ Letterhead
- ◆ Presentation

Tel: (408) 730-2552

Fax: (408) 773-1000

info@pinepress.com

www.pinepress.com

Serving our clients since 1985

با بیش از ۳۳ سال تجربه

1330 S. Mary Ave., Sunnyvale, CA 94087

راز شادی اسکاندیناوی

مولود پاکروان



باشند و روی زندگی خود تمرکز کنند و تصمیمات بد زندگی یا بدشانسی هم آنها را از هستی ساقط نکند! شبکه تامین اجتماعی قوی هم از این مزایای فنلاند در این رقابت تنگاتنگ است. فنلاند هر سال میلیاردها یورو را صرف برنامه‌های

«حمایت اجتماعی» می‌کند که شامل حقوق بازنشستگی، هزینه‌های مراقبت‌های بهداشتی، بیکاری و سایر خدمات اجتماعی است. فنلاند به‌طور منظم بیش از ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف چنین موضوعاتی می‌کند که بالاترین نسبت در اتحادیه اروپا و سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه است. نظر سنجی OECD در سال ۲۰۲۲ نشان می‌دهد که ۷۰ درصد فنلاندی‌ها از سیستم مراقبت‌های بهداشتی کشور راضی هستند. در فهرست عوامل موثر بر شادمانی فنلاند می‌توانید برابری جنسیتی را هم مشاهده کنید. بر اساس گزارش سال ۲۰۲۳ مجمع جهانی اقتصاد، فنلاند یکی از برابرترین جوامع در جهان است. تا آوریل ۲۰۲۳، زنان ۴۶ درصد از پارلمان کشور و ۴۰ درصد از اعضای شورا را در سطح شهرداری تشکیل می‌دادند. تلاش فنلاند برای برابری جنسیتی حداقل به سال ۱۹۰۶ برمی‌گردد، در آن سال یکی از اولین کشورهایی بود که به زنان حق رای اعطا کرد. علاوه بر این فنلاند به عنوان یکی از رقابتی‌ترین و بازترین اقتصادهای جهان، سکوی پرتاب فوق‌العاده‌ای برای مشاغل فراهم کرده است. سبک زندگی ضد استرس نیز بر فرهنگ کار این کشور زندگی بسیار ارزشمند تلقی می‌شود. مقامات دولتی و کارفرمایان هم معتقدند شادی برای کسب‌وکار خوب است و کارمندان شاد، کارمندان مولدی هستند.

دوستدار خانواده، مهربان با محیط زیست: در حالی که والدین در بسیاری از کشورهای مرفه از جمله ایالات متحده برای برقراری تعادل میان مرخصی زایمان و تامین مالی زندگی با مشکلات زیادی مواجه هستند، فنلاند یکی از سخاوتمندانه‌ترین برنامه‌های اعطای کمک‌هزینه مرخصی والدین را در جهان دارد. برنامه مرخصی خانوادگی فنلاند شامل مرخصی بارداری (۴۰ روز کاری کمک‌هزینه برای مادران در دوران بارداری) و ۱۶۰ روز مرخصی والدین برای کسانی است که سرپرست یک کودک هستند، صرف نظر از این که والدین بیولوژیک یا پدر/مادرخوانده باشند. علاوه بر این همه، فنلاند کشوری است که از نظر زیست‌محیطی آگاه است. به اعتقاد مقاماتی که حفاظت از محیط زیست را در اولویت سیاست‌های خود قرار داده‌اند، نزدیکی به طبیعت باعث رشد خلاقیت و نوآوری می‌شود. بر این مبنا آب تمیز، هوای پاکیزه و طبیعت دست‌نخورده تا حد زیادی به رفاه و شادی کمک می‌کند و خلاقیت را پرورش می‌دهد. طبق مطالعه موسسه شادمانی فنلاند (FHI)، وقتی از فنلاندی‌ها می‌پرسید چه چیزی آنها را خوشحال می‌کند، همیشه به نزدیکی به طبیعت و فرصت‌هایی که برای تفریح و آرامش دارند، اشاره می‌کنند. در فنلاند، شما هرگز بیش از ده دقیقه پیاده تا پارک یا جنگل فاصله ندارید. در نهایت این که طبق مطالعه FHI، یکی از مهم‌ترین عواملی که بر تجربه فنلاندی‌ها به عنوان شادترین مردم جهان تاثیر می‌گذارد، «سیسو» (sisu) است، یک مفهوم فنلاندی منحصر به فرد که ترکیبی از سخاوت، انعطاف‌پذیری و اراده است. سیسو، بخشی از هویت فنلاندی است که منشأ آن به شرایط دشوار کشور در جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد و به معنای دوام آوردن در شرایط سخت و پررنج است، وقتی که تمام شرایط بیرونی علیه شما و هدفان باشد اما با سرسختی مقاومت کنید و به مسیر خود ادامه دهید. در فنلاند «سیسو» صرفاً یک قدرت شخصی نیست، بلکه نشان‌دهنده اشتیاق جامعه برای دستیابی به نتایج با کیفیت است که تلاش مبتنی بر یکپارچگی را برای دستیابی به بهترین نتایج ممکن، در تمام اقدامات تحریک می‌کند و افراد و شرکت‌ها را به‌طور یکسان به سوی موفقیت می‌راند.

انتظارات واقع‌بینانه: اگر شادی با لبخند سنجیده می‌شد، مردم فنلاند احتمالاً جزو غمگین‌ترین مردم جهان بودند! برخی به کنایه می‌گویند اگر از شهرهای شاد و پرجنب‌وجوشی مانند نیویورک به فنلاند سفر کنید و در فرودگاه هلسینکی از هواپیما پیاده شوید، تصور می‌کنید عزای عمومی اعلام شده. در حالی که این چهره همیشگی فنلاندی‌هاست: در خود فرورفته و افسرده‌طور. **دنباله مطلب در صفحه ۵۰**

چرا فنلاند همچنان شادترین کشور دنیاست؟: می‌توانید تصور کنید کشوری که در آن زمستان گاهی ۲۰۰ روز طول می‌کشد و برخی روزها خورشید اصلاً طلوع نمی‌کند، موطن شادترین مردم جهان باشد؟ فارغ از اینکه باورتان بشود یا نه، باید بگویم بر اساس آخرین گزارش شادمانی جهانی (Happiness Report 2024)، فنلاند برای هفتمین سال پیاپی عنوان شادترین کشور جهان را از آن خود کرده است! چندان متعجب نخواهید شد اگر بدانید امسال هم سه کشور یخ‌زده نوردیک (دانمارک، ایسلند و سوئد) در فهرست WHR رده‌های بعدی رتبه‌بندی را اشغال کرده‌اند و نام هلند، نروژ و لوکزامبورگ هم در میان ۱۰ کشور شاد جهان به چشم می‌خورد. همچون سال‌های گذشته، کشورهای جنگ‌زده و فقیر جهان همچون افغانستان، لبنان، لسوتو و سیرالئون در قعر جدول نشستند و ایران هم در میان ۱۴۳ کشور مورد بررسی، صدمین کشور نه‌چندان شاد جهان است! گزارش شادمانی جهانی امسال البته کمی متفاوت بود. پژوهشگران این بار با تمرکز بر گروه‌های سنی کوشیدند، تفاوت میان احساس شادمانی را در میان گروه‌های مختلف سنی به تصویر بکشند.

یافته‌های کلیدی گزارش خواندنی است: در بسیاری از مناطق جهان، جوانان شادتر از سالمندان هستند. در آمریکای شمالی شادی جوانان به شدت کاهش یافته و در اروپای غربی به‌طور کلی، شادی در تمام سنین مشابه است، در حالی که در سایر نقاط، در طول چرخه زندگی تمایل به کاهش دارد. پژوهشگران گزارش بر دو روند نگران‌کننده تاکید کرده‌اند. نخست آن که در سراسر جهان، سطح شادمانی در میان افرادی که پس از سال ۱۹۸۰ متولد شده‌اند کمتر شده و دیگر، از سال ۲۰۰۶ به بعد نابرابری شادمانی در سراسر جهان (به جز اروپا) رو به افزایش گذاشته است. ظاهراً شادی نیز مانند سایر مواهب زندگی، توزیع عادلانه‌ای ندارد!

صرف نظر از یافته‌های این گزارش، یک سوال همچنان باقی است. چرا اسکاندیناوی سرد و یخ‌زده با مردمانی که به ندرت لبخند می‌زنند هنوز شادترین نقطه روی زمین است؟ و مهم‌تر از آن، چرا فنلاندی‌ها گوی رقابت را از سایر ساکنان اسکاندیناوی ربوده‌اند؟ پاسخ‌ها گاهی خواندنی و حتی خنده‌دار است. مثلاً می‌توانید شفق شمالی و سونا را در میان دلایل شادمانی فنلاندی‌ها بیابید. فنلاند مملو از سوناست، به ازای هر دو نفر می‌توانید یک سونا در این کشور پیدا کنید. و شاید برای همین است که می‌گویند فنلاندی‌ها غم و غصه و مشکلاتشان را با تعریق بیرون می‌ریزند! فرهنگ سونا چنان از زندگی روزمره فنلاندی‌ها جدایی‌ناپذیر است که در سال ۲۰۲۰ در فهرست میراث فرهنگی ناملموس یونسکو ثبت شده. به اعتقاد بسیاری، سونا فقط برای پاکسازی بدن نیست، بلکه راهی برای پاکسازی ذهن و یافتن حس آرامش درونی است. در سونا، نمی‌توانید در شبکه‌های اجتماعی بچرخید یا اخبار منفی جهان را پی بگیرید. بدون هیچ پنجره‌ای به دنیای بیرون، این تنها گزینه حضور شما در «لحظه اکنون» است. باور کنید یا نه، به همان اندازه که شفق قطبی حال فنلاندی‌ها را خوب می‌کند، یا آموزش رایگان و سیاست‌های حمایت از خانواده بر میزان رضایتشان از زندگی موثر است، سونا هم در شادمانی‌شان تاثیر می‌گذارد!

اما دقیقاً چه چیزی باعث می‌شود که شهروندان نوردیک از زندگی خود راضی باشند؟: با بررسی مطالعات، نظریه‌ها و داده‌های موجود در پس گزارش شادمانی جهانی، به راحتی می‌توانید نقش عواملی نظیر کیفیت نهادها، مزایای رفاهی قابل اعتماد و گسترده، فساد کم، و دموکراسی و دولت خوب را مشاهده کنید. علاوه بر این، شهروندان شمال اروپا احساس استقلال و آزادی و همچنین سطوح بالایی از اعتماد اجتماعی نسبت به یکدیگر را تجربه می‌کنند که نقش مهمی در تعیین رضایت از زندگی دارد. در مقابل، پژوهشگران استدلال می‌کنند که آب‌وهوای سرد، نرخ خودکشی یا جمعیت کم و همگن بودن کشورهای شمال اروپا ارتباط چندانی با شادی نوردیکی‌ها ندارند.

اعتماد، حمایت اجتماعی و باقی قضایا: رتبه برتر فنلاند در شادی، تا حد زیادی با سطوح بالای اعتماد و آزادی در جامعه قابل توضیح است، عواملی که پژوهش‌ها نشان داده به رفاه و بهره‌وری کمک شایانی می‌کند. فنلاند همواره از نظر شفافیت و نبود فساد و آزادی سیاسی، مدنی و مطبوعاتی در میان فهرست بهترین‌های جهان قرار دارد. فنلاندی‌ها عموماً به همسایگان، مقامات دولتی و دولت خود اعتماد دارند و مانند نهادها از آزادی‌ها بهره‌وافر می‌برند. در چنین جامعه‌ای مردم می‌توانند کمتر نگران

گزارشی از بند نسوان زندان لاکان رشت

تارا افروز



گرفته راه می‌برد. در سمت راست محیط آن از ورودی زندان، به ترتیب، اتاق استراحت نگهبانان، پیشخوان نگهبانی، کانون و بند اعتکاف قرار دارد. حمام عمومی بندها، که فقط در ساعات‌های مشخصی از روز باز می‌شود، و آشپزخانه در نقطه مقابل در ورودی قرار دارد. در نیمه سمت چپ، به

ترتیب، اتاق مشاوره و مدیریت، بهداری، سلول انفرادی، که به تازگی بازسازی شده، و تنبیهی‌های زندان، متهمانی که به دستور قضائی جداگانه نگهداری می‌شوند و مردان ترنس به آن انتقال پیدا می‌کنند، و بندهای کوثر و شکیبایی قرار دارد. هواخوری بند کانون و اعتکاف، از یکدیگر و دو بند دیگر مجزا هستند و تنها راه دسترسی‌شان به یکدیگر از طریق پنجره دست‌شویی است. اتاقی تحت عنوان زینیه، در حیاط کانون به‌عنوان کتابخانه عمومی و نمازخانه زندان در نظر گرفته شده که در آن در مواقع خاص و با هماهنگی مدیریت باز می‌شود. بندهای شکیبایی و کوثر نیز حیاط مشترکی دارند که در انتهای آن اتاق اشتغال و سالن اجتماعات قرار گرفته است.

توصیف فضای فیزیکی زندان برایم ضرورت داشت تا با تصور دقیقی حضور در زندان، غیرعادی بودن وضعیتی که بیش از ۲۵۰ هزار زندانی در سراسر کشور تجربه می‌کنند عینیت یابد. وضعیتی که در آن نه می‌توان به رهنمود روی در و دیوارش، «زندانی‌ها را دانشگاه کنیم»، عمل کرد، نه می‌توان با ویدیو پروژکتور فیلم تماشا کرد، و نه می‌توان از باغچه‌اش ریحان چید و میزی با دسر و غذای دلچسب برای مهمانی تدارک دید. هر چه هست تکرار مرارت و محرومیت در بی‌صدایی است.

زندانی که باشی، تأمین تمام سطوح نیازهای انسانی‌ات، از نیازهای فیزیولوژیک تا اجتماعی، مستقیماً بر عهده جمهوری اسلامی است، و چه نظامی ناشایست‌تر از آن برای چنین مسئولیت بزرگی. توزیع جیره غذایی زندان از لحاظ کیفیت و کمیت وضعیت اسفناکی دارد، به‌ویژه اگر زندانی اصطلاحاً بدون واریزی یا دارای شرایط خاصی مثل دیابت و بارداری باشد. جیره غذایی هفتگی، شامل ۱۵۰ گرم پنیر فله‌ای بی‌کیفیت و ۲۵۰ گرم شکر و قند، به هر زندانی تعلق می‌گیرد و برنامه نامنظمی نیز برای توزیع روزانه یک بسته مربای تک‌نفره هویج با طعم و بوی نامطبوع برای صبحانه در نظر گرفته شده است. در این جیره‌بندی دولتی، میوه و سبزیجات جایی ندارد و خرید آنها فقط یک بار در هفته و با انتخاب جمعی از بین دو نوع میوه، بر عهده خود زندانیان است، میوه‌هایی که با کیفیت پایین خریداری و گاه تا دو برابر قیمت بازار فروخته می‌شوند.

اقلام موجود در بوفه زندان نیز تنوع بسیار کمی دارند و جایگزینی آنها با تأخیر زیاد و متأثر از زدوبند پیمانکار با شرکت‌های پخش صورت می‌گیرد. در قفسه‌های بوفه زندان برندهایی از مواد غذایی و بهداشتی وجود دارد که نامشان را هرگز نشنیده‌اید. روال خرید به این شکل است که یکی از زندانی‌ها به عنوان مسئول خرید بند، شب قبل فهرست خریدها را می‌نویسد و با کارت بانکی «حامی کارت» متعلق به هر زندانی، طی دو نوبت، در محدوده زمانی مشخصی از شبانه‌روز از بوفه خرید می‌کند. زندانیانی که به دلیل دستور قضائی از امکان تماس با خانواده محروم‌اند، یا خانواده‌شان پیگیر یا در وضعیت مالی خوبی نیست، امری که در میان زندانیان جرائم عمومی بسیار به چشم می‌خورد، طبعاً جز جیره دولتی و کمک هم‌بندی‌ها نصیبی ندارند.

برنامه هفتگی در نظر گرفته شده برای ناهار و شام به این شکل است که غذاهای برنجی مثل قورمه‌سبزی، عدس‌پلو، قیمه، میرزاقاسمی و خورش مرغ ظهرها ساعت یک و غذاهای با نان مثل عدسی، خوراک نخود و لوبیا را غروب‌ها ساعت شش تحویل بندها می‌دهند. غذایی که برای خوردنش باید بشقاب و قاشق پلاستیکی زندان را بخری و در حسرت خوردن یک وعده خوراک کاملاً گرم با چنگال و قاشق فلزی بمانی. غذاها نه تنها از نظر کمیت برای یک وعده غذای بزرگسال کافی نبوده و برای شرایط خاص جسمانی مناسب‌سازی نشده‌اند، بلکه تکه‌های مرغ و گوشت ناچیز در آنها به میزان سهمیه مصوب برای جیره زندانی‌ها هم نمی‌رسد. زندانی‌هایی که توان مالی دارند بعضی از وعده‌ها، از جمله خورش مرغ، را که به سختی قابل خوردن است با تن ماهی یا نودل جایگزین می‌کنند.

تمام آن روزهای بیم و امید، چشمانم را که رو به سفیدی کرخت چراغ‌های بند باز می‌کردم و از خواب بیدار می‌شدم، با خود می‌گفتم «به هر حال بیرون هنوز همون جوریه که بود» و این‌گونه خاطرات زندگی بیرون از زندان را که دیگر دور به نظر می‌رسید، خاطرات روزهای «آزادی» به خاطر نمی‌آوردم. حالا روزهای تاب‌اند تکراری و ملال‌انگیز رفت‌وآمد بین سالن تنگ بند و هواخوری، برای پناه بردن از سنگینی نفس کشیدن زیر سقف نم‌زده به سبکی پهنه آسمان از آنچه از زندگی به خاطر مانده، دور به نظر می‌رسد اما به بخش جدایی‌ناپذیری از وجودم بدل شده است: آزادی با آگاهی از اینکه زنان زیاد دیگری روزها در انتظار عبور از بن‌بست خلاصه‌شدن لابه‌لای پرونده‌های خاک‌گرفته‌شان هستند. زنانی که اسیر در روال کند بوروکراسی زندان، روزهای عمرشان به غارت می‌رود، گویی که دستشان از دنیا کوتاه شده باشد.

زندان زنان رشت تنها زندان زنان در استان گیلان است، و از همین منظر چون با دورترین نقاط استان حدود ۲۵۰ کیلومتر فاصله دارد نوعی تبعیدگاه است. زنان زیادی هفته‌ها در حسرت ملاقات با خانواده‌هایشان روز را شب می‌کنند. مسافتی بسیار طولانی برای رفت‌وآمد از بیلاقات در فصول گرم و سرد سال، در هوای اغلب بارانی گیلان با جاده‌های روستایی صعب‌العبور، در کنار مشقت رها کردن زمین کشاورزی و دام یا مرخصی گرفتن از محل کار، به ویژه در خانواده‌هایی آسیب‌دیده یا دارای پدر و مادر سالخورده یا فرزند دانش‌آموز. همه این شرایط، گاهی بر دلتنگی، هر قدر نفس‌گیر که باشد، غلبه می‌کند و امکان سفر و امید ملاقات را کم‌رنگ‌تر جلوه می‌دهند.

زندان زنان لاکان، ساختمانی است شامل ۴ بند سالنی با ۲ ردیف تخت فلزی دو طبقه در طرفین و معمولاً حدود ۳۰ زندانی در هر بند، که در آن اصل تفکیک جرائم یا حتی جدا کردن متهم و محکوم به طور جدی رعایت نمی‌شود. وضعیتی که به خودی خود احتمال درگیری و تنش بین زندانیان را به علت تفاوت در فضای ذهنی، میزان اضطراب یا میل به خشونت‌ورزی و نحوه گذران روزمرگی افزایش می‌دهد.

«کانون»، که به عنوان بند قرنطینه برای ده روز اول ورود به زندان و بازداشت‌های کوتاه مدت در نظر گرفته شده، هواخوری حدوداً ۵۰ متر مربعی دارد. فضای جداگانه‌ای تحت عنوان «مهدکودک» هم به آن اضافه شده که برای کودکان استفاده می‌شود که به دلیل همراهی با مادر در زمان بازداشت یا نداشتن سرپرست دیگری به جز او، با مادرشان به زندان منتقل شده‌اند. مهد کودک زندان، به جز نامش هیچ ربطی به کودک و اتاق کودک ندارد، نه تخت بچه‌گانه‌ای در کار است، نه رنگ‌آمیزی روی دیوارها و نه وسایلی برای بازی و نقاشی، و نه اصلاً حصار پرتلاش زندان می‌تواند رنگ دنیای خیال‌انگیز کودکی به خود بگیرد.

بند «اعتکاف» قبل‌تر مخصوص زنان متهم به رابطه نامشروع بوده و به همین دلیل به این اسم نام‌گذاری شده است و اکنون سکونت‌گاه زنانی با جرائم دیگری مثل مواد مخدر و سرقت نیز به شمار می‌رود. بند «شکیبایی» اغلب برای محکومان و متهمان جرائم مالی و بند «کوثر» (اشتغال) بیشتر برای محکومیت‌های سنگین، از جمله اعدام و حبس‌های طولانی‌مدت (برای جرائم قتل و مواد مخدر)، است، و البته اکثر زنان شاغل در کارگاه را شامل می‌شود. سهم فیزیکی زندان زنان از کل مجموعه زندان لاکان همان قدر بی‌تناسب و ناکافی است که سهم زنان از فضاهای شهری، امتدادی از همان به حاشیه راندگی و اعمال محدودیت‌های تبعیض‌آمیز.

در ورودی زندان زنان به فضای کوچکی به عنوان پذیرش باز می‌شود. پذیرش زندانی در ساعات غیرمجاز خارج از محدوده ۸ الی ۲۲ هم صورت می‌گیرد و بازرسی بدنی را یکی از افسران نگهبان با نیمه‌برهنه کردن متهم، پایین کشیدن شورت و بشین پاشو دادن به او انجام می‌دهد. این کار، نه تنها در بدو ورود زندانی بلکه برای هر بار بازگشت از بدرقه، پس از انتقال‌های تحت‌الحفظ برای دادرسی، بازجویی و... هم تکرار می‌شود. انگشت‌نگاری کامل آمار جدید متهمان و محکومان هم در روزهای مشخصی از هفته، در همان اتاق صورت می‌گیرد. هردوی این موارد بر اساس آیین‌نامه زندان‌ها که باید تحت عنوان کتابچه راهنمای متضمن حقوق و تکالیف زندانی در دسترس زندانیان قرار بگیرد ممنوع و غیرقانونی است.

ورودی پذیرش به سالن زندان باز می‌شود، جایی با مرکزیت فضای چهل‌متری «زیر هشت» که با دیوارها و درهای میله‌ای به فضاهایی که در محیط آن قرار

ادامه مطلب حسرت بزرگ... از صفحه ۲

شجاعت داشته باشیم: همه ما این جمله معروف در «ژولیوس سزار» اثر شکسپیر را شنیده‌ایم که می‌گوید: «انسانهای ترسو طعم مرگ را هزار بار قبل از مرگ شان می‌چشند در حالی که افراد شجاع مرگ را فقط یکبار تجربه می‌کنند.» این گفته حکیمانه در مورد همه ما صدق می‌کند چون از ته دل به درستی آن باور داریم، با آن که بیشتر ما انسانها از پذیرش ریسک‌ها و خطراتی که شاید به بهتر شدن زندگی ما بیانجامد، می‌ترسیم. اگر شکست بخوریم چه؟ مشکل اصلی این فکر و اندیشه ماست. بلی شاید هم شکست بخوریم و آن هم شکستی تلخ، ولی در پایان زندگی تحمل حسرت یا پشیمانی ناشی از تلاش نکردن به مراتب دشوارتر خواهد بود.

یک زبان دیگر بیاموزیم: این مورد جالب است. چرا آموختن یک زبان دیگر تا این حد برای ما شگفت‌انگیز است یا ساده تر بگویم چرا از بابت نیاموختن یک زبان دوم حسرت خواهیم خورد؟ دلیلش شاید فرصت وصل شدن با انسانها از فرهنگ‌های گوناگون و به دست آوردن تجارب نو در زندگی باشد. شاید هم به خاطر امکان گسترش جهان بینی ما باشد، زیرا با آموختن یک زبان دیگر می‌توانیم فراتر از قالب و مرزهای زبان مادری مان بیاندیشیم. دلیلش هر چه می‌خواهد باشد، ولی در دنیای امروزی با توجه به فراهم بودن منابع و امکانات فراوان هیچ دلیل موجهی برای نیاموختن یک زبان نو وجود ندارد.

جهان بینی خود را گسترش بدهیم: بلی، چون این نکته را بیشتر هم یادآوری کردم می‌خواهم در این جا باز هم بر اهمیت آن تاکید کنم. گسترش جهان بینی یعنی این که فرهنگ‌های نو را تجربه کنیم، افق دیدمان را به حدی گسترش بدهیم که دیگر همه پدیده‌ها را فقط سیاه و سفید نبینیم، کتاب‌هایی بخوانیم که ذهن ما را روشن می‌کنند، از کسانی که دانش و تجربه دارند بیشتر مشورت بخواهیم و به گوشه و کنار جهان سفر کنیم. همه اینها فرصت‌های خوبی هستند که اگر در جوانی استفاده نکنیم، در پایان عمر خویش حسرت خواهیم خورد.

سخت‌تر باشید و به دیگران کمک کنید: چند سال پیش در یک کتاب متنی را خواندم که زندگی ام را کاملا دگرگون ساخت. فکر می‌کنم نویسنده اش استیفان کووی بود ولی دقیقا به یادم نیست چه کتابی بود. به هر حال، اگر بخوایم خلاصه متن را اینجا بنویسم این طور خواهد بود: تصور کنید که شما در مراسم خاکسپاری خودتان شرکت می‌کنید و می‌توانید تصمیم بگیرید سه شخص را برای سخنرانی و مداحی در این مراسم انتخاب کنید. حالا انتظار دارید این سه شخص در مورد شما چه بگویند؟ به احتمال زیاد توقع دارید آنها در مورد خوبی‌های شما بگویند، اینکه چه اثرات مثبتی روی زندگی آنها داشته‌اید و اینکه به دلیل بودن شما برای مدتی در این دنیا، جهان جای بهتری شده است. برای محقق ساختن این آرزو تنها یک راه وجود دارد و آن اینکه سخت‌تر باشید و به دیگران کمک کنید تا به اهدافشان دست یابند. به زبانی ساده‌تر، فقط یک شخص خوب و خیرخواه باشید.

برای خود یک جایگاه داشته باشید: اما این نکته را نیز به خاطر بسپارید که اولویت دادن به نیازهای دیگران در برخی مواقع به معنای این نیست که خودتان فاقد ارزش هستید. متوجه باشید، کمک به دیگران در صورتی که از شما سوء استفاده صورت می‌گیرد، خیرخواهی نیست. همین حالا تصور کنید که روی بستر مرگ تان دراز کشیده‌اید و حسرت می‌خورید که اگر بیشتر برای خودتان زندگی می‌کردید، شاید شکلی بهتر از زندگی را تجربه می‌کردید.

آسیب‌پذیری مان را نشان دهیم: در انتهای دیگر طیفِ ترس‌ها، خودداری ما از



باز شدن در برابر دیگران قرار دارد. می‌ترسیم که اگر عواطف و احساسات مان را با دیگران در میان بگذاریم، خود را فقط در معرض خطر قرار داده‌ایم. اگر من بگویم «دوست تان دارم» و دیگران عین احساس را نداشته باشند، چه خواهد شد؟ اگر من احساسات و عواطفم را با دیگران شریک کنم ولی آنها احساساتم را جدی نگیرند، چکار کنم؟ طبیعی است که احساسات مان در بعضی اوقات آسیب خواهند دید، رویدادهای ناخوشایند بخشی از زندگی است. اما شریک ساختن احساسات مان با کسی به مراتب بهتر از این است که روزی به پایان عمرمان برسیم و افسوس بخوریم که چرا اینکار را هرگز نکردیم.

دیگران را بخشیم: کینه در واقع سرطان عاطفی است. واقعا فکر می‌کنم تعریف بهتری از این وجود ندارد. به همین دلیل همه متون مذهبی و مقدس در جهان به پیروان آئین شان دستور می‌دهند که نسبت به کینه ورزی و دشمنی همین کار را انجام دهند، دشمنان تان را عفو کنید.

با کسانی که برای تان مهم هستند بیشتر وقت بگذرانید: شاید هرگز نشنیده باشیم که کسی که در دوران پیری افسوس بخورد که ای کاش وقت بیشتری را برای انجام کار و شغلش سپری می‌کرد (مگر اینکه آن شخص بیکار بوده باشد، آنهم شاید). برعکس، انسان‌ها وقتی سالخورده می‌شوند حسرت می‌خورند که ای کاش وقت کمتری را در محیط کار می‌گذرانند و بیشتر وقت‌شان را با کسانی سپری می‌کردند که برایشان در زندگی مهم بوده‌اند.

در انتخاب روابط مان با دیگران دقت کافی به خرج دهیم: این مورد هم خیلی مهم است، واقعا خیلی مهم. با اطمینان می‌توانم بگویم که دست کم یک شخص را در محیط پیرامون تان می‌شناسید که در یک رابطه ناسالم به سر می‌برد و زندگی‌اش در شرایط ناگواری قرار گرفته است (شاید هم خود شما باشید). شاید هم کسانی را بشناسید که در یک رابطه مسموم زندگی می‌کنند. شریک زندگی شان آنها را از لحاظ فیزیکی و روانی شکنجه می‌کند و یا اینکه فضای حاکم در حلقه دوستان شان غیرصمیمی و مخرب است. این افراد علیرغم آن همه رنج و محنت باز هم در آن روابط باقی می‌مانند، زیرا آنها فقط همان اشخاص را می‌شناسند و یا اینکه ترجیح می‌دهند بدبخت باقی بمانند ولی تنها نباشند. همه آنها در پایان عمرشان حسرت خواهند خورد که چرا زندگی‌شان را با این کار نابود کرده‌اند.

از بدن خود و سلامت آن مراقبت کنیم: و در نهایت، همه ما می‌خواهیم آن سناریوی قرار گرفتن در بستر مرگ را تا حد امکان به تعویق بیندازیم. موافقت؟ در آن صورت از سلامتی بدن تان مراقبت کنید. ورزش کنید، مسئولانه غذا بخورید، از سلامت روان تان مراقبت کنید و از زندگی تان تا جایی که ممکن است و تا وقتی که می‌توانید، لذت ببرید.

گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 448 947 9662 Password: 426754

(408) 221-8624

انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه

از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

ادامه مطلب گزارش از بند... از صفحه ۴۷

هزار تومان به فروش می‌رسد. این دستمزدهای ناچیز هم با ماه‌ها تأخیر و به صورت قطره‌چکانی به حساب زندانیان واریز می‌شود. بر خلاف بسیاری از زندان‌ها، حتی زندان مردان لاکان، از مهارت‌آموزی در زمینه چوب و چرم یا امکان فروش شخصی دست‌سازها نیز خبری نیست.

کار در زندان عملاً مشمول قانون کار نیست. از بیمه و ایمنی و بهداشت محیط کارگاه نیز خبری نیست. اتاق اشتغال فضای بسیار کوچکی با میز کار و تهویه غیراستاندارد است که به عنوان تنها امکان کسب درآمد زندانیان، ظرفیت محدودی دارد. اکثر زندانیانی که نقطه‌کوبی انجام می‌دهند باید درون اتاق و نشسته روی زمین در فضای بین تخت‌ها یا در هواخوری کار کنند و از درد گردن و دست رنج می‌برند. زندانیان مشغول به قالی‌بافی نیز همواره برای تحویل سریع فرش‌ها تحت فشار شدید قرار دارند و زوج پیمانکار-کارگاه، به عنوان کارفرما می‌توانند زندانی را به علت کیفیت نازل یا تأخیر در تحویل کار، جریمه یا اخراج کنند.

بعد از ظهر، با فراغت از کارهای جمعی درون بند، بازگشت کارگاهی‌ها به بند و پایان الزامات ساعت‌های اداری فرصتی برای گپ‌وگفت فراهم می‌شود. بازگویی تجربه‌های شخصی که به درک جمعی تقاطع ستم‌ها و تبعیض‌ها راه می‌برد، حرف‌هایی که با گفتن و شنیدنش، آدم هوس‌سیگار می‌کند. اما در زندان زنان نه تنها هیچ سیگاری به‌عنوان سهمیه یا برای خرید شخصی وجود ندارد بلکه افراد در حال ترک اعتیاد هم بدون هرگونه رسیدگی پزشکی و تحویل داروهای لازم رها می‌شوند تا وضعیت روحی و جسمی حین ترک را بگذرانند. حتی سهمیه متادون معتادانی که، برخلاف قانون، نه به کمپ‌های مجاز ترک اعتیاد بلکه مستقیماً به زندان فرستاده می‌شوند به سختی و به مقدار ناکافی تحویل داده می‌شود و عملاً مسئولیت کنترل شرایط روانی و جسمانی زندانی در حال ترک، از دادن قرص مسکن ساده تا مدیریت دعوای ناشی از حملات عصبی و پرخاشگری او، بر عهده دیگر زندانیان بند است.

تماس تلفنی و ملاقات با خانواده نیز در زندان زنان به شکلی محدود شده است. تلفن‌ها به صورت نوبتی به بندها داده می‌شود و حداکثر ۵ دقیقه در روز به هر نفر و البته ۱۵ دقیقه به زندانیان کارگاهی وقت تعلق می‌گیرد، پنج دقیقه‌ای که زمان آن قابل پیش‌بینی و برنامه‌ریزی نیست و در فضای غیرخصوصی و شلوغ بین بندها انجام می‌شود. پنج دقیقه‌ای شامل شماره گرفتن، انتظار برای برقراری تماس، احوال‌پرسی، پیگیری روندهای اداری از خانواده و مشورت با وکیل، زمان کوتاهی که نمی‌تواند صرف تماس‌های ظاهراً غیرضروری مثل درد و دل، عشق‌ورزی و گپ‌های دوستانه شود. از طرفی نگرهبانی هم علاوه بر کنترل معاشرت زندانیان از طریق بازبینی دوربین‌ها و خبرچینی از روابط، در مورد محتوای تماس‌ها کنجکاوی می‌کند و گاهی صمیمیت بین زنان را نشانه همجنس‌گرایی تلقی می‌کند، چیزی که می‌تواند بهانه‌ای برای زورگویی و آزار شود، شبیه به قلدری‌های همجنس‌گراهراسانه‌ای که بیرون از زندان هم عامل طرد و سرکوب‌بودگی اقلیت‌های جنسی و جنسیتی است. ملاقات حضوری ۲۰ دقیقه‌ای نیز ۲ بار در هفته برای ملاقات مجزا، یک روز با مردان و روز دیگر با زنان خانواده درجه یک، امکان‌پذیر است، دیدارهای جداگانه‌ای که مشقت برای رفت‌وآمد به زندان را دوچندان می‌کند و عملاً تصویر خانواده را در خاطرات زندانی و کودکان محو و دستکاری می‌کند. این ملاقات‌های کابینی در دو سوی شبیه کثیفی که با میله‌های نزدیک به هم حفظ شده انجام می‌شود، درون یکی از هشت کابین موجود با تلفن‌های یکی در میان خراب و صحبت‌هایی که با هر بار مزاحمت افسر، از سر گرفته می‌شود. با اجازه مدیر زندان، تنها هر ۴ ماه یکبار ملاقات حضوری در یک اتاق امکان‌پذیر است، فرصت بسیار کمی برای در آغوش کشیدن و لمس و بویدن که به جای آن که دل‌تنگی‌ها را التیام دهد، حسرت و افسوس بر جا می‌گذارد. مسئولان زندان برای پذیرش لباس از خانواده شرایط سخت‌گیرانه‌ای در نظر گرفته‌اند، لباس‌ها نباید زیپ، دکمه یا تزئیناتی داشته باشد، نباید بدن‌نما، چسبان، از جنس جین و کتان یا به رنگ خیلی روشن یا جیغ باشد، و تاپ، شلوارک، دامن یا پیراهن هم کاملاً ممنوع است. برای جلوگیری از ورود مواد مخدر به زندان، لباس‌ها خیس به زندانی تحویل داده می‌شود و بوی بد آب زندان سبب می‌شود که حتی از بویدن دوباره تن خود و خانه‌ات محروم شوی. آنان همچنین از تحویل دادن بسیاری از داروها به بهانه عدم ضرورت از نظر پزشک زندان یا خارجی بودن برند دارو، خودداری می‌کنند. این محدودیت در شرایطی اعمال می‌شود که بهداری داروهای محدودی دارد و روند اعزام به بیمارستان به شدت طولانی و تأمین هزینه آن عمدتاً بر عهده خود زندانی است یا اعزام در موارد متعددی که از نظر پزشک عمومی زندان غیراورژانسی است ناممکن می‌شود. پزشک کشیک در زندان زنان مستقر نیست، تنها پزشک زندان فقط یک روز در هفته حضور دارد و پزشک متخصص، از جمله پزشک زنان، مطلقاً در دسترس نیست. دنباله مطلب در صفحه ۵۱

آشپزخانه زندان زنان نه مکانی برای آشپزی بلکه فضایی بیست‌متری با یک سماور بزرگ، دو سینک شست‌وشو و یک اجاق تک‌شعله است که روزانه فقط به منظور جوش آوردن آب جهت انتقال به بندها برای چای صبح و عصر و شستن دیگ‌های غذا استفاده می‌شود. فقط یک بار در هفته در یکی از بندها به صورت گردشی غذا ساده‌ای مثل ماکارونی یا کوکو برای طبخ انتخاب می‌شود، زندانی‌ها تعداد پرس غذا را سفارش می‌دهند، دو نفر از هر بند مسئولیت آشپزی را بر عهده می‌گیرند و غذا و هزینه‌های آن بین همه تقسیم می‌شود.

فراهم نبودن امکان آشپزی در زندان نه تنها بهبود غذای زندان با پخت دوباره یا طبخ غذا به میل و سلیقه شخصی را ناممکن می‌کند بلکه امکان شباهت‌یابی زندگی با آنچه در خارج از زندان می‌گذرد را از زندانی سلب می‌کند و میل‌ورزی را در فردی‌ترین سطح روزمره ناممکن می‌سازد. چنین سرکوب‌زدیلانه‌ای به شکل‌های مختلف در زندان زنان اتفاق می‌افتد، با سلطه‌جویی زندانبانان تور و الیبال از حیاط جمع شده بود و برای تحویل یک توپ پلاستیکی برای بازی مخالفت می‌شد، با لجبازی دستگاه‌دی‌وی‌دی را از دسترس زندانیان خارج کرده بودند و روزی هواخوری را تماماً آسفالت کردند تا زندگی میان سبزی درخشان هیرکانی آن سوی میله‌ها از خاطرها پاک شود.

آبی آسمان را فقط این سیاهی محتضر قادر به تسخیر نبود. پرواز آزادانه و آواز سرخوشانه پرندگان را هم، تماشای آسمان تنها امکانی است که زندانی در تجربه‌اش خود را با دیگران آزاد و برابر می‌بیند. می‌تواند به خودش نهیب بزند که خود را ببین، زیر وسعت پرسخاوت آسمان نشسته‌ای، مثل آن شب‌هایی که کنار معشوق به غروبی چشم دوخته بودی. به صدای پرنده‌ها گوش بده، مثل آن روزهایی که هیاهوی شورانگیزشان را از بین درختان می‌شنیدی. نفسی می‌کشی و زندگی را باز آشنا می‌یابی. نم‌نم باران شروع می‌شود اما به جای لذت بردن از بوی خاک و چمن، در مسیری بین چاله‌های آب گرفته زمین خاکستری قدم می‌زنی، هواخوری بندها که فضایی با مساحت بین ۵۰ تا ۱۰۰ متر مربع، بدون فضای سبز و سایه‌بان است، از ۸ صبح تا ۲ ظهر و ۴ تا ۶ عصر باز می‌شود و تنها گزینه گریز از فضای ۴۵ سانتی‌متری پین تخت‌ها به عنوان یگانه فضای شخصی قابل استفاده برای زندانی‌هاست.

کندی گذر زمان، تجربه غالب کسانی است که زندان را پشت سر گذاشته‌اند و می‌توان تصور کرد که کنار آمدن با تکرار ملال‌آور روزهای طولانی زندان بدون امکان بازی کردن، عدم دسترسی کافی به کتاب و محرومیت از فرصت مهارت‌آموزی، در شرایطی که دسترسی به بیرون هم تا حد زیادی مسدود شده، چقدر اضطراب‌آور و آسیب‌زاست. در هر بند یک طاقچه کوچک حداکثر ۵۰ جلد کتاب برای مطالعه وجود دارد که بیش از نیمی از همان‌ها نیز کتاب‌های مذهبی و قرآن و تعداد دیگری رمان‌های زرد خارجی یا کتاب‌های شعر دست‌چندم است. اندک کتاب‌های خواندنی همگی مهر اهدایی دارند و بر اثر حاشیه‌نویسی‌های امیدبخش خواهرانه، رد و نشانی از بازداشت‌شدگان جنبش «زن، زندگی، آزادی» در آنها دیده می‌شود. تعداد بیشتری کتاب در زینیه زندان با درخواست قبلی و هماهنگی مدیریت برای به امانت گرفتن در دسترس است که به لحاظ کیفیت چندان تفاوتی با کتاب‌های موجود در بند ندارند. تحویل کتاب از بیرون زندان نیز با سخت‌گیری در تعداد و عناوینشان و نظارت‌های سلیقه‌ای امکان‌پذیر است. آتنا دائمی، زندانی سیاسی که از اسفند ۹۹ تا بهمن ۱۴۰۰ را در زندان لاکان گذرانده، پیش‌تر گفته بود از ۳۰۰ جلد کتابی که خانواده‌اش تحویل زندان دادند تعداد بسیار کمی در اختیار زندانیان قرار گرفت و کتاب‌های مرتبط با مسائل زنان نیز، به جز چند جلد، جمع‌آوری شد. عدم دسترسی کافی به کتاب با تحمیل نوعی خشونت پنهان علیه زنان آسیب‌دیده در زندان، امکان خودآموزی، خودمراقبتی و توانمندسازی را از آنان سلب می‌کند، محدودیتی که در کنار شرایط بفرنج اشتغال در زندان زنان، اعمال تبعیض جنسیتی را پررنگ‌تر جلوه می‌دهد.

اشتغال در زندان زنان برای مشاغل نقطه‌کوبی ظروف سفالی، قالی‌بافی و دوخت‌ودوز به دو صورت کار در کارگاه و درون بند، آن هم تنها با موافقت مدیریت، امکان‌پذیر است. در رویه تبعیض‌آمیز تأیید صلاحیت زندانیان برای اشتغال، به جای آن که ضرورت مادی زندانی در اولویت قرار گیرد، همکاری فراقانونی با مسئولان زندان و جلب رضایت آنها اهمیت دارد. زندانیان شاغل به قالی‌بافی بین ۵/۱ تا ۲ میلیون تومان درآمد دارند و مزد نقطه‌کوبی و خیاطی به ازای تعداد کار تحویل داده شده پرداخت می‌شود، مثلاً دستمزد رنگ‌آمیزی زمینه یک قلیان ۳۰ سانتی‌متری، هزار تومان و دستمزد نقطه‌کوبی آن، که بر حسب مهارت زندانی در انجام این کار ظریف بین ۱ تا ۳ ساعت زمان می‌برد، ۱۸ هزار تومان است. محصولی که در بازار تا ۳۰۰

درهای بسته ورزشگاهها، کافهها، فروشگاهها به روی زنان: حضور زنان بر روی سکوها و ورزشگاهها تنها مدتی کوتاه دوام داشت. بعد از آن که رسانه‌ها در ایران، تصویر پیرمردی که با سربند منقش به شعار مذهبی «یا زهرا»، در ورزشگاه آزادی در حال توهین و تهدیدهای جنسیتی علیه زنان حاضر در ورزشگاه بود را منتشر کردند، شورای تامین امنیت استان مازندران تصمیم گرفت ورود «تماشاگران زن» به ورزشگاه «وطنی» شهر قائمشهر را، ممنوع کند. هم‌زمان، رسانه‌ها در ایران، از «فتح سنگر به سنگر و ورزشگاهها توسط تندروها» و «برنامه‌ریزی شده بودن پروژه ممنوعیت دوباره حضور زنان در ورزشگاهها» خبر داده‌اند.

یک منبع آگاه در فدراسیون فوتبال گفته است که این فدراسیون، منتظر واکنش احتمالی فیفا یا کنفدراسیون فوتبال آسیا است. این منبع آگاه می‌گوید: «برنامه‌ریزی برای ممنوعیت ورود زنان از اواخر اسفند ۱۴۰۲ آغاز شد و قرار بود در هفته‌های پایانی لیگ برتر، آرام آرام دوباره درهای ورزشگاهها به روی زنان بسته شود، وضعیت کافهها، رستورانها و فروشگاهها نیز به گزارش شاهدان عینی، به همین منوال است. درحالی‌که هر روزه خبر پلمب چند واحد تجاری به دلیل ارائه خدمات به زنان بدون پوشش اجباری منتشر می‌شود، برخی از صاحبان این واحدها با فشار نهادهای انتظامی و امنیتی، ناچار شده‌اند از پذیرش زنان با پوشش اختیاری خودداری کنند.

یکی از کاربران شبکه اجتماعی ایکس در این رابطه نوشت: «این منم وقتی تو کافه نشسته بودمو اومدن بهم گفتن موها تو بیوشون چون تازه فک پلمب شدیم! منم گفتم چیزی ندارم، یه مشنبا بده سرم کنم! پسره گفت خانوم مشنبا برازنده شما نیست، منم در جواب گفتم اتفاقاً حجاب برازنده من نیست!»

سیاست جمهوری اسلامی انکار زن است: یک جامعه‌شناس شهری در رابطه با حذف زنان از فضای شهری گفت: «موضوع تنها محدود به حجاب نیست، مدیریت کلان شهری در تمام سال‌های گذشته به نحوی بوده که زنان کمترین حضور ممکن را در عرصه عمومی داشته باشند، او افزود: «زنان عملاً در ساعت‌های طولانی از شهر غیب می‌شدند. خیابان‌های تاریک، پل‌های محصور شده در تابلوهای تبلیغاتی و شمشادهایی که پیاده‌روها را برای زنان نامن کرده بود، بخشی از دلایل این غیبت طولانی بود. به مرور با ممنوعیت رسمی یا غیررسمی دوچرخه‌سواری و موتورسواری زنان، بخشی دیگری از زنان از فضای شهری حذف شدند.»

این جامعه‌شناس در ادامه به عدم وجود قانونی برای منع زنان از ورزش در فضاهای عمومی شهری اشاره کرد و گفت که به‌رغم این موضوع، زنان از بهره‌مندی از فضاهای سبز شهری محروم شدند. به گفته او، سیاست کلان جمهوری اسلامی در راستای «انکار» بدن زنان در فضای عمومی است: «این انکار جنبه‌های مختلفی دارد، دیدن، لم دادن، روی زمین نشستن، ورزش کردن و... که همگی برای زنان به واسطه قانون یا عرف مورد حمایت جمهوری اسلامی ممنوع شده‌اند و این ممنوعیت، مصادیقی از تلاش از انکار بدن زنان است. البته باید به تمامی این موارد، چالش بزرگ پوشش را نیز اضافه کنیم، این جامعه‌شناس تاکید کرد: «اگرچه به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی حضور اجتماعی زنان در چارچوبی که برای زن مسلمان تعریف کرده را پذیرفته است، اما در نگاهی کلان‌تر، هدف نهایی این نظام، پرده‌نشین شدن زنان است و زنان را تنها در نقش مادری-همسری می‌پذیرد.»

«علی‌خامنه‌ای»، دی سال گذشته در آخرین دیداری که با جمعی از زنان داشت، تاکید کرد که شغل اصلی زنان «خانه‌داری و فرزندآوری و مادری» است. علی‌خامنه‌ای در آن دیدار، شغل «اساسی زنان» را «خانه‌داری و فرزندآوری و مادری» دانسته و گفته است بشرط حضور زنان در مشاغل، محروم نشدن آنها از شغل اساسی‌شان است و از مسئولان کشور خواسته راه‌حلی برای انجام وظیفه زنان در خانه و کار در بیرون از خانه پیدا کنند. تاکید چند باره او بر لزوم «رعایت حجاب» در طی ماه‌های گذشته، در نهایت منتهی به اجرای طرح نور شد. طرحی که در طی آن، خشونت علیه زنان ناباورانه افزایش یافته است تا شاید به گمان مجریان آن با حذف زنان از فضاهای عمومی شهری، مشکل جمهوری اسلامی و زنان را به یکباره حل کند.

هزار راه برای رفتن پیش روی خود دارم،
اما بدون قلب کجا بروم!
ای کاش من دو قلب داشتم که با یکی از آنها زندگی می‌کردم،
و یکی را هم می‌گذاشتم که در عشق تو بسوزد...

همان‌طور که مشخص است، گزارش شادمانی جهانی هیچ توجهی به لبخند، خنده یا دیگر شیوه‌های ابراز خوشحالی ندارد. در عوض، این گزارش بر نظرسنجی‌های گالوپ تکیه می‌کند، که از پاسخ‌دهندگان می‌خواهد نردبانی را با پله‌های شماره‌گذاری شده از صفر تا ۱۰ تصور کنند. پله بالا (۱۰) نشان‌دهنده بهترین زندگی ممکن برای شماست، در حالی که پله پایین (صفر) بدترین شرایط را منعکس می‌کند. سپس از شرکت‌کنندگان در نظرسنجی خواسته می‌شود تا عددی را که مطابق با پله‌ای است که در حال حاضر روی آن ایستاده‌اند اعلام کنند. اگر شرایط واقعی زندگی شما، به بالاترین پله‌های این نردبان نزدیک باشد خوشحال تلقی می‌شوید. با توجه به این تعریف فاقد احساس از شادی، چندان تعجب‌آور نیست که فنلاندی‌های بدون لبخند حتی با زندگی متوسط امتیاز بالایی کسب می‌کنند. در مقایسه با سایر کشورها، شرایط زندگی عینی در فنلاند در واقع بسیار خوب است: نرخ فقر، بی‌خانمانی، و سایر اشکال محرومیت مادی به همان اندازه پایین است. مردم به آموزش و مراقبت‌های بهداشتی در سطح جهانی، دسترسی همگانی و رایگان دارند. مرخصی‌های والدین سخاوتمندانه و با حقوق بلندمدت همراه است.

اما داستان شادی فنلاندی‌ها روی دیگری هم دارد. نمی‌توانید نقش «انتظارات» را نادیده بگیرید، جنبه دیگری از فرمول مورد استفاده در گزارش جهانی شادمانی. کشورهای شمال اروپا فرهنگی از آرمان‌های محدود برای بهترین زندگی ممکن را به ارث برده‌اند. این ذهنیت به صراحت در قانون یانته آمده است، الگویی از رفتار گروهی در جوامع اسکاندیناوی که منتقد دستاوردها و موفقیت‌های فردی است و آنها را ناچیز می‌شمارد! در این قانون اگر بخواهید دستاوردهایتان را به رخ دیگران بکشید یا منم منم کنید، از جامعه طرد می‌شوید. این اخلاق نوردیک تا حد زیادی مانع از رشد نابرابری می‌شود و در تضاد کامل با فرهنگ آمریکایی است که «انباشت ثروت» را «نماد موفقیت» می‌داند.

کشورهای شمال اروپا زندگی مناسبی را برای شهروندان خود فراهم می‌کنند و آنها را از تجربه دوره‌های مستمر مشکلات مادی بازمی‌دارند. اما در عین حال، فرهنگی در این کشورها غالب است که محدودیت‌های واقع‌بینانه‌ای را برای انتظارات یک فرد، از یک زندگی خوب تعیین می‌کند. در این جوامع، نردبان ۱۰ پله‌ای خوشبختی چندان بلند نیست، و فاصله بین پله‌ها نسبتاً کوتاه است. مردم به گونه‌ای اجتماعی شده‌اند که باور کنند آنچه دارند خوب است، یا به اندازه کافی، به خوب نزدیک است. این طرز فکر توضیح می‌دهد که چرا فنلاندی‌ها با وجود زندگی در آپارتمان‌های کوچک، با درآمد متوسط، با قدرت خرید محدودتر به لطف قیمت‌ها و مالیات‌های بالا، شادترین مردم جهان هستند و برخلاف ایسلند، هرگز هم به جام جهانی نرسیده‌اند!

همه ما تقریباً فهرستی از چیزهایی داریم که خوشحالمان می‌کند مانند تفریح کاری، داشتن یک رابطه عاطفی خوب، درآمد بالاتر یا سفر... دستیابی به این چیزها مطمئناً می‌تواند زندگی ما را بهبود ببخشد و ما را خوشحال کند. اما اگر فکر می‌کنیم اینها خوشحالی پایدار ایجاد می‌کنند در اشتباهیم. تحلیلگران می‌گویند انسان، موجودی آسیب‌پذیر و نایمن است و به محض احساس ناامیدی یا از دست دادن و رنج، غم را تجربه خواهد کرد. گزارش شادمانی جهانی به ما می‌گوید شادی ابعاد مهم‌تری دارد. در سطح فرهنگی، مسلمان‌ترین عامل ایجاد حس اعتماد و انسجام اجتماعی در میان شهروندان است. یک جامعه پاره‌پاره، برای تامین کالاهای عمومی که از توانایی هر شهروند برای داشتن زندگی شادتر پشتیبانی می‌کند، به مشکل برخورد خواهد کرد. در یک جامعه نامنسجم، مردم تمایل کمتری به حمایت از مزایای رفاهی مختلف دارند، زیرا نگران هستند که گروه‌های «دیگر» از این منافع بیشتر بهره‌مند شوند. وقتی مردم به یکدیگر اهمیت می‌دهند و اعتماد می‌کنند، پایگاه بسیار پایدارتری برای حمایت از کالاهای عمومی مختلف و برنامه‌های مزایای رفاهی ایجاد می‌شود.

از نظر نهادی نیز، ساختن دولتی که قابل اعتماد و کارآمد باشد و بتواند به ایجاد حس اجتماع و وحدت در میان شهروندان کمک کند، حیاتی‌ترین مولفه برای رسیدن به یک جامعه شاد است. تجربه فنلاند به خوبی نشان می‌دهد که کیفیت حکمرانی، بر شادی ملت‌ها تاثیر زیادی دارد. یک دولت قابل اعتماد، با قوانین قوی و رهبران قابل اعتماد و یک‌صدا، عناصر کلیدی برای زندگی شاد هستند. در کشورهایی که دولت به خوبی عمل می‌کند شهروندان شادمان‌ترند، زیرا فراتر از صفرهای مقابل حساب بانکی‌شان، می‌توانند به نهادها اعتماد کنند، از مزایای رفاهی مناسبی برخوردار شوند، از طبیعت محافظت شده لذت ببرند و در فرصت‌های برابر، بر کیفیت زندگی خود بیفزایند.

ادامه مطلب آمریکا... از صفحه ۳۷

من را به ژنرال جانشین و خانم و دخترش معرفی کرد و آرزوی وقت خوشی برایمان کرد و رفت. ژنرال پرسید: «چه میل دارید؟» صورت خوراکی‌ها را نگاه کردم و یکی را انتخاب نمودم و ژنرال گفت: «این شام را میهمان من باشید و آنچه می خواهید، سفارش دهید.» تشکر کردم و خانم و دختر ژنرال هم وارد گفتگو شدند و آن دو خانم از لباس یونیفرم من تمجید و تعریف کردند. ژنرال گفت: «آیا میتوانم پرسش کنم؟» گفتم: «حتما.» پرسید: «آیا واقعا شما از شاه ناراضی هستید؟» سؤال عجیبی بود. گفتم: «نه، اصلا چنین نیست.» گفت: «اما این روزها، خیلی از این که شما ایرانی‌ها از شاه متنفر هستید، در رادیو و تلویزیون‌ها می‌شنویم.» گفتم: «اینها تبلیغات چپی هاست که عوامل روس‌ها هستند و سالهای بسیار زیادی است که در ایران و جهان تبلیغات سوء علیه شاه می‌کنند.» گفتم: «پیش از این، من در این باره چیزی نشنیده بودم. اما این اواخر خبرهای زیادی در مورد اجحاف‌ها و شکستن قوانین مربوط به حقوق بشر، توسط شاه و ساواک شنیده می‌شود.» گفتم: «شاه دشمنان زیادی دارد. آنها می‌خواهند ایران به دوران پیش از پهلوی بر گردد تا شپش از سر و کول مردم ایران بالا رود.» ژنرال گفت: «درست است. من خود به شخصه، شاه را سیاستمداری بزرگ و میهن پرستی درست میدانم که تلاش می‌کند کشورش را به پیش ببرد.» خانم‌ها بحث را عوض کردند و درباره موقعیت خودم سؤال کردند و جاذبه‌های ایران، شب خوبی را در کنار یک خانواده بسیار آداب دان و اصیل و مؤدب گذراندم و شام که تمام شد، همگی با هم برخاستیم و هنگامی که از مقابل خانم مدیر سالن رد می‌شدیم، آن خانم با لبخند و حالتی از رضایت و با نگاهی که حاکی از سؤال در باره آنان بود، ما را بدرقه کرد.

مذهبی مثل دعا یا شبیه‌خوانی درون بندها یا سالن اجتماعات برگزار می‌شود. زندانبانان برای جلب همکاری در این زمینه، زندانبان را با وعده تأثیر مثبت در پرونده تشویق یا با ارائه گزارش منفی به مددکار تهدید می‌کنند. حجاب در زندان زنان نیز اجباری است. برای ایستادن در صف آمار صبح و عصر حتما باید روسری پوشید، و عبور و مرور از فضای میانی بندها در ساعات اداری فقط با چادر مجاز است، در حالی که ورود مردها، اعم از ریاست یا تأسیسات، با اطلاع قبلی و بستن در بندها انجام می‌شود. بیگاری کشیدن از زندانبان نیز امری عادی است، ظروف انتقال غذا به زندان زنان دیگ‌های بسیار بزرگی با وزن زیاد است که به صورت دستی توسط زندانبان جابه‌جا می‌شود. جارو کشیدن نوبتی روزانه در یکی از بندها نیز هنوز با جارو رشتی انجام می‌شود و جارو برقی در کار نیست. این در حالی است که خانواده یکی از زندانبان همان بند، دو جارو برقی نو به زندان اهدا کرده‌اند که اتاق نگهبانی آنها را مصادره کرده است. جایگزینی یا عیب‌یابی وسایل و تعمیر تأسیسات نیز به کندی انجام می‌شود و باید روزهای متمادی با سیستم گرمایشی و سرمایشی از کار افتاده یا شیرآلات خراب سر کرد.

آتنا دائمی، در زمان تبعید از اوین به لاکان، با اعتصاب غذای نامحدود، تحصن در زندان و گزارش دادن از شرایط نابسامان بند زنان، تلاش کرده صدای زندانبانان باشد، و حالا هم، پس از مهاجرت اجباری‌اش، در مصاحبه با شبکه‌های حقوق بشری و اطلاع‌رسانی در صفحه شخصی خود این کار را ادامه داده و سعی کرده تغییراتی در وضعیت زندان به وجود آورد. اما بی‌کفایتی و فساد مالی در سازمان زندان‌های گیلان باعث شده با وجود اصلاحات مقطعی و محدود، هم‌چنان وضعیت زندان محبوس در این زندان، رقت‌انگیز باشد. تهیه گزارش‌های دروغین از زندان لاکان، اعطای جایزه مدیر نمونه به مدیر کل زندان‌های استان گیلان، اخبار جعلی درباره بهبود وضعیت اشتغال زندانبانان و توانمندسازی خانواده آنان و هر آنچه با جستجو در سایت‌های داخلی درباره لاکان می‌توان یافت، همه نمایش‌هایی جعلی است.

زندانی بودن وضعیتی غیرعادی است و وقوع پرتکرارش زیر سایه حکومت سرکوبگر چیزی را عوض نمی‌کند. روایت‌های زندانبانان زندان‌های مرکز گرچه سرشار از شور تحسین‌برانگیز زندگی و مقاومت است، اما قابل تعمیم به زندان‌های دیگر شهرها و بندهای عمومی نیست. ما هم در زندان با یکدیگر شوخی می‌کردیم، خواهرا نه گپ می‌زدیم، بین همان کتاب‌های به‌درخور دنبال چیزی برای خواندن و یاد گرفتن می‌گشتیم، از تلاطم احساساتمان حرف می‌زدیم و روزنه امید را برای یکدیگر باز نگه می‌داشتیم، اما همان ضخامت چندساعتی متری میله‌ها و دیوارها، فاصله‌های پرنشدنی میان اسارت و آزادی بود و ما به حکم «زن، زندگی، آزادی»، زندگی را به تمامی می‌خواستیم.

ادامه مطلب گزارش از بند... از صفحه ۴۹

از خدمات مرتبط با دندان پزشکی فقط کشیدن دندان به زندانبان ارائه می‌شود، آن هم توسط یکی از زندانبانان رأی باز که قبلاً دستیار دندان پزشکی بوده و طبعا از اصول بهداشتی و حرفه‌ای این کار اطلاع محدودی دارد. مسئولان زندان، آن هم در شرایطی که تغذیه زندانبانان ناسالم و ناکافی است، داروهای مکمل را از خانواده‌ها تحویل نمی‌گیرند، در نتیجه، بسیاری از زندانبانان از سوء تغذیه یا بیماری رنج می‌برند و برخی بارداری بی‌آنکه مکمل‌های لازم را به طور منظم دریافت کنند.

از آنجا که در زندان به جای نصب بند رخت میله‌ای، از لباس‌های کهنه برای درست کردن بند استفاده می‌شود و روی آن‌ها علاوه بر لباس، روفرشی و روتختی هم پهن می‌شود و هیچ ماده ضدعفونی‌کننده‌ای در دسترس نیست، انواع عفونت‌ها شیوع بالایی دارند. نزدیکی زندان لاکان به جنگل‌های آلوده سراوان نیز تأثیرات زیان‌باری بر سلامت جسمی زندانبانان دارد. آب زندان کیفیت بسیار بدی دارد و بو و طعم زنده‌اش کاملا محسوس و گواه ناسالم بودن آن حتی برای مصارف غیرنوشیدنی است. در چنین شرایطی، آب تصفیه شده یا سهمیه‌ای برای آب آشامیدنی در نظر گرفته نشده و فقط زندانبانان با استطاعت مالی می‌توانند روزانه آب معدنی بخرند و بقیه مجبورند از یکی از دو آب سردکن زندان که جلوی بندهای اعتکاف و کوثر نصب شده، آن هم فقط در ساعت‌های باز بودن در بندها، استفاده کنند. سهمیه اقلام بهداشتی ماهانه شامل یک بسته نوار بهداشتی بی‌کیفیت، نصف بسته پودر لباسشویی، یک مسواک، خمیر دندان، صابون و تیغ ژیلت است. لوازمی مانند لباس زیر، حوله و دمپایی از برنامه توزیعی در بدو ورود حذف شده است.

هر چند گندزدایی فضای زندان باید در فواصل زمانی منظم و طبق دستورالعمل‌های بهداشتی انجام شود اما به علت اهمال مدیریت در سم‌پاشی عمومی و نگهداری ناگزیر وسایل و خوراکی‌ها روی زمین یا زیر تخت‌ها، بندها به ویژه در ماه‌های گرم سال پر از سوسک و مورچه می‌شود. تنها شیوه رسیدگی بهداشتی به فضای عمومی عبارت است از جارو زدن و شست‌وشوی روزانه سرویس بهداشتی بند، شامل یکی دو حمام، دو یا سه توالت و روشویی بدون آینه، و یک سینک برای شست‌وشوی ظروف، که زندانبانان با تقسیم کار انجام می‌دهند. زندانبانان همچنین باید هفته‌ای یک‌بار تمام روفرشی‌ها را جمع‌آوری کنند و بشویند و فضای مشترک میانی، دفتر نگهبانی و هواخوری را تمیز کنند. روند بازدید از زندان زنان به این شکل است که از بلندگوها اعلام می‌شود که زندانبانان به بندهایشان برگردند، در بندها بسته می‌شود و رئیس سازمان زندان‌ها، رئیس زندان لاکان، مدیر زندان زنان و ... در فضای میانی چرخی می‌زنند، از انجام مأموریت عکس‌برداری می‌کنند و به اتاق ریاست برمی‌گردند.

قاضی اجرای احکام باید روزانه یا حداقل دو بار در هفته از همه سالن‌ها بازدید کند و برای شنیدن اظهارات و درخواست‌های زندانبانان با آن‌ها ملاقات مستقیم داشته باشد. اما نه تنها قاضی به ندرت در زندان زنان حضور پیدا می‌کند، بلکه ملاقات با رئیس زندان هم فقط در روزهای دوشنبه، آن هم بعد از گزینش افسر نگهبانی در تعیین ضرورت ملاقات و به صورت محدود، انجام می‌شود. مدیر زندان نیز گرچه نیمی از اوقات اداری را در اتاق خود سپری می‌کند اما عملا به جای پیگیری روند پرونده‌ها، بیشتر به گردآوری خبرچینی‌ها برای به هم زدن روابط زندانبانان می‌پردازد. مسئولان اجرایی زندان، اعم از رئیس، مدیر، مشاور و نگهبانان، پیوسته تکرار می‌کنند که در زندان دوستی وجود ندارد و نباید به سایرین اعتماد کرد، تا از طرفی با مخدوش کردن هم‌زیستی زندانبانان از شکل‌گیری هر گونه اتحاد و نافرمانی جمعی جلوگیری کنند و از طرف دیگر با دامن زدن به فضای قلدری در سلسله مراتب قدرت موجود در بندها زندانبانان را میانجی سرکوب کنند. اغلب یکی از همین افراد از طرف مدیریت، وکیل بند می‌شود و رأی‌گیری در کار نیست. در بسیاری از مواقع بدون هیچ اطلاع شفاهی یا ابلاغ کتبی قبلی به زندانی، جلسه دادرسی دادگاه به‌صورت مجازی یا حضوری برگزار می‌شود در حالی که حتی امکان اطلاع‌رسانی به وکیل هم وجود ندارد.

زندانبانان، که دست کم در ظاهر باید حافظ اطلاعات شخصی زندانبان باشند، حتی عناوین و جزئیات اتهام انتسابی به آنان را در میان سایر زندانبانان فاش می‌کنند یا از آن برای تحقیر و ارباب او بهره می‌برند. تعرض به حریم شخصی زندانی نیز به وفور اتفاق می‌افتد، از وارسی هفتگی ناخن‌ها و رویه توهین‌آمیز برای کنترل شپش تا بازرسی ناگهانی بندها و به هم ریختن وسایل. بعضی روزها ناگهان زندانبانان به حیاط منتقل و بندها بازرسی می‌شود و نگهبانان پس از یورش به لوازم شخصی زندانی‌ها، وسایل را به هم ریخته رها می‌کنند.

کلاس‌های اجباری مرتبط با احکام و مسائل دینی یا برنامه‌های مرتبط با مناسبت‌های

ادامه مطلب زنان پیشگام... از صفحه ۴۴

عده او به نگارش اپرت مشغول شد و اپرای «الهه» را نوشت و روی صحنه برد و نقش اصلی‌اش را بازی کرد. اسماعیل مهرتاش در نامه‌ای از سوی «جامعه باربد» چنین نوشته است: «مادام پری آقابابوف اولین آرتیستی هستند که در تهران پیشقدم خواندن در تئاتر بوده و اپرت در تهران مرهون همت ایشان است و اغلب اوقات در تئاترهای این مؤسسه شرکت و پیس‌های «جامعه باربد» را با آواز خود زینت داده‌اند. صدای ایشان از هر حیث قابل تمجید عموم بوده و به علاوه برای پیشرفت صنعت تئاتر در ایران زحمات فوق‌العاده کشیدند.»

لرta هابراپتیان، چشم بیدار در خلوت خفتگان: لرta هابراپتیان همراه با همسرش عبدالحسین نوشین از آغازگران و نوآوران تئاتر ایران بود و نقش مهمی در شکل‌گیری و شکوفایی نمایش مدرن در دهه ۱۳۳۰ در ایران داشت. او در سال ۱۲۹۰ در تهران به دنیا آمد. پدرش از تاجران بزرگ ارمنی و مادرش از یک خانواده هنرمند ایتالیایی تبار بود. لرta تحصیلات ابتدایی‌اش را در مدرسه فرانسوی ژاندارک گذراند اما به به اصرار خودش به مدرسه روس‌ها رفت تا بتواند در برنامه‌های نمایش آنجا شرکت کند. در همین دوران که فقط حدود ده سال داشت، مادام پری او را برای بازی در یک قطعه موزیکال خارج از مدرسه به روی صحنه برد. لرta در ۱۴ سالگی به طور حرفه‌ای فعالیت در تئاتر را آغاز کرد و به سرعت وارد گروه تئاتری «جامعه باربد» شد و نقش اصلی نمایش‌ها را بر عهده گرفت. مادر لرta مخالف فعالیت هنری او بود. در آن زمان بازیگری زنان رایج نبود و بدنامی و آزار ایشان را در پی داشت. لرta در این دوره بعد از گرم و پوشیدن لباس صحنه در خانه، چادر به سر می‌کرد و با درشکه به سالن تئاتر می‌رفت و در آنجا نیز با روی پوشیده از میان مردم می‌گذشت. او در ۲۱ سالگی با عبدالحسین نوشین آشنا شد. نوشین از اولین دانشجویان اعزامی دولت ایران به فرانسه بود اما به جای تحصیل در رشته تاریخ و جغرافیا به سراغ تئاتر رفته بود و سرپرست دانشجویان ایرانی پرداخت هزینه تحصیل او را متوقف کرده بود. او در بازگشت به ایران، از لرta برای بازی در نمایش «زن وظیفه‌شناس» دعوت کرد. نوشین با درآمد نمایش توانست تحصیلات خود در فرانسه را به پایان برساند و پس از بازگشت به ایران با لرta ازدواج کرد. در سال ۱۳۲۵ نوشین با همکاری لرta «تئاتر فردوسی» را افتتاح کرد و نمایش‌نامه‌هایی را روی صحنه برد که نقش اصلی آنها را لرta بر عهده داشت. به گفته لرta، زمانی که نوشین نخستین آثارش را اجرا می‌کرد، لرta از نوشین سرشناس‌تر بود. صادق هدایت، که از دوستان نوشین بود، بعد از تماشای نقش آفرینی لرta در تحسین او به نوشین گفت «بالاخره تو درس تئاتر خواندی اما این خانم از کجا این قدر عالی بازی می‌کند که رو دست تو زده؟»

در پی سوء قصد به محمدرضا شاه پهلوی و انحلال حزب توده، تئاتر فردوسی نیز تعطیل شد و نوشین به زندان افتاد اما از لرta خواست که نگذارد چراغ تئاتر خاموش شود. در این دوران لرta گروه «تئاتر سعدی» را تشکیل داد و نمایش «بادبزن خانم و بندرمر» با بازی او با استقبال چشمگیری روبه‌رو شد. بعد از فرار نوشین به مسکو، لرta نیز ایران را ترک کرد و به او پیوست. اما بعد از مدتی به ایران بازگشت. به گفته خودش و دوستانش، مهم‌ترین دلیل بازگشت او به ایران عشق به تئاتر و ازسرگیری نقش آفرینی روی صحنه بود. در سال ۱۳۴۳، لرta با همراهی بعضی از دوستان قدیمی، از جمله محمدعلی جعفری، توران مهرزاد، رقیه چهره‌آزاد و پرویز فنی‌زاده، «تئاتر کسری» را تشکیل داد و نمایش‌های جدیدی را روی صحنه برد. در همین دوران او در چند فیلم و سریال نیز بازی کرد.

بعد از انقلاب، لرta دیگر نتوانست فعالیت کند و از ایران رفت. خودش گفته است: «۵۰ سال زحمت کشیدم. روی سن رفتم اما خیلی حقیرانه با من برخورد شد. بعد از انقلاب قرار بود تلویزیون ماهانه به من حقوق دهد. گفتم آقای عزیز! من اجرم را از مردم گرفتم، او بی‌آنکه قدر ببیند، دل‌شکسته ایران را ترک کرد و به وین رفت تا با پسرش زندگی کند. در سال ۱۳۵۶ آربی اوانسیان و گروه «تئاتر چهارسو» به پاس ۵۰ سال فعالیت تئاتری لرta، اجرای نمایش‌نامه «خلوت خفتگان»، اثر پیتر گیل، را به او تقدیم کردند. «خلوت خفتگان» آخرین کار نمایشی لرta بود و او در کنار سوسن تسلیمی بازی درخشانی ارائه داد. او در سال ۱۳۷۷ در غربت و دور از وطن از دنیا رفت، اما گویی بسته شدن چشم‌هایش در نمایش «خلوت خفتگان» آن نوع مرگی بود که می‌پسندید، روی صحنه و جلوی چشم تماشاگرانی که می‌گفت نفسش به نفس آنها بند است. **مهین اسکویی، گنجینه عظیمی از دانش نمایش:** مهین اسکویی به لطف بازی در

تئاتر در دهه ۱۳۲۰، کارگردانی تئاتر در دهه ۱۳۳۰، ترجمه نمایش‌نامه‌های مختلف و آثار استانیسلاوسکی در دهه‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰ و تدریس و تربیت دانش‌آموختگان تئاتر در دهه ۱۳۸۰، سهم مهمی در رشد و شکوفایی نمایش در ایران داشت. او در سال ۱۳۰۸ در تهران در خانواده‌ای با پدری مذهبی و متعصب و مادری روشنفکر و هنردوست به دنیا آمد. خاله‌اش، بانو روح‌بخش، از خوانندگان زن محبوب آن زمانه بود و با اربکستر صبا همکاری می‌کرد. پس از جدایی پدر و مادر، مهین نزد مادر بزرگ و خاله‌اش بزرگ شد. مهین همیشه خاله‌اش را بزرگ‌ترین مشوق هنری خود می‌دانست و می‌گفت خاله‌اش با ایجاد شرایط مناسب سبب شده تا او بتواند علاقه و استعدادش را پرورش دهد. در یکی از شب‌های اجرای بانو روح‌بخش در تالار فرهنگ و هنر که مهین هم حضور داشت، مصطفی اسکویی او را دید و از طریق پرویز خطیبی، از وی خواستگاری کرد. در آن زمان مهین ۱۵ سال داشت و مصطفی اسکویی ۲۲ ساله بود. اسکویی بازیگر تئاتر و از شاگردان عبدالحسین نوشین در «تئاتر فرهنگ» بود. به‌رغم مخالفت پدر مهین که دوست نداشت دخترش را به یک «مطرب» بدهد، مهین با مصطفی اسکویی ازدواج کرد و از آن پس با نام خانوادگی همسرش شناخته شد. فعالیت‌های هنری مهین با پیوستن به «تئاتر فردوسی» زیر نظر عبدالحسین نوشین آغاز شد. درخشش او در نقش اول نمایش «روسی بزرگوار»، اثر ژان پل سارتر و به کارگردانی نوشین، نامش را بر سر زبان‌ها انداخت. در سال ۱۳۲۷ در پی دستگیری نوشین و تعطیلی تئاتر فردوسی، مهین اسکویی همراه با همسرش برای ادامه تحصیل به فرانسه مهاجرت کرد و پس از دو سال اقامت در فرانسه به مسکو رفت و در انستیتوی دولتی هنرهای مسکو مشغول تحصیل در رشته تئاتر شد. در همین دوران با سبک استانیسلاوسکی، توسط شاگردش یوری زوادسکی که استاد مهین بود، آشنا شد. بعد از بازگشت به ایران، با مشارکت مصطفی اسکویی «تئاتر آناهیتا» را تأسیس کرد. اولین نمایشی که از این گروه بر صحنه رفت، نمایش «اتللو» با کارگردانی مصطفی اسکویی و نقش آفرینی مهین اسکویی بود. مهین در سال ۱۳۲۸ با کارگردانی نمایش «خانه عروسک»، مهارت و استعداد خود را به نمایش گذاشت و به نخستین زن کارگردان مسلمان در ایران بدل شد. به گفته پرویز خطیبی، این نمایش به لطف بازی مهین چند ماه روی صحنه باقی ماند و تماشاگران فراوانی داشت. اما زندگی هنری و عاطفی مهین و مصطفی پایدار نبود و آن دو در سال ۱۳۴۴ از یکدیگر جدا شدند. مهین اسکویی درباره دلایل این جدایی گفته است که «مصطفی به تئاتر علاقه‌مند بود اما محبوبیت لازم را به دست نیاورد و نتوانست از شرایط و امکاناتی که به طور یکسان در اختیارمان گذاشته بودند، استفاده کند و همیشه کمبودهای روحی داشت و به تدریج اختلاف سلیقه بالا رفت.» جعفر والی نیز در این زمینه گفته است که «مصطفی همواره حضور مهین را چه به عنوان یک هنرمند و چه به عنوان همسر خود نفی می‌کرد.» بعد از جدایی مهین از مصطفی، او از «تئاتر آناهیتا» کناره گرفت و شروع به ترجمه نمایش‌نامه‌ها و آثار استانیسلاوسکی کرد. او در سال ۱۳۴۸ گروه «تئاتر زمان» را تشکیل داد و به دعوت عباس جوانمرد، عضو گروه هنر ملی، نمایش «صاعقه» اثر آستروفسکی را در افتتاحیه تالار موزه ایران باستان روی صحنه برد که با استقبال فراوان روبه‌رو شد. پس از آن، تا پیش از انقلاب اسلامی، او چند نمایش مهم دیگر نیز با گروه خود اجرا کرد.

پس از انقلاب به علت محدودیت‌های تحمیل‌شده بر زنان، مهین اسکویی نیز بیکار و خانه‌نشین شد اما از پای ننشست و در خانه‌اش مرکزی آموزشی برای بازیگری تشکیل داد. عباس جوانمرد درباره او می‌گوید: «هیچ در بسته‌ای نتوانست خیال و اندیشه سرکش مهین را حبس کند. بال پرواز بازیگری، کارگردانی‌اش اگر شکسته شد، عشق و همتش هرگز نشکست. کلاس‌های خانگی و ترجمه‌های ماندنی و پایه‌ای که هر یک گنجینه عظیمی از تئوری و عمر تئاتری اوست، پدید آمد.» به گفته احمد دامود، «مهین نه فقط تحولی را در زمینه تکنیک و کیفیت وارد تئاتر کرد، بلکه از نظر فکری نیز تماشاگران را با مسائلی آشنا کرد که برایشان تجربه جدید و متفاوتی بود.» مهین اسکویی در خاطراتش می‌گوید که گاهی به مهری آهی، مترجم و استاد زبان روسی، زنگ می‌زده و از او درباره ترجمه سؤالاتی می‌کرده است. مهری آهی گفته است که نمی‌دانم این‌ها چیست که ترجمه می‌کنی، این‌ها بسیار مشکل‌اند. مهین اسکویی پاسخ داده که «من می‌خواهم از خودم یک یادگار به جا بگذارم. روزی من از دنیا می‌روم. بازی من را هم که نسل جدید ندیده‌اند ولی این کتاب چاپ می‌شود و می‌ماند.»

ادامه مطلب نقش تلفن های... از صفحه ۳۳

همان طور که گفتم، به نظر هایت والدین نگرانی که در زندگی واقعی بیش از حد مراقب کودکان خود هستند در بحران سلامت روانی نقش دارند. اما این نظریه او، بر خلاف تحقیقاتش درباره تلفن های هوشمند، چندان معتبر نیست. او می گوید کودکان باید در معرض ناملایمت ها و مشکلات قرار بگیرند تا مقاومت تر شوند، درست مثل نهال هایی که باید در معرض باد قرار بگیرند تا به طور مناسب رشد کنند. به عقیده هایت، کودکان ناپزوردهای که لی لی به لالایشان گذاشته اند بیمناک و نگران بار می آیند، موضع دفاعی به خود می گیرند، عقاید متفاوت را خطرناک تلقی می کنند و در برابرشان سنگر می گیرند. او این نظریه را نخستین بار در کتاب «نوازش ذهن آمریکایی» (۲۰۱۸) که همراه با گرگ لویکیانوف نوشت، مطرح کرد. اما در سال های اخیر به وضوح دیده ایم که هیچ گروهی به اندازه محافظه کاران تندروی که بعضی کتاب ها را ممنوع اعلام می کنند آرا و عقاید متفاوت را خطرناک نمی شمارد، و اکثر این فعالان دست راستی در دورانی بزرگ شده اند که والدین کودکان را برای بازی به حال خود رها می کردند. البته من با هایت موافق ام که باید کودکان را آزادتر گذاشت تا بدون نظارت والدین بازی کنند، اما او درباره اهمیت این امر اغراق می کند.

با وجود این، «نسل مضطرب» کتاب مهمی است که حتما باید آن را مطالعه کرد. این کتاب باید به یکی از متون اصلی جنبش در حال رشدی بدل شود که خواهان ممنوعیت استفاده از تلفن های هوشمند در مدارس و همچنین دور نگه داشتن کودکان کم سن و سال از شبکه های اجتماعی است. هایت نه تنها خواهان ممنوعیت استفاده از تلفن های هوشمند در مدارس است بلکه می گوید دولت ها باید با وضع قوانین و مقررات شرکت های فناوری را ملزم به اقدامات احتیاطی و مراقبت از کودکان و نوجوانان کنند. به نظر او، باید سن قانونی استفاده از شبکه های اجتماعی را از ۱۳ سالگی به ۱۶ سالگی افزایش داد و شرکت های فناوری را به استفاده از روش های مؤثری برای سن آزمایی وادار کرد، کارهای کاملا معقولی که مدت ها قبل باید انجام می شد.

وقتی این کتاب را خواندم دچار اضطرابی عذاب آور شدم، زیرا نه تنها به فکر سه فرزند خردسالم افتادم که دوست دارم تا زمانی که ممکن است آنها را از محیط بد شبکه های اجتماعی دور نگه دارم، بلکه چون یادم افتاد که چقدر وقت صرف تلفنم کرده ام و ابلهانه روی صفحه نمایشگرش بالا و پایین رفته ام. «در قلب هر انسانی حفره ای به شکل خدا وجود دارد»، هایت پس از اشاره به این سخن بلز پاسکال، فیلسوف فرانسوی، می نویسد: «اگر این حفره با چیزی شکوهمند و متعالی پر نشود، جامعه مدرن به سرعت آن را پر از زباله خواهد کرد». شاید زمان آن فرا رسیده است که بیش از پیش با خود بیندیشیم که وقتی شش دانگ حواسمان را جمع تلفن های هوشمند ابله خود کرده بودیم، از مشاهده چه چیزهایی غافل شدیم، از صحبت با چه آدم هایی محروم شدیم و کدام یک از افکارمان را ناتمام رها کردیم.

ادامه مطلب نگذاشتم که... از صفحه ۲۲

پسر دوم قربانی جنگ شده بود. جنگ دیوانگان. جنگ دین و دموکراسی. به قول خودشان جنگ دین و دنیا، جنگ دوزخ و بهشت. جنگ ایمان و کفر. جنگ اراده و پول و شهوت و شراب. زن برای پسر دوش نیز گریست و از خانواده عروس بیوه اش گله کرد که در نگهداری از دختر و نواسه هایشان همکاری نکرده اند.

پسر سوم خیلی جوان بود. بعد از کشته شدن برادرانش کفری شده بود. آن قدر عصبانی شده بود و حکومت را دشنام داده بود که خانواده به تنگ آمده و از او خواهش کرده بودند که برود جایی خودش را گم کند. ایران برود. پاکستان، ترکیه یا هر جای دیگری و پدر و مادر را راحت بگذارد. او ۱۹ سال داشت که از خانه رفت. بعد از رفتن او آوازه شده بود که به صف طالبان پیوسته است. به رفیقان خود زنگ زده و گفته بود که آمده است انتقام برادرانش را از آمریکا، حکومت و جنگ سالاران بگیرد. او پی نبرده بود که برای گرفتن انتقام برادرانش به گروه قاتلان آنها پیوسته است. بعد از دو سال شهرستان و استان به دست طالبان سقوط کرد. جوانانی که به صف آنها پیوسته بود با شعار «اسلام زنده باد» به خانه برگشتند. همه زن گرفتند. جشن گرفتند. منصب و پول گرفتند اما او برنگشت. مادرش وی را با رنج کمتری به یاد آورد. وقتی که از او می گفت گریه نکرد. حتی به راحتی نفس کشید و بدن خود را استوار به دیوار و بالشتی که پشت سرش گذاشته شده بود تکیه داد و در موردش حرف زد: «مرده بود. مرده رفته بود. اگر نه همه آمدند، او چرا نیامد؟ جوانه مرگی مرده بود.» چون پسر سوم فرزند وی را یتیم و زنی را بیوه نکرده بود، شاید مرگ

ادامه مطلب مصاحبه ناصر... از صفحه ۲۷

ناصر خسرو خودش را آماده ترک صندلی می کرد. سینه اش را صاف کرد و گفت: «من برمی گردم افغانستان. احتمالا به عنوان همون عنصر نامطلوبی که گفتم، حکومت طالبان من رو بکشد. در این صورت تو و همکارانت مقصر خواهید بود. می خواهم قبل از رفتنم، شعری از یانینس ریتسوس (۱۹۹۰-۱۹۰۹) شاعر یونانی برات بخونم که دیکتاتوری نظامی یونان را شاهد بود و همیشه مهاجر و مشکل افرادی مثل من رو خیلی وقت پیش درک کرده بود.

مصائب مهاجران... ما در درون خود می خندیم... ما در درون خود لبخند می زنیم... ولی اکنون پنهان می کنیم همین لبخند را... لبخند غیر قانونی... بدان سان که آفتاب غیر قانونی شد و... حقیقت نیز... ما لبخند را نهان می کنیم، چنانکه تصویر معشوقه مان را در جیب... چنان که اندیشه آزادی را در نهان جای قلب مان... همه ما که اینجاییم، یک آسمان داریم و همین یک لبخند... شاید فردا ما را بکشند... اما نمی توانند این لبخند و این آسمان را از ما بگیرند... می دانیم، سایه هامان بر کشتزاران خواهد ماند... بر دیوار گلی که کلبه هامان را در بر گرفته... بر دیوار عمارت های بزرگ فردا... بر پیشبند مادر که در سابه ایوان... لوبیا سبز پاک می کنند... می دانیم، این همه را می دانیم.

ادامه مطلب آژیر قرمز... از صفحه ۴۵

این مقام سازمان ملل سپس به خبرنگاران گفت، گرم شدن اقیانوس ها از این جهت منشاء نگرانی است که «تقریبا غیر قابل برگشت» است و احتمالا هزارها طول می کشد تا شرایط آن مثل سابق بشود. وی عنوان کرد: «این روند بسیار نگران کننده است چرا که ویژگی آب این است که به نسبت جو، گرما را برای مدت طولانی تری حفظ می کند، تغییرات اقلیمی ناشی از مصرف سوخت های فسیلی به همراه ظهور الگوی آب و هوایی پدیده الینینو، باعث ثبت رکوردهای جهانی طی سال ۲۰۲۳ شد. عمر بادور، مسئول واحد نظارت بر آب و هوای سازمان جهانی هواشناسی، به خبرنگاران گفت، «احتمال بسیار زیادی وجود دارد، که گرما در سال ۲۰۲۴ رکوردهای جدیدی بر جای بگذارد چرا که به گفته او، سال بعد از ظهور الینینو معمولا گرم تر می شود. این گزارش گویای آب شدن شدید یخ های قطب جنوب است به طوری که سطح آن یک میلیون کیلومتر مربع کمتر از قبل شده بود که این گستره به وسعت کشور مصر است.

از دلنگی کجا فرار کنم؟..... کجا بروم که صدای آمدنت را بشنوم؟
 کجا بایستم که راه رفتنت را ببینم؟..... کجا بخوابم که صدای نفس هات بیاید؟
 کجا بچرخم که در آغوش تو پیدا شوم؟
 کجا چشم باز کنم که در منظرم قاب شوی؟
 کجایی؟..... کجایی که هیچ چیزی قشنگ تر از تماشای تو نیست؟
 کجا بمیرم..... که با بوسه های تو چشم باز کنم؟..... کجایی!؟

او برای مادر رنج کمتری داشت که با به یاد آوردنش گریه نکرد. شاید هم آن قدر برای آن دو پسر نامرادش گریسته بود که توان گریستن به این یکی را نداشت. در آخر صحبت هایش عصبانی شد و به زمین و زمان دشنام داد اما نتیجه گیری اش مرا دوباره به گریه انداخت. گفت: «جنگ شد. نمی گم که جنگ نشد. بچه هایم به مرگ خود نمرند بلکه کشته شدند. اما کسانی هم هستند که حتی یک خراش هم برداشتند. چرا من؟ آن هم چرا سه پسر؟ چرا من بیوه دار و یتیم دار شدم؟ طالع نداشتم. از ازل خدا به پیشانی من چنین نوشته بود. پسر به دنیا بیاورم و به زمین بدهم و خودم بالای سر قبرشان گریه کنم. من بدبخت بودم. جنگ هم برای من آمده بود. اینه حالی آبادی شده. آرامی شده اما چه فایده به حال من دارد؟ چه فایده به حال عروس های من دارد؟ اشک های خود را پاک کرد. آرام شده بود. از من پرسید که چرا به خانه اش نمی روم. به من گفت: باید تو را مهمانی کنم. بطلبم. سرم حق داری. عروسی کردی. من به چروک دور گردن و به شیار گریه ها روی صورت سیاهش خیره شده بودم. به حرفی می اندیشیدم که درباره عروس اول خود گفت: «نگذاشتم که آغوش مادرشان خالی شود». بزرگی کرده بود. در حق یک زن دیگر بزرگی کرده بود. جنگ زده بود. رنج دیده بود. اما بزرگ و باشرافت بود. او می توانست آن دو یتیم را با این سه یتیم دیگر یک جا با کم و زیاد، به کمک مردم یا هر وسیله دیگری بزرگ کند اما در حق مادرشان بزرگی کرده بود و گذاشته بود که آنها را با خودش ببرد. او می دانست که آغوش مادر بزرگ هر اندازه هم که گرم باشد به آغوش مادر نمی رسد. در حق آن زن و آن دو یتیم بزرگی کرده بود.

ادامه مطلب طنز در رمان... از صفحه ۶

گفت: «نه، فقط چند بار خانه صدیقه خانم دیدمش»، پرسیدم: «پس از طلاق می خواهی چه بکنی؟ از من میگذرد ولی بچه ها بدبخت می شوند»، گفت: «این دیگر به خودم مربوط است»، دعویامان شد و سر سفره زخم را حسابی کتک زد و بچه ها عین دو تا طفل مسلم گریه می کردند. آنقدر گفت و نوشت تا از چند مأموریت گذشته و باز به تهران آمدم و طلاقش دادم. سه ماه و یازده روز بعد زخم با لباس سفید و تور سفید با جناب سرهنگ عروسی کرد. بچه ها نصیب والده شدند و من ماندم و کله خشک خودم با قسط های بانک کارگشایی و جناب سرهنگ هم ادعای خسارتی نکرد. (۶۸) ۶۷. جلال آل احمد، پنج داستان، تهران، ۲۵۳۶، چاپ دوم، ص ۷۲-۶۹.

۶۸. به کی سلام کنم، از سیمین دانشور، چاپ دوم ۱۳۵۹، ص ۷۴-۷۳. توضیح این که در تصادف خانم نه تنها ماشین خود بلکه ماشین افسر رانندگی را نیز درب و داغان کرده بود.

ادامه مطلب نقد و بررسی... از صفحه ۱۷

«The Insult» به درستی با اضافه کردن شخصیت های مکمل، به تماشاگر اجازه داده تا شناخت بیشتری درباره این شخصیت ها دست پیدا کند و آنها را باور کند. این شخصیت پردازی اصولی دقیقاً آن چیزی است که در یک اثر درام می بایست به کار گرفته شود، یعنی معرفی شخصیت های داستان و به کارگیری شخصیت های مکمل در راستای تکمیل خط اصلی روایت و در نهایت، همراه شدن مخاطب با شخصیت های اصلی و اهمیت به سرنوشت آنها.

با این حال، فیلم متأسفانه در نیمه دوم، به مانیفست سیاسی روی می آورد و اگرچه سعی می کند که ساختار درام خود را حفظ کند، اما با شیب تندی به سوی مجادلات سیاسی پیش می رود و دو شخصیت اصلی داستان را به حاشیه می راند. شاید بهتر می بود که فیلم به جای این که در دادگاه تبدیل به یک ماراتن سیاسی شود، می توانست بار اصلی قصه را بر دوش دو شخصیت جذاب قصه قرار دهد تا آنها داستان را پیش ببرند.

متأسفانه، ضعف بخش دوم فیلم اجازه نداده که «The Insult» تبدیل به اثر یک دستی شود. به نظر می رسد که بغض تونی و یاسر، بخشی از بغض شخص فیلمساز هم به شمار برود، چراکه پر رنگ کردن ماجرای جنگ میان لبنان و شبه نظامیان فلسطینی در دهه ۷۰ میلادی، بیش از آنچه که ظرفیت فیلمنامه ایجاب می کرده در فیلم وجود دارد و به شکل گل درشتی هم به تصویر کشیده شده است.

در نهایت، حتی با وجود ضعف های فیلم در نیمه دوم، تماشای «The Insult» می تواند یک فرصت ارزشمند برای تماشاگرانی باشد که سیاست را دخیل در زندگی روزانه خود می دانند و با آن چالش روزانه دارند. افرادی که با تأثیرپذیری از سیاست، تصمیم به صدور خشم و نفرت می گیرند و این نکته را از یاد می برند که انسانیت و دوستی، ارتباطی به دنیای تاریک سیاست ندارد و همواره می بایست در اولویت قرار بگیرد. تماشای «The Insult» حداقل برای تماشاگر ایرانی که همواره زندگی اش آویخته با سیاست بوده، یک اتفاق خوشایند به نظر می رسد.

ادامه مطلب پاسخ هوش مصنوعی... از صفحه ۲۱

اگر از هیچ کدام از این شیوه ها نتیجه نگرفتید، مهم است که با عوامل زمینه ای سسکه برخورد کنید. این عوامل می توانند شامل مصرف نوشیدنی های گازدار یا غذاهای تند شوند. همچنین، تنش و اضطراب، و نوشیدن آب به میزان کافی هم می توانند از عوامل زمینه ای باشند. اگر سسکه شما برای بیش از ۴۸ ساعت ادامه پیدا کرد یا بارها تکرار شد، بهتر است که برای بررسی بیشتر پیش پزشک بروید.

ارزیابی یک پزشک: ما از یک کارشناس مستقل پزشکی خواستیم که توصیه های سارا را ارزیابی کند. دکتر مایکل مالهند دبیر افتخاری کالج سلطنتی پزشکان عمومی در بریتانیا است. او پس از بررسی جواب های سارا گفت: «پاسخ هایی که این ابزار هوش مصنوعی می دهد در کل توصیه هایی عمومی و منطقی درباره بهداشت و سلامت به نظر می رسند. در صورت نیاز به اطلاعات تایید شده ارجاع می دهد، درباره روش های مناسب خودمراقبتی حرف می زند، و توصیه می کند که مردم باید در صورت نگرانی با پزشک خود تماس بگیرند.»

ادامه مطلب گاندی کیست؟... از صفحه ۱۰

در زمستان ۱۹۴۳ گاندی می گوید بیست و یک روز روزه خواهد گرفت. آنها که گاندی را می شناسند مرگش را پیش بینی می کنند. گاندی می گوید چون ملت هند را به خاطر نافرمانی هایش نمی تواند به مجازات برساند، با پذیرش درد و رنج و در پایان مرگ، می خواهد خود را به جای آنان تنبیه کند. گاندی به سختی بیمار می شود، اما در پایان این روزه دراز مدت نمی میرد. در زمستان سال بعد همسرش «کاستوریا» پس از بیماری سخت، می میرد. گاندی براساس باورهای مذهبی خود از تزریق «پنی سیلین» به او جلوگیری می کند، دارویی که شاید نجاتش می داد. زندگی مشترک شصت ساله گاندی با همسرش پایان می یابد. گاندی به سختی بیمار می شود و بسیاری مرگش را نزدیک می دانند. از بیماری مالاریا رنج می برد و به اسهال سختی پس از پایان روزه دچار می شود. بیماریهای کشنده و فشار مردم سبب می شوند تا از زندان آزادش کنند. گاندی برای آخرین بار از زندان آزاد می شود.

آغاز جوادنگی: از این دوران به بعد است که گاندی با محمد علی جناح کنار می آید و به او نزدیک می شود. مسلمانان هند که بیست و پنج درصد جمعیت سراسر هند هستند، به رهبری این مرد قدرت بسیار به دست آورده اند. کوشش های سیاسی مسلمانان هند گسترش بسیار یافته و رهبر آنان از نظر تجزیه هند هواداری می کند. «جناح» می گوید مسلمانان هند باید کشور و دولت جداگانه ای داشته باشند و این کشور مستقل را «پاکستان» می نامد. از گذشته های بسیار دور هم هدف انگلستان تجزیه هند به دو کشور هندو و مسلمان بوده است.

در تابستان ۱۹۴۵ برخورد هندوها با مسلمانان بالا می گیرد. در بسیاری از استان های هند مسلمانان به دست هندوها و هندوها به دست مسلمانان کشته می شوند. در پاییز همین سال این کشتارهای هراسناک به جنگ داخلی تبدیل می شوند. گاندی با بی باکی باور نکردنی به خطرناک ترین جاهایی که کشتارها در آن صورت می گیرند می رود و تا حدودی سبب آرامش می شود. در زمستان سال ۱۹۴۷ گاندی پیشنهاد می کند هند مستقل به صورت یک کشور باقی بماند اما رهبر هند آزاد «محمد علی جناح» رهبر مسلمانان هند باشد، رهبران سیاسی هند و از جمله نهره از این پیشنهاد بهت زده می شوند و به سختی به مخالفت می پردازند. گاندی پیشنهادش را پس می گیرد. در روز ۱۵ آگوست ۱۹۴۷ استقلال شبه قاره هند به طور رسمی اعلام می شود. دو کشور هند و پاکستان (پاکستان شرقی و پاکستان غربی) پدید می آیند. در روز اعلام استقلال، گاندی و یکی از رهبران مسلمانان به نام «سهروردی» در خانه ای در کلکته «روز برادری هندو و مسلمان» را اعلام می کنند. این برادری در غروب همان روز پایان می یابد. با جدایی هندو پاکستان، هندوها از سرزمین های مسلمان نشین می گریزند و مسلمانان از شهرهای هندونشین پا به فرار می گذارند. برخوردهای بسیار و خونبار بین مسلمانان با هندوها پدید می آید و ده ها هزار تن کشته می شوند. بیش از دوازده میلیون نفر مسلمان و هندو جا به جا می شوند. در طول مدت شش ماه نزدیک به یک میلیون نفر در اثر برخوردهای مذهبی و در جریان این کوچ بزرگ جان شان را از دست می دهند. هر بار که آشوبی بزرگ روی می دهد گاندی خود را به کانون کشتارها می رساند و آرامش نسبی برقرار می شود. در تابستان ۱۹۴۷ که این کشتارها در کلکته به اوج خود رسیده اند. گاندی در این شهر دست به «روزه مرگ» می زند. مسلمانان شهر می دانند که اگر در جریان این روزه گاندی بمیرد حتی یک نفر از آنان زنده نخواهد ماند. هندوها نیز می دانند در صورت مرگ رهبر هند تمام مردم هند آنان را مسئول مردن گاندی به شمار خواهند آورد. در چهارمین روز روزه داری گاندی، شورش ها آرام می شوند و مردم دست از کشتار یکدیگر بر می دارند.

با آغاز سال ۱۹۴۸ بار دیگر کشتار مسلمانان و هندو به دست یکدیگر، این بار در دهلی بالا می گیرد. گاندی «روزه مرگ» می گیرد. در پنجمین روز، مسلمانان و هندوها به زانو در می آیند و از ترس مرگ رهبر گرسنه هند، آرام می شوند. بسیاری از هندوهای سرسخت در دین و مذهب، گاندی را مسئول تجزیه هند و پیدایش یک کشور مسلمان می دانند. یکی از این هندوهای تند رو در روز ۳۰ ژانویه ۱۹۴۸ با هفت تیری که همراه آورده با گاندی فاصله چندانی ندارد. گاندی از میان جمعیتی که برای نیایش شامگاهی آمده اند در حرکت است. جوانی که ناشر یک مجله هفتگی است، اما به جای قلم به هفت تیر مجهز است، به گاندی نزدیک می شود. سه تیر در شکم و سینه پیر مرد ناتوان و ۷۸ ساله، خالی می کند. گاندی نام خدا را بر زبان می آورد و جان می سپارد. نهره رهبر سیاسی در مرگ «روح بزرگ» و «قهرمان مردم» چنین می گوید: «دوستان و یاران، نور از زندگی ما بیرون رفته، همه جا غرق تاریکی است. نمی دانم چه بگویم و چگونه بگویم، رهبر دوست داشتنی ما «بابای ما»، پدر ملت، دیگر در میان ما نیست.»

ادامه مطلب جدالی بر جدل ها... از صفحه ۷

بنای کم نظیر «گنبد سلطانی» که در دوران اولجایتوی مغول به پایان رسید از مهمترین آثار معماری ایران است. «مسجد کبود» در تبریز از دوره قراقویلو و پس از آن قصرها و مساجد و مدارس دوره اول صفوی اوج هنر معماری ایران به شمار می رود. در پی هنرهای نگارگری و معماری از هنر خوشنویسی (خط نستعلیق و شکسته و ثلث و نسخ) و فن کتاب‌سازی و تجلید و ترصیع زر و سیم که پس از مغول رو به پیشرفت داشته است.» (ص ۲۴۵)

یارشاطر در شعر نیز وجود حافظ و هم عصران او چون خواجه و عبید زاکانی و سلمان ساوجی را، که حدود صد سال یعنی چهار نسل پس از هجوم مغول می زیسته اند، دلیل بطلان نظریه انحطاط ادبی پس از مغول می داند. او یادآور می شود که رشد شعر و ادب ایران از قرن چهارم به بعد سیر طبیعی خود را، برکنار از حمله مغول، طی کرده و اگر شعر پس از حافظ، از اواسط دوره تیموری، به تکرار و تصنع و انحطاط گراییده به مقتضای سیر طبیعی تاریخی آن بوده است. (ص ۲۴۵-۲۴۶)

یارشاطر یادآور می شود که هیچ هنری و هیچ تمدنی و هیچ سلسله ای در تاریخ بر یک روال نمی ماند. سرانجام نیروی خود را از دست می دهد و در سرایش انحطاط می افتد. در فرهنگ یک کشور نیز همه هنرها سیر موازی ندارند. شعر در ایران زودتر از آغاز به رشد کرد، زودتر هم نیرویش سستی گرفت.

توضیح یارشاطر در مورد جمود فکری و رکود علمی پس از حمله مغول نیز روشنگر است. می گوید: «در قیاس با پیشرفت اروپاییان، از رنسانس به بعد، در ایران آثار رکود علمی و فکری پیش از حمله مغول (از اواخر دوره سلجوقی در دوران سلطنت خوارزمشاهیان، با استیلای کلام اشعری به دست غزالی و امثال او) آغاز شده بود. اگر در بعضی دوره ها مانند عصر ساسانی و غزنوی و سلجوقی و صفوی آزاداندیشی از جامعه ایران روی بر تافت ارتباطی با هجوم مغول ندارد. در حقیقت مغول ها چون دین شمنی داشتند و به اصطلاح موحد نبودند، در آغاز در مسائل دین سختگیری نداشتند و شیعه و سنی و زردشتی و مسیحی و یهودی را به یک چشم می دیدند. اگر اجحافی می شد بیشتر ناشی از تعصب خود مردم و جور آنها بر یکدیگر بود.» (ص ۲۴۶)

یارشاطر در بیان دستاوردهای حکومت ایلخانان مغول می گوید: در دوره مغول به علت سهولت ارتباط در متصرفات وسیع آنها، تجارت با چین و آسیای مرکزی رونق گرفت و ارتباطات هنری و فرهنگی میان اقوام گوناگون توسعه یافت. ایرانیان از اختراع چینیان در کاغذسازی و پول کاغذی (اسکناس) و فن چاپ و قطب‌نما و باروت و ظروف چینی بهره بردند و وضع اقتصاد بهبود یافت، تا طعمه ای برای غارت خونخوار دیگری چون تیمور، که به خلاف چنگیز مسلمان هم بود، فراهم شود. (ص ۲۴۶-۲۴۷)

یادآوری این نکته یارشاطر درخور توجه است که در تاریخ، کشتار و غارت، به مغولان منحصر نمی شود. تازیان کم از ایشان نبودند. غارت و تاراج مدائن را به یاد بیاورید. اسیر گرفتن مغولان و تقسیم آنها، مانند سایر غنائم جنگی میان سربازان عرب، از اصول فتوحات نخستین عرب بود. حمله مکرر سکاها به ایران و کشتار پیامان ایرانیان و چپاول و ویرانی ازبک ها پیش از به قدرت رسیدن صفویان در شهرهای خراسان و برافراشتن مناره ها از جمجمه های سر و چشم مغولان به فرمان نادرشاه و آغامحمدخان همه نمونه هایی است از سعیت که در تاریخ خونبار ایرانیان ثبت است. گذشته از همه اینها، باید توجه داشت کشت و کشتار لزوماً مانع پیشرفت و رکود جامعه نیست. اقوام یونانی پیش از آن که متحد شوند و خاورمیانه و مصر را در تصرف خود درآورند، در کار ستیز و کشتن یکدیگر بودند. اعراب نیز پیش از اسلام مشغله عمده شان جز جنگ و خونخواهی نبود، اما اینها هیچ یک مانع فتوحات یونانیان و تازیان نشد. برعکس گاهی وجود دشمن محرک جنبش و نیرو برای چاره جویی است. چنان که در دوره های جدید تاریخ ویران ساختن آلمان و شکست ژاپن در جنگ جهانی نه تنها موجب رخوت و رکود نشد، که سعی و همت مردمان آن سرزمین ها را به تدبیر و ترقی برانگیخت.

یارشاطر در پایان یادداشت خود یادآور می شود که غرض او تحسین مغولان در غارت و کشتار ایشان در ایران نبوده است. وحشیگری و خونخواهی و نابود کردن آثار فرهنگی و هنری ملتی را چگونه می توان ستود؟ غرض جست و جوی علل و اسباب واقعی بوده است. هریک از نکته هایی که در این یادداشت بر قلم نویسنده رفته محل نزاع و نیازمند بازاندیشی است.

در مبحث جدلی دیگر از نوع «غلط های مشهور» در مبحث شعر عرفانی در ایران، یارشاطر این پرسش را مطرح می کند که این آثار جز خوار شدن عقل و والا داشتن

ادامه مطلب عصر جدید... از صفحه ۴۱

لوئیز ویرا، می گوید: «با توجه به این که سیستم جاری به نفع موسسات مالی و سرمایه‌گذارانی است که در جهان اول مستقرند، برای جهان اول عاقلانه است که پیشقدم شود و از جهان سوم حمایت کند، چون این حمایت نیاز به ریاضت اقتصادی را تا حد زیادی کاهش می‌دهد، اما برای بسیاری، مسئله فراتر از صرفاً بودجه است. ریاضت اقتصادی به چیزی بیش از پول مربوط است: مسئله انضباط است.»

«کلارا ماتی، یک استاد دانشگاه در نیویورک و مولف کتاب نظم سرمایه می‌گوید: «باید ریاضت اقتصادی را همچون پروژه‌های بینیم که منابع آن فعالانه از کارگران به سمت سهامداران بازرگ یعنی نخبگان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری سرازیر می‌شود، از نظر ماتی، ریاضت اقتصادی شیوه‌ای برای وادار کردن طبقات کارگر به سخت‌تر کار کردن است و برای همین هم بودجه‌های ریاضتی اصولاً محاسبات اقتصادی واقعی نیستند. به گفته او: «اگر واقعا بخواهید بودجه را متوازن کنید، کاری که باید بکنید این است که بر ثروتمندان مالیات ببندید، ولی چنین چیزی در دستور کار ریاضت اقتصادی نیست». این روندیست که معترضان آرژانتینی به خوبی با آن آشنا هستند، و با شکل گرفتن موج ریاضت اقتصادی به عامل اصلی نارضایتی در سراسر دنیا بدل شده است. «بلیبونی» با اشاره به این که با افزایش فقر و رنج در سراسر آرژانتین اعتراضات رو به افزایش خواهد بود، می‌گوید: «این واقعیتی ویرانگر برای کارگران است. اقتصاد ما تماماً بر اساس سفته‌بازی است و این مدلی است که صندوق بین‌المللی پول آن را تشویق می‌کند. ریاضت برای کارگران است، نه برای میلیونرها.»

عشق در جست و جوی حقیقت به چه حقیقتی رسیده اند؟ چه چیزی را کشف کرده اند؟ کاشف کدام میکروب و ویروسی بوده اند؟ آیا به سرعت نور پی برده‌اند یا از ساختار ستاره ها و فواصل آن به ما چیزی آموخته اند؟ (ص ۳۵۷)

حقیقت این است که طرح این پرسش ها از جانب پژوهشگری با دانش و فرهنگ مانند احسان یارشاطر که در میراث عناصر گوناگون فرهنگ ایرانی تحقیق و تأمل بسیار کرده، و آثار زیبایی شعر فارسی را، که شاعران عارف ایران در آن بیشترین سهم را داشته اند، بارها ستوده حیرتانگیز است. می گوید: «عشق آسمانی و عشق هایی که عارفان یاد کرده اند، اگر تعبیر روانشناسان، به ویژه پیروان مکتب فروید را بپذیریم، صورت دگرگون شده و پیراسته ای از عشق طبیعی و جذبه جنسی است. عقل با همه محدودیتی که دارد تنها وسیله ما برای شناخت چیزها، تجزیه و تحلیل مشاهدات، و نتیجه گیری از آنهاست. با همین وسیله محدود ما توانسته ایم وجود بعضی از سیارات را برحسب مشاهدات و تجربیات درست خود کشف کنیم و از عده ای از ثوابت و کهکشان ها آگاه شویم و با عالم شگفت درون اتم آشنایی پیدا کنیم و راه های استفاده از نیروهای طبیعت را بیابیم. اما عشق در این میدان چه کرده است، جز این که ملهم اشعار زیبا و شگفت انگیز بوده است؟» (ص ۳۵۸-۳۵۹)

پرسش غریبی است. مگر حاصل شعر عاشقانه جز خلق زیبایی چه باید باشد؟ حقیقت این است که این حرف ها مرا به یاد تلقی احمد کسروی از شعر و نفی و انکار او از شاعران عارف انداخت. به گمان من مشکل یارشاطر در طرح این حرف ها همان مشکل کسروی است. کسروی ذهن و زبان عارفان را درنیافته بود و نمی دانست که در منطق و مذهب عارفان عشق و خرد دو عالم متقابل است. از نظر عارفان نیروی بینایی و بصیرت بیش از خرد است، تا آنجا که می تواند مسائل و مشکلاتی را که خرد از حل آن ناتوان است حل و شرح کند. (۱)

اما گمان من این است که یارشاطر در این یادداشت جدل انگیز خود خواسته مانند یادداشت هایی دیگر «غلط مشهور» خود مسلمات ذهنی ما را برانگیزد. وگرنه او بیش از دیگران خدمات خاورشناسی مانند رینولد نیکلسون (Reynold Nicholson) انگلیسی (۱۸۶۸-۱۹۴۵) را در تصحیح مثنوی مولوی، فریتس مایر (Fritz Meier) سوئیسی (۱۹۱۲-۱۹۹۸) و هلموت ریتتر (Hellmut Ritter) آلمانی (۱۸۹۲-۱۹۷۱) را در ترجمه و تفسیر آثار شاعران عارف ایرانی قدر شناخته است. گذشته از اینان نوشته ستایش آمیز او از اثر تحقیقی فرانکلین لوئیس (Franklin Lewis) آمریکایی (۱۹۶۱-۲۰۲۲) در مورد زندگی و احوال و آثار و اعتقادات و تعلیمات و عرفان مولوی و کتاب «بعد عرفانی اسلام» اثر انماری شیمل (Annemarie Schimmel) آلمانی (۱۹۲۲-۲۰۰۳) توجه و احترام او را به آثار شاعران عارف ایران نشان می دهد.

ادامه مطلب انگلیسی با لهجه... از صفحه ۳۶

شده بود: رژه در خیابان شانزه لیزه، آتش بازی، شادی همگانی، و خاطرات خوشی که تنها در این روز ایجاد می شوند.

یک روز بعد از رسیدن، در حالی که تک و تنها توی آپارتمان نشسته بودم، متوجه شدم که قرار است این تعطیلی بسیار مهم را با خودم توی یک آپارتمان فسقلی و دور از تمام مراسم بگذرانم. از آنجا که کسی را در پاریس نمی شناختم، فکر کردم بروم با سرایدار صحبت کنم شاید پیشنهادی داشته باشد. به گفته کتاب هایی که درباره فرهنگ فرانسوی خوانده بودم، اغلب سرایدارها زن های مسنی بودند که به تنهایی در طبقه هم کف ساختمان زندگی می کردند و از پشت پرده های توری زاغ سیاه ساکنان را چون می زدند. معمولا مردم درباره نامه های پستی یا کلیدهای گمشده از سرایدار سوال می کنند نه برای روابط اجتماعی. ولی من دستم از همه جا کوتاه بود. در رزم و از اینکه توسط نوئل، یک زن تپل و خوش برخورد در اوایل چهل سالگی، مورد استقبال قرار گرفتم به نحو دلپذیری غافلگیر شدم. برایش توضیح دادم که تازه از کالیفرنیا به پاریس رسیده ام و نمی دانم در روز باستیل چه کار کنم. به محض شنیدن کلمه «کالیفرنیا» سر حال تر شد. با هیجان فریاد کشید «une California». نمی خواستم توی ذوقش بزنم و بگویم که در واقع «une Iranienne» هستم، بنابراین فقط لبخند زدم. او می خواست بداند آیا نزدیک هالیوود زندگی می کنم و آیا هیچ آدم مشهوری را می شناسم. بهش گفتم خانه مان یک ساعت با هالیوود فاصله دارد و در مورد آدم های مشهور، اول فکر کردم به او بگویم پدر خودم از نوادگان پیامبر است، اما می دانستم چنین تشخیصی به کارش نمی خورد. نوئل گفت شب بعد بیایم پیش او تا با هم به شانزه لیزه برویم. گفت برای رسیدن آن موقع بی صبری می کند. من هم همین طور.

عصر فردا یک پیراهن هاوایی پوشیدم. یک شلوار جین، و آدیداس های نوبی که برای این سفر خریده بودم. در خانه نوئل را زدم، ولی زنی که جواب داد هیچ شباهتی نداشت به سرایدار که شب قبل دیده بودم. نوئل یک لباس شب قرمز تنگ پوشیده بود که برجستگی های فراوان بدنش را آشکارتر می کرد. یقه بازش به زحمت سینه های عظیم او را می پوشاند. هر نفسی که می کشید، انتظار داشتم سینه ها خود را آزاد کرده و بیرون بیایند و همراه ما رژه را تماشا کنند. راه افتادیم و مسافت سه خیابان تا ایستگاه مترو را قدم زنان طی کردیم، در حالی که توجه تمام لات و لوت های شهر را جلب کرده بودیم. همین طور که نوئل توی خیابان اور و اطوار می ریخت، فکر کردم می توانیم از رژه چشم پوشی کنیم چون خودمان یکی اش را راه انداخته ایم. در حین سواری طولانی با مترو، در محاصره آن نوع مردهایی نشسته بودیم که همیشه آنها را به وانت هایی ربط می دهیم که پشت شان نوشته: «کره اسب از نجابت، در تعاقب می رود، کره خر از خیریت، پیش پیش مادر است.»

برعکس من، نوئل کاملا از این توجه خوشنود بود، اگرچه این امتیاز را باید بهش بدهم که با هیچ یک از مردها صحبت نکرد. سرش حسابی گرم پرس و جو درباره کالیفرنیا و به خصوص مردهای کالیفرنیایی بود. به من گفت تازگی از روستا به پاریس آمده تا شوهر پیدا کند، اما از مردها حسابی ناامید شده بود. همه متاهل بودند. برایم جای تعجب بود که شرطی هم در نظر داشت. با آن لباس و پاشنه های بلند به نظر می رسید هر کسی با داشتن یک کروموزوم V و یک کروموزوم Y کفایت می کرد.

تقریبا ده دقیقه بعد از باقی جمعیت اروپای غربی رسیدیم به شانزه لیزه. من و نوئل اطراف را گشتیم تا جای دید مناسبی پیدا کنیم، اما هر جا رفتیم فقط پس کله جماعت را می دیدیم. قبلا فکر می کردم هیچی بدتر از حراج بعد از کریسمس توی فروشگاه نوردستروم نیست. معلوم بود در اشتباه بودم. رژه شروع شد و به پایان رسید. من هیچی ندیدم. مراسم که تمام شد من و نوئل راهمان را گشودیم تا به ایستگاه مترو برویم، و دیدیم همان چهارده ردیف جمعیتی که در رژه جلوی ما بودند حالا در صف مترو جلوتر از ما ایستاده بودند. نوئل با همان سرخوشی گفت: «اشکال ندارد. با تاکسی می رویم، پیشنهاد خیلی خوبی بود، منتها تمام راننده ها آن شب را تعطیل کرده بودند. لابد در رژه جلوی ما ایستاده بودند. بعد از شش هفت خیابان پیاده روی، نوئل پیشنهاد کرد باقی راه را قدم بزنینم.

ساعت یک بعد از نیمه شب بود. معمولا من بعد از ساعت ده شب نمی توانم بیدار بمانم. در طول سال های دبیرستان همیشه دوست داشتم این قدر بیدار بمانم تا برنامه Saturday Night Live را تماشا کنم. هیچ وقت موفق نشدم. در سال های دانشجویی، لازم نبود پدر و مادر نگران سر و کار داشتن من با مواد مخدر و الکل باشند. زمانی که پارتی ها شروع می شد من در دوره سوم REM خوابم بودم. [دنباله مطلب در صفحه ۵۷](#)

دو هفته بعد از تولد هفده سالگی ام، توی هواپیما و در راه پاریس بودم. برایم برنامه ریزی شده بود که دو روز پیش از جشن ملی انقلاب فرانسه، روز باستیل، به آنجا برسم. در تمام عمر هیچ وقت این قدر هیجان زده نبودم. بی تاب بودم خانواده میزبان را ببینم. بی تاب بودم یک باگت اصیل بخورم. بی تاب بودم دوستان فرانسوی پیدا کنم. این قرار بود بهترین تابستان در تمام عمرم باشد. از آن تابستان هایی که کسی بخواهد از روی آن فیلم بسازد. به محض اینکه پایم را به فرودگاه پاریس گذاشتم، توسط دو ژاندارم دستگیر شدم.

من هیچ خبر نداشتم که سفر با گذرنامه ایرانی مرا واجد شرایط تشریفات ویژه خواهد کرد. برای پلیس عجیب بود که سه سال بعد از انقلاب، یک ایرانی هفده ساله به تنهایی سفر کند و دو ماه در پاریس بماند. توی اتاقی کوچک و بی پنجره، به زبان فرانسه، اما با رفتار شنگول جنوب کالیفرنیایی، همه چیز را درباره مسابقه برایشان تعریف کردم و این که چطور برنده شده بودم و این که چقدر مشتاق بودم موزه لوور را ببینم و بروم کافه و گوشه خیابان کرپ بخورم. از من پرسیدند: «هیچکس را توی پاریس نمی شناسی؟ کسی به تو چیزی داده تا پخش کنی؟ اگر فرانسه را توی مدرسه یاد گرفته ای، چطور این قدر خوب صحبت می کنی؟ تصمیم داری دوباره به آمریکا برگردی؟» معلوم بود این ها زندگی من را خیلی جالب تر از آن چیزی که بود تصور می کردند. بعد از پاسخ به تمام سوال هایشان، باید به گشتن لوازم تن می دادم. چمدانم، که اندازه یک تابوت بود، از عمه صدیقه قرض گرفته شده بود، و قبلا برای آوردن دو فرش بزرگ و یک بساط کامل سماور از ایران استفاده شده بود. ژاندارم ها شروع کردند به زیر و رو کردن لباس ها و یک عالم هدایایی که برای خانواده میزبانم آورده بودم. به عروسک پارچه ای مینی ماوس که رسیدند، فکر کردند تا همین جا کافی است. زیپ چمدان را بستند و مودبانه اقامت خوشی برایم آرزو کردند. بعد از این ملاقات با کمیته استقبال، توی فرودگاه دنبال کسی گشتم پلاکاردی با اسم من در دست داشته باشد. وقتی پیدایش کردم با این جمله به من خوش آمد گفت: «تا حالا کجا بودی؟» به او توضیح دادم که من یک VIP هستم، یک Very Iranian Person، و تشریفات برای ما کمی بیشتر طول کشید.

پیش از آمدن به پاریس، یک بار با خانواده میزبانم مکاتبه کرده بودم، بیشتر برای اینکه بدانم چی سوغاتی بیاورم. میشل و کریستین روزنامه نگار بودند و برای روزنامه چپ گرای لیبراسیون کار می کردند. یک دختر شش ماهه هم داشتند. خودم را تجسم کرده بودم که عصرها در حین صرف غذاهای خانگی فرانسوی، گپ های روشنفکرانه می زنم: میشل، لطفا آن سس را به من بده، و بگو درباره پیامدهای صنعتی شدن در فرانسه قرن نوزدهم نظرت چیه.

وقتی رسیدیم، سوغاتی ها را به آنها دادم: کتابی نفیس درباره کالیفرنیا، نسخه چاپ ویژه و امضا شده «چرخ و فلک در جزیره بال بوا»، تی شرت های نیوپورت بیج، شکلات های خانگی، باقلوای خانگی، و مینی ماوس گنده. تمام سوغاتی ها را که باز کردند، کریستین با بی قیدی به من خبر داد صبح بعد آنها به روستا می روند و تمام تابستان را آنجا می مانند، و کلیدهای آپارتمان را نشانم داد. همچنین نشانی نزدیک ترین فروشگاه بیست و چهارساعته را به من گفت. من همان کاری را کردم که هر شخص با عزت نفسی انجام می داد: پرسیدم آیا می توانم با آنها بروم. کریستین جواب داد: «نه»، آپارتمان کوچک میشل و کریستین در محله «رو د تریگو»، پر بود از کتاب و مجله. قفسه های کتاب توی تمام اتاق ها ردیف شده بود. از هنر ژاپنی گرفته تا ادبیات روسیه تا آثار دانته و جویس، هر موضوعی پیدا می شد، البته به جز میهمان نوازی. اگر کریستین و میشل را ندیده بودم و فقط توی آپارتمان شان اقامت می کردم، شاید از آنها خوشم می آمد. توی حمام یک دوره سه ساله از مجله زوم موجود بود، یک نشریه عکاسی که در تمام تصاویرش سینه زنان را به نمایش گذاشته بود، البته به شکلی روشنفکرانه. برای یک مطلب تمام صفحه درباره گونه های در حال انقراض آفریقا، بومی ها ایستاده بودند کنار صفی از مدل های سفید پوست با سینه های عربیان که ماسک آفریقایی زده بودند. برای نمایش گل های وحشی، چه راهی بهتر از این که چند مدل نیمه برهنه را رنگ بنفش بزنینم، و بنشانیم کنار گل ها؟ حتی آگهی های تبلیغاتی هم تم مشابهی داشتند. در یک آگهی مربوط به قهوه، یک مدل تیره پوست نشسته بود روی تپه ای از دانه های قهوه. هم دانه ها و هم مدل بدون پوشش بودند. طی سال هایی که زبان فرانسه را یاد می گرفتم، در هر کتاب درسی که خوانده بودم شرحی پر آب و تاب از جشن فراموش نشدنی روز باستیل نوشته

ادامه مطلب مردهای مریخی... از صفحه ۳۲

از آن دسته ای که عاشقانه ازدواج کرده اند، تنها پنجاه درصد توانسته اند تداوم عشق را حفظ نمایند و از میان آنهایی که زندگی زناشویی را ادامه داده اند، احتمالاً پنجاه درصدشان ناراضی هستند. آنها از روی وفاداری و تعهد و ترس از این که مجبور شوند دوباره زندگی جدیدی را شروع نمایند، با هم زندگی می کنند. انگشت شمارند افرادی که قادر به باروری در عشق می باشند، ولی گاهی این باروری پیش می آید. زمانی که زن و مرد قادر باشند به یکدیگر احترام بگذارند و تفاوت هایشان را بپذیرند، عشق فرصتی برای شکوفایی پیدا می کند. وقتی که تفاوت های نهفته جنس مخالف را درک می کنیم، با موفقیت بیشتری محبت قلبی خود را به یکدیگر ابراز می نماییم. با پذیرفتن و معتبر دانستن اختلاف هایمان می توانیم راه حل هایی ابداعی کشف کنیم و در مورد آنچه که می خواهیم به دست یابوریم موفقیت حاصل نماییم. مهمتر از همه این که می آموزیم که به بهترین وجهی عشق بورزیم و از کسانی که برایمان مهم هستند حمایت بکنیم. عشق سحر آمیز است و می تواند ابدی باشد، مشروط بر این که تفاوت هایمان را به یاد داشته باشیم.

ادامه مطلب خاطراتی از هنرمندان... از صفحه ۳۹

وقتی به او می گویند خود حسن است، حاجی با نابوری مجله را ورق میزند و سری تکان می دهد و ساکت می ماند. شب به خانه می رود ولی حسن را نمی بیند. شبهای دیگر هم حسن به پدرش رو نشان نمی دهد تا بالاخره یک شب دم در خانه پدر و پسر سینه به سینه می شوند. حاجی می پرسد: «کجائی! پیدایت نیست؟» حسن می گوید: «گرفتارم» و حاجی می گوید: «میدانم خبرش را دارم»، گلنراقی خودش را جمع و جور می کند و بعد از شام حاجی رو می کند و به حسن می گوید: «آن شعری را که توی رادیو خواندی برای من هم بخوان ببینم چه جور شعری است؟» گل نراقی پس از «مرا بوس» هرگز حاضر نشد شعر دیگر بخواند، چون یقین داشت که آهنگ بعدی به قدرت این آهنگ نخواهد بود و چه بسا کار اولی را هم خراب کند. با این حال او در یک فیلم فارسی از زبان یک دانشجوی دانشگاه که دل و قلوبه فروشی می کند، خوانده است: «دل دارم، قلوبه، دارم، جگر و ...» گل نراقی در تهران زندگی می کرد و در اسفند ماه ۱۳۶۸ در مجلس یادبود قوامی در یک لوحه یاد بود که دوستان هنرمند برای من فرستاده اند این طور نوشته است: «پرویز جان، در خانقاه یادی از تو کردیم. گفتم چند جمله برایت بنویسم. امیدوارم هر کجا که هستی خوش و خرم باشی روی ماهت را می بوسم.»

ادامه مطلب ماه عسل... از صفحه ۳۸

برای رفتن هم عجله ای نداشتیم، آخه پارمیسا داخل اتوبوس بود. وقتی صدای بوق اتوبوس رو شنیدم رضایت دادم. تلو تلخوران به طرف اتوبوس رفتم. صدای شاگرد راننده را شنیدم که فریاد می زد: «بغل دستی کسی پایین نیست؟» با خودم گفتم الان پارمیسا می گه: «آقای ما پایینه، صبر کنید تا بیاد.» با کمال تعجب اتوبوس به راه افتاد. هر چی داد زدم فایده نداشت. در حالی که دست تکان می دادم شروع به دویدن کردم، اما به گردش هم نرسیدم. در حالیکه نفس نفس می زدم به پارمیسا زنگ زدم. گفتم: «من جا موندم، به راننده بگو وایسه.» پارمیسا گفت: «به من ربطی نداره.» داد زدم: «هر چی پول جیبم بود خرج کردم. پول ندارم، سردمه، اتوبوس رو نگهدار.» القصه چشمتون روز بد نبینه، بعد از یک هفته پیاده روی به تهران برگشتم. در حالی که همه چیز دور سرمبارکم می چرخید، و تهران بزرگ در نظرم ترهان شده بود. این بود داستان ماه عسل من که به علت رعایت نکردن قوانین راهنمایی و رانندگی زهر مار شد. توصیه می کنم شما قوانین راهنمایی و رانندگی را رعایت کنید تا به سر نوشت من دچار نشوید. میل خودتان، از من گفتن بود.

آن جایی که مشیری گفت:

دیدنی آن را که تو خواندی به جهان یارترین
سینه را ساختی از عشقش سرشارترین
آن که می گفت منم بهر تو غم خوارترین
چه دل آزارترین شد، چه دل آزارترین؟

ادامه مطلب انگلیسی با لهجه... از صفحه ۵۶

همچنین بین دوستانم به نداشتن حس جهت یابی معروفم که مرا قربانی ایده آلی برای چیه دزدها می سازد. نیازی به چشم بند نیست. من را به جایی برید، نمی توانم راه برگشت را پیدا کنم. بنابراین طنز غریبی بود که خودم را در یک شهر ناآشنا می دیدم، در حالی که تلاش می کردم راه بازگشت به خانه را بیابم و از وقت خوابم هم کلی گذشته بود.

تمام مسیر برگشت به خانه مشغول معامله به خدا بودم: «اگر فقط مرا به خانه برسانی، هیچ وقت چیز دیگری نخواهم خواست» ما بین مکالمه با قادر متعال، به تق تق پاشنه های کفش نوئل گوش می کردم، نوعی کد مورس که راهنمای من در بازگشت به «رود تریبگو» بود. تا آن موقع دیگر حرف هایمان ته کشیده بود، یا بهتر بگویم نوئل چیز بیشتری برای گفتن در مورد مردها نداشت. اسباب تاسف بود که من چیز زیادی برای گفتن در این باره نداشتم چون، اگر توصیف لطف آمیزش را بگیریم، آدم دیربالی بودم.

مدرسه چند روز بعد شروع شد. کلاس ها، مثل رژه روز باستیل، ناامید کننده بود. تمام معلم ها در اوایل بیست سالگی بودند و هیچ کدام به نظر نمی رسید علاقه ای به تدریس داشته باشند. لادب خیلی دلخور بودند که تابستان، فصلی که فرانسوی ها معمولاً پایتخت را ترک می کنند، در پاریس گیر کرده اند. یکی از معلم های زن تمام مدت را به لاس زدن با مردهای کلاس گذراند و زن ها را به کلی نادیده گرفت.

یکی دیگر مجبورمان کرد اشعار ژاک برل را ترجمه کنیم. هنرمند مشهوری که ترانه هایش به درد فیلم «خودکشی: یک موزیکال» می خورد. ساعت های طولانی با ترانه ها سر و کله می زدیم، در حالی که معلم می نشست و با نگاهی رویایی به دوردست ها خیره می شد. شاید ترجمه های من حق مطلب را به طور کامل در مورد این ترانه ها ادا نکند، چون این معلم روش خاصی از تدریس بدون دخالت داشت. روشی که به این تفسیر می شد که یک گوشه بنشیند و لادب به یادآوری تابستانی که جای دیگری گذرانده پیردازد. فقط گاهی با اکراه راهنمایی می کرد، مثلاً وقتی که هیچ کدام از دیکشنری های ما لغت Putain اصطلاح عامیانه برای «فاحشه» را نداشتند.

متأسفانه دانش آموزان کلاس خیلی بزرگتر از من بودند و اغلب مهاجران تازه رسیده ای بودند که تلاش می کردند زبان فرانسه را یاد بگیرند. این ها کسانی نبودند که مایل باشند پاتوق مورد علاقه گر تر و دشتاین را پیدا کنند. مایل بودند کار پیدا کنند. معدود آدم های جالبی که ملاقات کردم سه روز بعد می خواستند آنجا را ترک کنند و به جای دیگری بروند. در واقع هیچکس، به جز افرادی که زیر برج ایفل جاکلیدی می فروختند، تابستان توی پاریس نمی ماند. تنها جنبه مثبت دو ماه تنهایی من این بود که زبان فرانسه ام کاملاً سلیس شد. همچنین با وقت آزاد فراوانی که داشتم، تقریباً تمام موزه های شهر را دیدم. عقب افتادگی فرهنگی که بعد از گذراندن شش سال در کالیفرنیا جنوبی داشتم حسابی جبران شد.

جنبه منفی این تابستان درک این نکته بود که شاید در لذت هفده ساله بودن، حتی توی پاریس، زیادی مبالغه شده. شاید آن تابستان به نوعی از باقی زندگی ام خبر می داد. شاید به یک هستی در تنهایی واقعی محکوم بودم که تنها لذتش نه در مصاحبت آدمیان که در همراهی نان های کروسان است. شاید روزی به این نتیجه می رسیدم که اشعار ژاک برل را روحیه بخش بدانم.

چند ماه بعد از بازگشت به کالیفرنیا نامه ای از نوئل دریافت کردم که خبر می داد به کالدونیای جدید رفته. جایی که به گفته او، نسبت مردان به زنان پنج به یک بود. من مهربانی او را که روز باستیل مرا به شانزه لیزه برده بود تا یکی از آرزوهایم را تحقق بخشد به یاد داشتم. بگیریم که مرا با یک کالیفرنیا واقعی، که لادب پل نیومن یا شر را می شناخت، اشتباه گرفته بود. اما در ازای این که یکی از رویاهایم را عملی کرده بود، صمیمانه آرزو کردم مرد ایده آلش را در آن جزیره کوچک اقیانوس آرام در انتظار خود بیابد.

اگر قرار بود کسی از تابستان من در پاریس فیلم بسازد، آن فیلم رمانتیک در آستانه بلوغی که قبلاً امیدوار بودم نمی شد. فیلم سیاه و سفیدی می شد پراز کلوزآپ ابروهای درهم کشیده و خرده های نان کروسان. موسیقی متن اش صدای درهای مترو بود که باز می شدند و بسته می شدند و باز می شدند و بسته می شدند. در برابر چنین پس زمینه ای که دلهره های دوره ی نوجوانی را نشان می داد، باید نمادی برای اعتماد به نفس ناشی از رشد روحی و عقلی تصویر می شد. و البته برای تاثیر بیشتر، خوب بود روشنفکرانه چندتایی مدل نیمه عریان در پس زمینه چیده شود.

ادامه مطلب علی اصغر حکمت... از صفحه ۲۹

می‌گوید: «با خود گفتم بدون دانستن زبان، کسب علم و ادب نتوان کرد و استفاده از محضر بزرگان علم برای کسی که به لسان آنها آشنا نباشد از محالات است. در آغاز یأس و حرمان غریبی بر من چیره شد و بسیار پریشان‌حال گشتم و تصور آموختن زبان پهناور عظیمی مانند لغت فرانسه آن هم در آن سن و سال برای من غیرممکن بود.» اما او در آن زمان یاد پدربزرگش افتاد که در چهل سالگی شروع به آموختن طب کرد و از طبیبان مشهور شیراز شد. به قول خودش مثل «طفل نوآموز» شروع به آموختن کرد و «شبها و روزهای متوالی نیاسودم. معاشرت و مجالست خود را از زن و فرزند و دوست و آشنا ترک کردم. در آن زندگانی به عزلت و انزوا روزانه شانزده ساعت به خواندن و نوشتن و استماع زبان فرانسه مشغول بودم. بر اثر کوشش و جهد اعصابم فرسوده گشتم. مبتلا به ضعف بدن و کم‌خونی شدید شدم. شبی در پانسوونی که منزل داشتم، از فرط کار و بی‌خوابی به حال غش و اغما افتادم و مدتی در مریض‌خانه به سرآوردم با این همه از راهی که رفتم برگشتم.»

در سال ۱۳۱۲ در حالی که حکمت لیسانس ادبیات گرفته بود و در حال نوشتن رساله دکترای خود بود برای در دست گرفتن وزارت معارف به تهران احضار شد. تلگراف دعوت به تهران را به جای محمدعلی فروغی رئیس‌الوزرا، علی‌اکبر داور برایش فرستاد. ظاهراً او در ابتدا نامزد اصلی وزارت معارف نبود برای همین هم ابتدا به عنوان کفیل وزارت معارف معرفی شد.

حکمت در وزارت معارف علاوه بر تأسیس و ساخت دانشگاه تهران، برنامه توسعه مدارس ابتدایی و متوسطه را تهیه کرد و برای این کار به مناطق مختلف کشور سفر می‌کرد. گزارش‌های بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد او مدیران و معلمان نالایق را تنبیه می‌کرد و در مقابل از مدح و ستایش هم منجز بود و برای همین بخش‌نامه کرده بود که استقبال به کلی قدغن، لایحه و شعر و مدیحه‌سرایی ممنوع.

حبیب یغمایی ادیب معاصر و مدیر مجله یغما که مدت‌ها با حکمت در وزارت معارف همکاری داشت در باره دوره وزارت حکمت می‌نویسد: «حکمت حدود پنج سال، وزارت معارف را داشت، چون شخص با ذوق و مستعد و موقع‌شناسی بود، وزارت معارف را از مُردگی و فرسودگی بیرون آورد و رونقی بخشید که تا آن روز سابقه نداشت. در زمان حکمت مدارس و عمارات فرهنگی در شهرستان‌ها بنا شد. آثار شعرا و نویسندگان قدیم انتشار یافت. تأسیس دانشگاه تهران، فرهنگستان ایران و بنای مزار فردوسی در مشهد، جشن هزارمین سال تولد فردوسی، یادبود هفصدمین سال تصنیف گلستان از ابتکارات و اقدامات او بود. او هر چه در این زمینه‌ها می‌کرد به نام شاه وقت می‌کرد و نامی از خود نمی‌برد که از شاه می‌ترسید و حق هم داشت.»

فرهنگستان زبان فارسی: علی‌اصغر حکمت همواره دغدغه پالایش زبان فارسی از لغات خارجی را داشت. برای همین هم در اسفند ۱۳۱۳ از تشکیل انجمنی خبر داد که قرار است به وضع لغات بپردازد. البته پیش از این آکادمی طبی تشکیل شده بود که وظیفه آن «ترجمه و تألیف کتاب‌های طبی درسی و غیردرسی و تهیه فرهنگ طبی و دواسازی و جمع‌آوری لغات طبی» و ساختن لغت‌هایی بود که در زبان فارسی وجود نداشت. تصمیم حکمت به تشکیل فرهنگستان با مخالفت‌هایی مواجه شد و او از محمدعلی فروغی رئیس‌الوزرا کمک خواست و بدین ترتیب فرهنگستان با فرمان شاه به فروغی در اردیبهشت ۱۳۱۴ پا به عرصه وجود نهاد تا پیراستن زبان فارسی و تبدیل اسامی را با انجمنی از اصحاب دانش و فضیلت به انجام برساند.

یکی از دل‌مشغولی‌های حکمت در جوانی ورزش بود و خودش هر روز ورزش می‌کرد. او به ورزش و اثرات آن در جسم، روح و عقل باور داشت و برای همین وقتی در جشن فارغ‌التحصیلی دارالفنون شرکت کرد بهترین قسمتش را نمایش «ژیمناستیک» توصیف می‌کند. او پیشتر در زمانی که رئیس اداره تفتیش در وزارت معارف بود «هیئت مروجین ورزش» را تأسیس کرده بود. بعد از آن در دوره وزارتش، تشکیلات پیشاهنگی و ورزش را که پیشتر تأسیس شده بود اما «به بهانه غیرمفید و ناکارآمد بودن» متوقف شده بود، دوباره فعال کرد و با ادغام پیشاهنگی و انجمن تربیت بدنی این بیت «ز نیرو بود مرد را راست/ز سستی کجی زاید و کاستی» سروده علی‌اکبر دهخدا را با تصویب شورای عالی معارف به عنوان شعار ورزشکاران انتخاب کرد. پیش از آن نیز در هزاره فردوسی این مصرع «توانا بود هر که دانا بود» به عنوان شعار وزارت معارف انتخاب شده بود. حکمت در ادامه تلاش‌هایش با خرید اراضی میدان امجدیه از مخبرالسلطنه هدایت، ورزشگاه امجدیه را که رضا شاه آن را قلعه مدور می‌خواند، ساخت. افزون بر این حکمت در زمان وزارتش ساختمان موزه تاریخی ایران باستان را با همکاری آندره گدار باستان‌شناس و معمار فرانسوی در همین دوره وزارت ساخت. حکمت در سال ۱۳۱۷ به خاطر مطالبی که روزنامه‌های فرانسه علیه رضا شاه می‌نوشتند از وزارت عزل شد. مدتی بود که روزنامه‌های فرانسوی انتقاداتی به رضا شاه می‌کردند و رضا شاه هم معتقد بود که «همان‌طور که روزنامه‌های ایران حق ندارند خبری علیه رئیس یک کشور خارجی درج کنند ایران هم متوقع است مطبوعات دیگر ممالک نیز مراعات این قانون را بنمایند.»

در آن دوران تهران در وضعیت نابسامانی به سر می‌برد و دولت‌ها هر روز عوض می‌شدند و نیروهای روسی به سمت تهران در حرکت بودند. یک بار گروهی از اعضای انجمن فردوسی که مجمعی از بعضی معلمین و شاگردان مدرسه آمریکایی بود، تظاهراتی راه انداختند و علی‌اصغر تا میدان توپخانه با آنان همراهی کرد و چون کارهای آنان را بی هدف می‌دانست ادامه نداد: «از حال یک مشت جوان بی‌تجربه تعجب کردم و با خود گفتم این است احساسات ناپخته بی‌شالوده یک ملت که نمی‌داند چه می‌کند و رو به هوا حرکت می‌کند. همان لحظه که به خیالی می‌خندد، به خیالی دیگر می‌گریزد. این است وکلا و وزرای ما که با همین جوانان هیچ فرقی ندارند و به واسطه اعمال ناپخته خود ملت را به روز سیاه نشانیدند. در صورتی که شپش نمی‌تواند کشت، حاضر برای جنگ و جدال با روس و انگلیس می‌شوند.»

علی‌اصغر یکی از اعضای پروپا قرص نشست‌های انجمن فردوسی بود که بین برخی معلمین و شاگردان مدرسه پیرامون مسائل علمی و سیاسی تشکیل می‌شد. او در گزارش‌های روزانه‌اش می‌نویسد که جوانان متحد عضو انجمن در اثبات این معنی که حکومت مستبد برای ایران بهتر از حکومت مشروطه است، مناظره داشتند. تهران برای علی‌اصغر شهری بود که همواره از افراط و تفریط اهالی آن شکایت داشت و می‌گفت «الهی خراب شود» چرا که به عقیده او «یک ذره صفات حمیده در مردم آن نیست»، در دوره تحصیل در مدرسه آمریکایی تهران، پدرش به دلیل غارت اموالش و شرایط جنگ جهانی نمی‌توانست به او کمک کند، برای همین هم تدریس زبان فارسی و عربی را در مدرسه آمریکایی‌ها شروع کرد که با استقبال مواجه شد.

در زمانه قحطی، مدرسه آمریکایی‌ها با توزیع ارزاق به فقرا کمک می‌کرد و علی‌اصغر هم با رفتن به خانه فقرا کوپن جیره توزیع می‌کرد و خودش می‌نویسد: «در آن تاریکی خانه به خانه می‌رفتم و فقرا را جسته، بلبط و پول داده و دستوالعمل می‌دادم که برای فردا نیز در پای ماشین حاضر بشوند. آن بیچاره‌ها که در خانه‌ها بلکه در کوچه‌های خرابه خود مایوس و گرسنه افتاده بودند، مقدم مرا مثل فرشته آسمانی پذیرفتند و من از این خدمت خود در قعر قلب، خدا را تشکر می‌کردم.»

ورود به عرصه سیاست: در آن دوران حکمت در روزنامه نوبهار ملک‌الشعرا بهار و روزنامه رعد سیدضیالالدین طباطبایی مقاله می‌نوشت. او با اندیشه سیدضیال‌الدین طباطبایی همراهی نشان می‌داد و به نوشته کتاب حکایت حکمت «این مرادوات در حکم مقدمه ورود علی‌اصغر حکمت شیرازی به دنیای سیاستمداران تهران بود.»

حکمت مشاغل دولتی را از معلمی شروع کرد، ابتدا در دوره تحصیل در مدرسه آمریکایی شروع کرد به تدریس فارسی و عربی. در همان دوره به معلمی در دارالفنون نیز پرداخت. اما اولین شغل رسمی او با حکم وزارتی در دارالمعلمین در بهمن ۱۲۹۷ است. بعد از آن اولین سمت اداری حکمت در دایره پرسنل وزارت معارف شروع شد و به مدت شش ماه از اول مهر ۱۲۹۷ تا پایان این سال در این سمت بود. در آن دوره وزارت معارف فاقد اداره پرسنلی مستقل بود و به گفته حکمت این اداره باید حافظ سوابق خدمت و مسئول جریانات اداره مربوط به اعضای وزارتخانه باشد. برای همین حکمت سعی کرد با جمع‌آوری اطلاعات از وزارت خارجه و گمرک در باره بخش پرسنلی «نظام‌نامه‌ای» برای فعالیت اداره پرسنلی تدوین کند که همه پرسنل دارای پرونده‌ای باشند که شامل «تاریخ تولد، سن، معلومات و سوابق خدمت و سمت رسمی و حقوق» افراد است.

یک ماه بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، در فروردین ۱۳۰۰ حکمت به عنوان رئیس اداره تفتیش وزارت معارف منصوب شد و در نامه‌ای به سیدضیاء نوشت که به دستور رئیس‌الوزرا برای تفتیش اوراق و نوشتجات وارده و صادره نظام‌نامه‌ای ترتیب داده می‌شود. اداره تفتیش به نوعی وظیفه دبیرخانه را داشت که در آن نظام‌نامه ثبت و درج شماره و تاریخ تمامی نوشتجات وارده و صادره از وزارت معارف و طبقه‌بندی آنها بر مبنای مقام امضاءکننده انجام می‌شد. بعد از آن علی‌اصغر حکمت در سال ۱۳۰۴ به مجلس شورای ملی راه یافت. او کاندیدای حزب رادیکال بود که از جهرم وارد مجلس شد. همان سالی که سلطنت از قاجاریه به پهلوی منتقل شد.

بعد از آنکه علی‌اکبر داور در سال ۱۳۰۵ به وزارت عدلیه رسید، عیسی صدیق و علی‌اصغر حکمت را که از مدیران جوان وزارت معارف و در حزب رادیکال فعال بودند، به وزارت عدلیه منتقل کرد. حکمت در سال ۱۳۰۹ به گفته برخی به ظاهر برای مطالعه در امور ثبت و اسناد و دفاتر اسناد رسمی به اروپا فرستاده شد اما در باطن او برای مطالعه درباره دانشگاه‌های فرانسه و سیستم تحصیلات عالی کشورهای اروپایی به خارج فرستاده شده بود. تحصیل حکمت در سوربن و انتخاب او به عنوان وزیر معارف و برنامه‌ریزی برای تأسیس دانشگاه تهران این روایت را تأیید می‌کند. حکمت در رشته ادبیات در دانشگاه سوربن مشغول تحصیل می‌شود اما او در آن زمان ۳۸ ساله بود و برای انجام مأموریت و تحصیل با مشکل زبان مواجه بود و خودش

ادامه مطلب علی اصغر حکمت... از صفحه ۵۸

کابینه فضل‌الله زاهدی وزیر مشاور شد و تا آذر ۱۳۳۲ در این سمت بود تا آن که به عنوان سفیر کبیر ایران عازم دهلی نو در هند شد. به نوشته کتاب حکایت حکمت: «حکمت را می‌توان شایسته‌ترین فردی دانست که نمایندگی ایران در هند را بر عهده گرفت. ایران و هند پیشینه‌ای کهن در قاره آسیا دارند. هند برای ایرانیان همچون پناهگاه بود. پناهگاهی برای گریز از فقر و آزارهای مذهبی. پارسیان هند (زرتشتیان) از روزگاران کهن در اقتصاد هند ایفاگر نقش بودند تا آنجا که سلطنت پهلوی اول برای نوسازی در ایران چشم به مساعدت مالی آنان داشت.»

حکمت در سفارت هند «کارنامه پربراری» داشت و با تأسیس انجمن فرهنگی ایران که در آن زبان فارسی درس داده می‌شد در این راه همت گماشت. او تلاش می‌کرد تا فرهنگ ایران را از هر طریق ممکن به هندیان شناساند. او به فرهنگ بیش از سیاست اعتقاد داشت و اهداف سیاسی را از طریق فرهنگ قابل دستیابی می‌دانست.

حکمت در حالی هندوستان را ترک کرد که به نه نفر از کسانی که دوره عالی زبان فارسی را در انجمن فرهنگی ایران طی کرده بودند، گواهینامه اعطا کرد. در آن دوره چند کتاب نوشت که مهم‌ترین آنها نقش پارسی بر احجار هند و سرزمین هند است. وقتی به تهران فراخوانده شد مدتی کاری نداشت تا آن که در بیستم اردیبهشت ۱۳۳۷ جانشین علیقلی اردلان وزیر خارجه شد که به سمت سفیر کبیر ایران در آمریکا انتخاب شده بود. حکمت از دوره سفارت در هند به برخی کارهای وزارت خارجه از جمله انتخاب سفرا و نمایندگان ایران انتقاد داشت و برای همین هم یک بار در نامه‌ای به وزارتخانه نوشته بود که وزارت خارجه باید در انتخاب و اعزام مأمور به کشورهای مختلف رعایت صلاحیت و شایستگی شخص مأمور را بنماید. او می‌گفت که دانستن زبان کشور محل مأموریت باید اصل باشد.

در سال‌های پایانی کارهای سیاسی‌اش، گوشش درست نمی‌شنید و در مذاکرات رسمی نمی‌توانست از کم و کیف گفت‌وگوها مطلع شود. در یادار افخمی خاطره‌ای از دیدار رسمی شاه به دانمارک دارد که می‌گوید: «همه در سالن کاخ محل اقامت شاه با لباس رسمی گرد آمده بودند که با اعلیحضرت به یک مهمانی شام بروند و در موقع انتظار ساعت حرکت، حکمت که کمی دیر رسید، به علت عجله فراموش کرده بود زیپ شلوار فراک خود را ببندد. در یادار افخمی با دست به حکمت اشاره به بستن زیپ کرد. حکمت مطلب را دریافت ولی با صدای بلند، که عادت همه کم‌شنوایان است گفت: ای آقا، خانه‌ای که صاحبش مرده باشد، چه باز باشد چه بسته.»

حکمت در بیستم خرداد ۱۳۳۸ از مقام خود استعفا کرد و از سیاست کناره گرفت اما کارهای فرهنگی‌اش را ادامه داد. او ریاست کمیسیون ملی یونسکو را در دوره بازنشستگی از سیاست حفظ کرد. عضو هیئت مدیره انجمن آثار ملی بود و در ساخت آرامگاه حافظ و مجسمه سعدی مشارکت و همکاری داشت. علاوه بر این او در سال ۱۳۴۳ مدرسه عالی ادبیات و زبان‌های خارجی را تأسیس کرد که زیر نظر آموزش و پرورش فعالیت می‌کرد و مؤسسه‌ای ملی و غیرانتفاعی بود که در آن زبان‌های انگلیسی، فرانسه، عربی در سطح لیسانس تدریس می‌شد این مدرسه اکنون بخشی از دانشگاه علامه طباطبایی است.

او دو سال بعد از انقلاب در روز دوشنبه سوم شهریور ۱۳۵۹ در تهران چشم بر هم نهاد در حالی که میراث سلطنت پهلوی تاراج شده بود اما میراث حکمت هنوز به چشم می‌آمد. حکمت بیش از سی عنوان کتاب و بیشتر از یکصد مقاله به زبان‌های فارسی، انگلیسی و فرانسوی نوشت. به جز کتاب‌هایی که پیشتر اشاره شد، تصحیح کتاب کشف الاسرار و عده الابرار رشیدالدین میبدی و ترجمه برخی آثار شکسپیر و کتاب رستاخیز تولستوی از جمله مهم‌ترین آثار حکمت است. یکی از مهم‌ترین آثار حکمت یادداشت‌های شصت ساله اوست که اطلاعات دقیق و جزئی از محیط زندگی و سوانح روزگارش به دست می‌دهد که در یکصد دفتر نوشته است. خدمات فرهنگی‌اش به غیر از تألیف و ترجمه، دانشگاه تهران، موزه ایران باستان، کتابخانه ملی، ورزشگاه امجدیه و تأسیس مدارس متعدد در سراسر کشور است.

نگهبان محیط زیست: از همه جالب‌تر اما کاری است که حکمت در دوره وزارت کشور کرد. او آیین‌نامه‌ای نوشت برای نگهداری و حفظ درختان کهنسال که بر اساس آن بریدن درختان کهنسال کشور شانه‌شاهی از هر رقم و در هر نقطه اعم از شهر یا ده یا باغ‌های دولتی و شهرداری یا مساجد و اماکن که بیش از یکصد سال عمر داشته باشند ممنوع شد. قرار شد که فرمانداری‌ها و شهرداری‌ها فهرست این درختان را به تصدیق مالک و کدخدای ده تهیه و به وزارت کشور بفرستند. درختان کهنسال باغ‌های شخصی و املاک زراعی نیز که «جنبه تاریخی یا ظرافت و زیبایی خاصی» داشتند هم مشمول این تصویب‌نامه شدند. حکمت در اندیشه حفظ محیط زیستی بود که در روزگار ما چندان محلی از اعراب ندارد و در چند دهه اخیر بخش بزرگی از جنگل‌های ایران نابود شده است اما تاریخ صدور این تصویب‌نامه در تقویم ایرانیان روز درختکاری است «تابی آنکه امروزیان بدانند، بر میراث حکمت ارج نهند.»

در این دوران، دولت فرانسه نمایشگاهی برای صنایع ظریفه ایران تدارک دیده بود و رضا شاه هم حضور دولت را در آن منع کرده بود. علی سهیلی وزیر خارجه از حکمت خواسته بود که به پاس خدماتی که در نمایشگاه به هنر ایرانی شده تلگرافی به وزیر معارف فرانسه مخابره کند. حکمت هم چنین کرد اما وقتی متن فارسی تلگرافش در روزنامه اطلاعات چاپ شد، حکمت پس از پنج سال از وزارت معارف عزل شد. حکمت هم که دیگر کاری در تهران نداشت به زادگاهش شیراز برگشت و تصمیم گرفت به ترجمه رومئو و ژولیت شاهکار ویلیام شکسپیر و مقایسه آن با لیلی و مجنون نظامی گنجوی بپردازد.

سرشماری کاشان و تهران: شش ماه بعد ورق برگشت و او دوباره به دولت بازگشت و این بار وزیر کشور شد. وزارت کشور با وزارت معارف فرقی اساسی داشت و مقاماتش یا با شاه در ارتباط بودند یا با نخست‌وزیر. برای همین او جوانان تحصیلکرده‌ای را به وزارت کشور آورد تا بتواند کاری درست انجام دهد. به عنوان نمونه با ابوالقاسم بهرامی که او را به عنوان رئیس اداره کل صحیه (بهداری) گماشته بود، لایحه قانون خدمتگزاری پزشکان را به مجلس فرستاد که در هفتم مرداد ۱۳۱۸ به تصویب مجلس رسید. او در این لایحه موزایی را در «قواعد استخدامی»، «حقوق و مزایا» و «ترفع و محل خدمت پزشکان» تا زمان بازنشستگی تعیین کرد. او به دنبال عدالت در بهره‌مندی از خدمات پزشکان در سراسر کشور بود. اصلاحات حکمت در بهداری در زمان سرایت بیماری وبا به سیستان کارایی خود را نشان داد و او با همکاری ارتش و وزارت دارایی توانست با اعزام پزشکان جلوی شیوع وبا را بگیرد. اما مهم‌ترین اقدام حکمت در وزارت کشور سرشماری بود. او ابتدا شهر کویری کاشان را به عنوان نمونه انتخاب کرد تا در صورت موفقیت، سرشماری عمومی در سراسر کشور را اجرا کند. روز ۳۱ خرداد ۱۳۱۸ وزیر کشور به کاشان رفت تا خود بر سرشماری نظارت کند. شهر برای سرشماری تعطیل شده بود و مردم تا پایان سرشماری حق نداشتند از خانه خارج شوند. بعد از آنکه سرشماری تمام شد به روایت حکمت: «مردم از کاشانه‌ها بیرون ریخته‌اند و از فرط بی‌خبری که تصور می‌کردند سرشماری امر خطرناکی است، به جشن و سرور و رامش اشتغال دارند. دید و بازدید و روبوسی می‌کنند.» نتیجه این سرشماری نشان داد که ۴۴۹۶۷ نفر ایرانی و ۲۷ نفر غیر ایرانی در شهر کاشان زندگی می‌کنند و از این تعداد ۶۲۷۶ نفر باسواد و ۳۸۷۱۸ نفر بی‌سواد بودند. هشت ماه بعد نیز در تهران به عنوان بزرگ‌ترین شهر ایران سرشماری انجام شد. این سرشماری نشان داد که پایتخت ۵۴۵۵۸۷ نفر جمعیت دارد که از این تعداد ۶۵۷۳۵ نفر غیر ایرانی هستند. از میان این جمعیت، ۲۰۵۵۸۶ نفر باسواد و ۳۳۴۵۰۱ نفر بی‌سواد بودند.

حکمت بعد از سرشماری به دلیل اختلاف با احمد متین‌دفتری، نخست‌وزیر وقت، از شاه تقاضای کناره‌گیری کرد. دلیل اختلاف نیز حمایت متین‌دفتری از اتباع آلمانی بود که به عقیده حکمت، قوانین کشور را رعایت نمی‌کردند و به نفع کشورشان تبلیغ می‌کردند. حکمت مخالفتش را به پیش‌بینی شکست آلمان هیتلری در جنگ و ناسازگاری‌اش با افکار فاشیسم و نازیسم می‌دانست. بعد از آن حکمت در چند دوره به وزارت‌های کوتاه‌مدتی در پیشه و هنر، بهداری و دادگستری رسید. بعد از آن وی در آبان ۱۳۲۴ در کنفرانسی که مقدمه تأسیس یونسکو شد، به همراه غلامعلی رعدی آذرخشی، غلامحسین صدیقی و عیسی سپهبدی در لندن شرکت داشت. پنج سال بعد از آن نیز حکمت به اجلاس یونسکو در فلورانس ایتالیا رفت و در سخنرانی‌اش به توجه یونسکو به توسعه عملیات خود در زمینه تعلیم و تربیت اساسی و تعلیمات اکابر و ایجاد همکاری در روابط فرهنگی بیشتر میان ممالک هم‌مرز تأکید کرد و این که این سازمان باید از جریانات سیاست جهانی برکنار باشد. بعد از آن نیز در سی‌ام خرداد ۱۳۲۶ علی‌اصغر حکمت به عنوان وزیر مشاور دوباره عضو هیئت وزیران شد اما این دوره نیز کوتاه بود. علت هم این بود که احمد قوام، نخست‌وزیر، در هشتم آذر ۱۳۲۶ برای ایراد نقی پیرامون مسائل جاری به مجلس رفت و آسترکاسیون اقلیت مجلس باعث شد تا جلسه تشکیل نشود. قوام هم نطق خود را از طریق رادیو منتشر کرد و تعدادی از وزرا از جمله حکمت در اعتراض استعفا کردند چون معتقد بودند آنچه در رادیو منتشر شده غیر از آن چیزی است که در هیئت وزرا خوانده شده، و به این ترتیب مسئولیت مشترک وزرا که از اصول مسلم حکومت قانونی است، رعایت نشده است. مدتی بعد در ۲۵ آبان ۱۳۲۷ آقای حکمت در کابینه ساعد مراغه‌ای وزیر خارجه شد. در دوره کوتاه وزارت خارجه او بر نزدیکی با همسایگان مسلمان به‌ویژه افغانستان تمرکز داشت.

در دوره محمد مصدق، حکمت سمت سیاسی نداشت و بعد از کودتای ۲۸ مرداد در



Interview with
**Azadeh Navai, director of
“Rizoo” at SFFILM Festival**
Jamileh Davoudi

The 67th San Francisco Film Festival wrapped up its five action-packed days on April 28 with 47 programs from 40 countries. I had the pleasure of meeting Azadeh Navai, director of **Rizoo** which was shown as part of **Short Series 1: I'm just a Girl!** It is about an Eight-year-old girl facing a challenging dilemma; does she take her summer school picture wearing the hijab as her mother insists, or does she follow her own heart and showcase her long hair one last time? I am very pleased that Azadeh Navai has accepted my invitation for an interview for “Pezhvak of Persia”.

How did you get interested in cinema? Was it after you left Iran?

I've loved cinema since a very young age. It started with my interest in acting when a film crew came to our elementary school to shoot a TV show. But my interest quickly turned into wanting to write stories and making them into films. Due to social obstacles, I didn't get to explore professional filmmaking until I was an undergraduate student at Daneshkadeh Honar-haye Ziba studying graphic design. So it took many years for me to dive into cinema. I made a few short films and then left Iran in 2009. I received my MFA in Film and Video from California Institute of the Arts (CalArts) where my love for cinema fully bloomed.

You are doing both editing and directing, are you going to continue this trend?

Absolutely. Editing is the most exciting part of filmmaking for me. When I direct, I edit the shots in my head. It's very difficult for me to have someone else edit my work; something that I've thought about and worked on for a long time. But there's another reason for that and that's due to how I work with actors. Although I write my screenplays with exact dialogue and action - and revise them tens of times before filming, I let the actors improvise on set if they wish to. In **Rizoo** for example, several of the lines are what Melissa Massahzadeh (the little actress) improvised herself once I allowed her to, and I'm very happy I did that. You can see her sweet self coming through the character as a result.

Your short film Gladiolus (گلاب) about a flower telling the story of its ubiquitous role in Iran's important ceremonies is fascinating. How did you come up with the idea?

I love looking at old photos and thinking about the past. Some of these photos date as far back as the 1920s. I look at them often and pay attention to random details: What did people wear back then? What did people eat back then? One of things that

had caught my attention for some time was all the gladiolus bridal bouquets in the pictures between the 1930s and 1960s. Because gladiolus is known as the “funeral flower” in Iran (it has many blossoms and can hold itself up nicely on the tall funeral stands). I was explaining this to my American husband, feeling bad for the poor flower downgrading from a wedding trend to a funeral trend. He suddenly found it very interesting and urged me to make a film about it. Gladiolus is my homemade, pandemic documentary and has a special place in my heart.

I suggest the readers check your website (<https://www.azadehnavai.com>) for the link to watch Gladiolus (گلاب). What inspired the story of “Rizoo”?

When I was 6 years old, my mom took me to a photo studio to take personal ID photos for my kindergarten. I sat on the stool, waiting for the photographer when a scarf landed on my head and got loosely tied under my chin by my mom. I remember I wondered about the reason why she's making me wear the scarf when I'm not 9 yet. I never asked that question and went with what was customary at the time. **Rizoo** is about a little girl who actually wonders, asks that question and goes on a journey to find her own answer. So in a way, she's the wiser version of a young me.

You started making “Rizoo” before “Woman Life Freedom” uprising. How did the uprising influence your work?

I had already edited **Rizoo** when the movement began. The core story of **Rizoo** is nothing new - it's existed in our lives for decades. The movement made me realize that what I'm portraying is not just a story out of my childhood, it's everyone's memory and childhood. I suddenly got intimidated and wondered if I'm telling the story from the right perspective. But once I showed the film to people and received their positive reaction, I was very glad and relieved.

You have mostly directed documentaries before Rizoo. Are you going to continue more toward narratives?

I made narrative shorts before leaving Iran. But they vary in style quite a bit, so I don't intend to show them. The roundtrip into documentary filmmaking helped me expand my storytelling skills. Because every story, no matter how imaginary, comes from real life one way or another. While I still edit documentaries for other filmmakers, I'm planning to only continue writing and directing narrative films for myself.

Are you currently working on a project?

I just finished filming my new short, **Walnut Sandwich**, about an elderly man arriving in Los Angeles from Tehran to see his daughter after years. **Walnut Sandwich** is an Iranian immigrant story and I look forward to sharing it with the world later this year.

I look forward to watching it. Thank you so much for your time.



Rizoo



Azadeh Navai

Ryan 藍可嘉

KHOJASTEH

for District Attorney



Ryan Khojasteh is running to protect all San Francisco communities with a better way on public safety. Ryan is proud of his Persian heritage and will serve as one of only a handful of Persian District Attorneys in the entire country. As we celebrate the start of a new year, we invite you to join Team Khojasteh and help us build a safer San Francisco for all. Nowruz Mobarak!

JOIN OUR TEAM AT
www.RYANFORSFDA.COM

If you'd like to make a contribution to our grassroots campaign, please visit
WWW.RYANFORSFDA.COM/DONATE

PAID FOR BY RYAN KHOJASTEH FOR SF DISTRICT ATTORNEY 2024. FPPC# 1466416.
FINANCIAL DISCLOSURES ARE AVAILABLE AT SFETHICS.ORG



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

(408)298-1500

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112